

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَرَحْمَتُهُ إِنَّ اللَّهَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ

الحمد لله و صلواته على حبیبہ سیدنا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بین ایام سعادت ہفتام شرح قصیدہ
قطبیہ محبوب بکائی قطب بکائی غوث صمدانی شیخ سید العلی الدہلوی الحنفی الحنفی
رضی اللہ تعالیٰ عنہ و انشاء عنہ استی بہ

الکواکب الدریہ

شرح

القصیدۃ

از تالیف عالم صوفی مرید و خلیفہ جناب علامہ بکائی قاری کلام اللہ تقدیر مولانا و مرشدنا مولوی
محمد عبدالحکیم صاحب خانہ خیر خواہ اہل اسلام فقیر عبد السلام کشمیری الاحمد اہل شریعت و تقیہ
و اخفی مذہب القادری اچشتی الشہرودی مشربا غنی عنہ

باعتبار البکری فی دار خاچا امرتسر

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE12176

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس و شکر خلاق جهان - و حمد و ثنای مالک زمین و زمان بمقدار معرفت اهل عرفان لایق -
و نفوت سید بریات و زبده کائنات بابل مجاہدات فایق - و زوال نعمت بے رحمت حجت بنیات
بے نہایت - برآل و صاحب ادک نجوم ہایت اند شایق - اما بعد میگید بندہ احقر و گنام تراب قلام ملک
نعمت علیہ السلام الکاشمیری وطن و انجمنی مذہب ادا پستی انطاخی السہروردی مشرب باغی الدعوت عن آباءہ
و احسن الیہ واجابہ کہ چون در زمان شباب از وطن خود بازگشتہ صائبہا اللہ تعالیٰ عن اللغات و التمدیر بارادہ
تعلیمی مستر شدی برآمدہ بہت سی و سہ سال در سفراندم چنانکہ وطن و قامت جدیدم بطین صلی تدریم را بجا
یافت - تاہم داغ ہجری اقربا ماندنیش عقریان بہت و مفارقت یاران چون گزیدن ااران بہت عرصہ را
روز و فردا کہ منقضی شد رفتن و ملاقات با نہایت نگریدہ ناگہان آنا نا غایت عجیب حقیقی و توفیق
مرتب صلی شامل حال ایشان گشتہ بال شدہ باز موزعہ ماہ سبع الاول در سلسلہ ہجری بملاقات اقربا و اجبا
و سادات و علما و صلحای وطن قدیم خود رسیدہ فایز گردیدم و قبور والدین و اخوان را در کنار کشیدم و خاکپا
انہا را تویای چشمان خود ساختم خیلے فرستم رویداد و نعمت اقال قطعہ

حُب الوطن از ملک سلیمان بہتر	خار و وطن از سنبل دریمان خوشتر
یوسف چو مہر بادشاہی میکرد	میگفت گد ابودن کفن از خوشتر
<p>و از ملاقات اہل کرم فرمایم سعادت بخت نیست سعادت و صلح و وقت سجادہ نشین خاندان علیہ السلام قادر بہ این بیاد سکونت و روز نمکنت گزین خصلتہ خانیار صائبہا اللہ و البلدہ عن اللغات و الاضطراب</p>	

مفتحات النین القبول فی السر والعلن اعنی میر سید حسن قادری سلم الباری فرستی دیرم خوش
وقت گردیم از کمال اوصاف حمیدہ و اخلاق برگزیدہ خود کہ آن روش طیرہ خاندان مصطفوی و خوش عنوان
فرخ نشان دودمان مرتضوی است باین سبب و غریب سخن سلوک عجیب پیش آمدند و مبالغہ در تعظیم و توقیر
این نقیر فرمودند. بارک اللہ کہ بالطاف الفاخرہ فی الدنیا والاخرہ و لیل امضای چند ایام شرح و بیضا
قصیدہ شریف قطبیہ می آید فرمودند و بالفاظ المحلح مؤکد نمودند اگر چه استعداد و توفیق و تشریح آن در خود نیندیم
کہ کلام بلند و منازل از چند بیان فرمودہ اند کیف لاک صاحب قصیدہ محبوب سبحانی و مشتوق یزدانی

شعر کس چه داند شناسی او گفتن	یاد در وصف پاک او گفتن
وصف پاکش بہا نیکه خود گفتن	دردش بہا نیکه خود گفتن
در بہت العلم حق صرت قطباً	و قلت السعد من مولی

لیکن بقول الامر فوق الادب دانش و ہنداد و استعانت از حضور مہر و کرمہ ازین خدمت سر جنبانیدہ
توانستیم مفوضا الیہ و جوہی نفسم الکلیل در حق چند راسیادہ کہ در حق ہندوگان و در شان طاعت
و این چند اجزا را کہ نقل کردیم از مستبررات الکوکب و تریہ فی شرح قصیدہ قطبیہ نام نہادیم و اللہ متنبہ و التوفیق
والایازمہ التفتیق و اینما ضرورت از بیان ہندی از عقیدہ قصیدہ قطبیہ آن نیست کہ امام نور الدین لحنی
در ہیبت الانسراف فی تذکرۃ الابرار مینویسد آگاہی داد و خبر کرد ما را شیخ نقیر ابو الحسن علی بن شیخ ابی العباس احمد
بن المبارک بن سباط البغدادی الحنفی الشافعی رحمۃ اللہ علیہم بمقام محلہ قاہرہ در سنہ شش صد و ہفتاد
گفت خبر کرد ما را شیخ ابو جعفر محمد بن شیخ ابی عبد اللہ عمر بن محمد بن عبد اللہ بن عمر سہروردی بغدادی الصوفی
در بغداد در سنہ شش صد و چهل و سہ گفت خبر کرد ما را شیخ ابو العباس احمد بن یحیی بن برکتہ البغدادی
معروف باین یحیی در بغداد در سنہ شش صد و یازدہ گفت خبر کرد ما را شیخ ابو رضا محمد بن احمد بن داؤد
بغدادی مادی بجا سبب یعنی محتسب معروف بنفیدہ در بغداد در سنہ پنجم و ہفتاد و یک گفت

بارگزر و سبیا میخاستم که میپرسم و در خواست نمایم از صفات قطبیه پس در آمد و در آمد شیخ
 ابوخلیل احمد بن اسعد بن وهب بن علی المقرئ البغدادی ثم الهروی در سنه پنجم و چهل و هشت در جامع
 که نام محل است و مسجد جامع همانجا بود پس یافتیم ما هر دو را آن مسجد جامع شیخ ابوسعید قیلوی شیخ ابوالمحسن علی
 بن الهیتی حجتہ اللہ علیہما پس سوال کردم از شیخ ابوسعید قیلوی از وصف قطبیت پس گفت که قطب همانست
 که منتهی میگردد و انتهای همه امورات بطرف اُرد و وقت او و محیط منازل و مراجع بزرگی بحال بانی بسو
 اوست طے امورات عالم کون پس عرض کردم و سوال نمودم که ام کس در زمان ماکه بوصف قطبیت
 باشد فرمودند و این وقت آن قطب موصوف بصفت قطب مدار شیخ محی الدین عبدالقادر رضی اللہ عنہ
 پس بے توقف بر حتم و همه بر جتند تا حاضر کنیم خود را و میروم در مجلس شیخ عبدالقادر رضی اللہ عنہ مقدم و
 نوز نمود از ما کسے و در تفرقه نبود هیچ یکے مگر که میخواستند که چیزے میشوند و در تعیینی از حضورشان پس موا
 کرد با این آرزو که رسیدیم مادر مجلس در حالیکه حضرت شیخ کلام میفرمودند بکلام و غط و انصاف و شایسته در مجلس
 در کلامیکه و تقریریکه داشت در آن آن از آن قطع کلام خود کرده و توجه بفرموده بیان کردند و این است
 برائے قطب کننده و وصف قطبیت که میسر شد و او انیست و طایفه و حقیقت مگر که قطب را در اینجا مکن و قوت
 نیست و در جت از درجات ولایت مگر که برائے قطب نمکنتی و وطنی ثابت در آن نیست مقلد در
 مقامات ولایت مگر که در آن مقام برای قطب قدسی محکم است و نیست منزله از منازل مشاهده مگر که
 برائے قطب در آن مشرب است گوارنده و نیست ترقی و مقامات میر لے اللہ مگر که در آن مقام گیرای
 عالی است نیست امری در عالم تا سوت ملکوت مگر که در آن مقام شفی خارق باشد که همه عادات را
 پاره کرده همه امور بر خود شکست خواهد نمود و نیست سری در عالم ظاهر و باطن مگر که در آن مطلع باشد و نیست
 وجودی ظاهر که منظر واجب الوجود باشد مگر در آن مشارکتی است و نیست فعلی عظیم قوی که دیر در آن
 مبطنی یعنی سری باشد و نیست نوز از انوار عالم غیب و شهابوت مگر که دیر از ان اقتباسی باشد یعنی

قسمی خلایق نیست معرفتی مگر که دیر در ان نفسی زکیده باشد. نیست مسابقتی مگر که دیر در ان گرفتاری باشد
یعنی باشتهای رسیده باشد. نیست نهایت وصل مصل مگر که دیر در ان اقتیاری نهایت باشد.
و نیست غایتی از غنایات ایزدی مگر که وی در ان مخطوب باشد. و نیست مرتبه از مراتب این شان مگر که وی
در ان مجذوب باشد. و نیست نفسی از انفاست قدسی مگر که وی در ان محبوب باشد و در انده علم غایت
ایزدست در روشن کند و سیف قدرتی است و حاکم حکومت وقت و سلطان عسکر محبت و ولیعهد مسئولی
نصب و عزل و مجلس اوقتی نخواهد بود و حال او پوشیده نخواهد ماند و بر بلندی حالت بیداری و نه بر بالای
حالت غشی و هیچ مشاهده از و غیب نخواهد ماند و نیست وجودی تا متر از وجود او و نیست ظهوری تا ظهور از
شهود او و نیست پیروی در شرح سخت تر از پیروی او مگر که او پانیده و داننده نزدیک و دور و زمینی و آسمانی از عالم
قدوس غیب واسطه خالص شیر نافع و برای احدی است از حد و اوصاف قطبیت که منتهی شود و وی و عالم
میشود و وی و وصف قطبیت منحصراً قطبیت و تکلیف تکلیف تحقیقی واجب بر او مگر که آن قطبیت تر باشد
باقتال جمع و مقامات و مواقع از لیه از خوف عین تفرقه باین خوف و رجاء و محبت و نهایت ظاهر است و وقت دور
شدن از مقام تفرقه در مقام اقسام مشاهدات البته متجلی است در صفات جلال و عیش و راحت جمال بلا و است
و در است و وصف مقام قطبیت و در ال صفت حال پس او در ان است علی و بر درگاه عزت ندای ظهور و برآ
الهی بآیات آئینه که پوشیده اند و آن اسرار در اقران حکم او با معرفت اگر اینچنین نبود که میتوانست ظهور
آن امر معرفت بیضا از روی بودن منازل او و محل غلبه و قهاریت قبض و بسط اگر این چنین نبودی تحقیق
حالم ملک و ملکوت ظاهر نشدی در ان هیچ چیز از عالم غیب و ان عالم قدرت مگر همه در حجاب بود و مستور شد
و اشاره در فرقه و حصه البته ظاهر است بطور عجوبیت بر اهل عالم و در ان اجمال و تفصیل و داخل او و خارج او پیچیده
شده است و حاشیه تکلیف و عزت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم آینه شده و مخلوط نموده است
پایه از آب تنیم که پایه مقربان است مرعیه او و محصول او در اختیار او بآمد و رفت او و جمع و تفرقه او البته

میوخت تیر قضا و قدر اینهمه حکومت را اگر پیدا کرده شدی بر این امر که امر قطبیت است که اشاره میجو
 دوست زبانی ز کیه البته می نیوشید شاعران زبان احوال قطبیت میدید از ان بیان عجایب احوال قطبیت
 پس خواند این قصیده قطبیه بلا توقف و ترنم و فرق در میان تصنیف و تشبیه است که تصنیف بتأمل و قدر
 و تفکر و خیال بسته خوانده شود و تشبیه عکس آن که مثل خواندن است حاجت تفکر و تدبر ندارد و درین دلالت است
 بر کمال جناب شیخ رضی الله عنه هر علمی که باشد به اعتبار قوت حافظه و مدارات آن آثر بر او میماند و بقوه
 فهمیده بیان آن کما حقّه خواهد کرد و گران شد ادشعار که بلا تأمل و توقف آبیات گفتن ندایاتی که صرف معنوی
 باشد بقصاحت بلکه مقامات غوثیت و منازل قطبیت و تقریبات ازلیه ابدیه و امیلازم العارف
 والقطب فی الصل و الفصل و خل کردن و بیان نمودن جلوه قدرت قادریت پس بهان وقت این قصیده
 شریفه قطبیه بر منبر خوانند و در کتاب روض الیهین فی احوال الصالحین روایت کردند سلف صالحین و سنده
 رسانیدند حضرت انس بن مالک رضی الله عنه عن کل الصحابه گفت انس تحقیق نبی صلی الله علیه و سلم فرمودند که
 بدلائل معنی ابدال امت من قبل تن اند بخلاف آن بیست و دو تن در شام شریف و ثمانیه عشر یعنی شترده
 تن در ملک عراق و هر وقت که میروند از آنها یکی بدل کند بتمام او دیگر را و چون قرب قیامت شود
 همگی قبض کرده شوند و انتقال آخرت فرماید و نیز سلف صالحین و دیت کردند و سنده رسانیدند از ابن مسعود
 رضی الله عنه عن کل الصحابه گفت ابن مسعود فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم تحقیق برائے حضرت حق جل شانہ
 در روی زمین صد مرد و اند که دلهائے شان بر دل آدم علیه السلام و برائے او چهل مرد که قلوب شان
 بر قلب موسی علیه السلام و برائے او هفت مرد و اند که قلوب شان بر قلب ابراهیم علیه السلام و برائے او پنج تن اند
 که دل های شان بر قلب جبرائیل علیه السلام و برائے او سه مرد و اند که قلوب شان بر قلب میکائیل علیه السلام
 و برائے او یک مرد است که قلب او بر قلب اسرافیل علیه السلام و چون بمیرد آن یک مرد که مرد او بر قلب است
 بدل میکند بجای او الله تعالی از آن سه تن یکی را و چون بمیرد یکی از آن سه تن بدل میکند الله تعالی

فان
 چنین خوانند

بجائے نو یکے را از ان پنج تن و چون میرد یکے از ان پنج تن بدل میکند الله تعالی بجائے او یکے
را از هفت تن و چون میرد یکے از ان هفت تن بدل میکند الله تعالی بجائے او یکے را از چهل تن
و چون میرد یکے از چهل تن بدل میکند الله تعالی یکے را بجائے او ستر صد تن و چون میرد یکے از ان
ستر صد تن بدل میکند الله تعالی یکے را از عامه مسلمانان بجائے او برادر الله تعالی ببرکت انفساں شان
بلما را از این است سرحد و آن یک تن که قطب است او او غوث هم خوانده شود و مرتبه و درجه او مانند نقطه دایره
که او مرکز و قطر دایره می باشد او قطب مدبر مصالح عالم است و بعضی روایت کرده اند که ذکر نکردیم خدا
صلی الله علیه و سلم که قلب قطب کقلوب جملة انبیاء و ملائکة و اولیاء چونکه پیدا کرده است الله تعالی در عالم حق
که عالم ناسوت است او عالم امر که عالم جبروت و لاهوت است اہتہ و عزیز تر و محبوب تر و شریف تر از دل مبارک
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس قلوب ملائکة و انبیاء و اولیاء و صلوات الله علیہم جمیع باضافت
بقلب او مانند اضافت نجوم بحال ذرات آب و بعضی گفتند کہ قلب قطب مدار را از قطب سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم می تابانچنانکہ نور شمع در شکوہ و زجاج الکاس گرفته ہر تاجلی گرداند انتہی و چون در ملک
کشمیر استعمال زبان فارسی بعام و خاص ہما و رة دارد آنچه کہ از کتب فارسی نقل کردیم بعینہ اصل عبارت نوشتیم
و آنچه از کتب عربی نوشتیم در فارسی ترجمہ کردہ نوشتیم از تصدیقین اوراق مورخہ ۱۳۲۷ را جب المرجب ۱۳۲۷
فراغت یافتیم امید است کہ خوانندگان این جمع و تالیف فایده میدہد و عقیدہ خراب نشود فقط و قصیدہ
شریفہ طیبیہ نیت - بیت اول -

الَا وَ لَ فِيهَا الْاَلَدُ الْاَطِيْبُ

مَا فِي الصَّبَابَةِ مَهْلٌ وَ مُسْتَعْدَدٌ

صبا بہ مصدر صفت بمعنی بخشن و ریشہ شدن آب و آب ریزان و عاشق مہل بفتح میم و سکون لوز
و فتح با طرف یعنی چشمہ در چراگاہ و یاد و محراب کہ مردم و بہائم و ہوام حشرات از آن آب نوشند این را بخود
از مہل است کہ بمعنی سیراب شدن باشد صراح و رشیدی یعنی نیت در مقامات عشق شری و بجائے

سیر است بی و نزل بی مع مگر ادران حطی ملذتی شیرین تر و پاکیزه تر نهست بهیگی مخلصان من نزدیک
 دور غائب حضور از مشرب من سیر است ند و نایام قیامت سیراب شده نیز ند و مدید رانش سیراید
 بود و او جازب اوست لکل شمع اصل و اصل المعرفة العشق ندیرا که برائے هر چه اهل و مبتدی است
 که ازان منج و مشرب او یافته شود اندنا سر میجر و اسوی الله عشق انش است و مبتدو مشرب معرفت
 ایز و تعالی جل شایه عشق است و عشق عبارت از محبتی که محدود نباشد و حرکات و حکمات آن بی تصرف
 نباشد و خود را بهیگی و عشق و قرب مستوق خود محو کرده باشد مرا و هر چه از اسوی الله باشد سوخته اند باشد
 همچنانکه آتش همه چیز را از صاف و از لطیف و کثیف میوزاند چنانچه امیر صاحب علیه الرحمه میفرماید

قطعه عاشقی چیست بگو بنده جانان بودن	دل بدست و گرس دادن و حیران بودن
سوئے زلفش زلف کز دل درویش دیدن	گاه کافشیدن و گاه مسلمان بودن

و در محاوره اهل تصوف کافر آنرا گویند که یکرنگی و یکجائی در عالم وحدت اختیار کرده باشد و تمامی روئے
 دل از اسوی بر تافته باشد و زلف اسرار آبی را گویند که حصول آن بخر سوختنیدن از آتش عشق بآن
 اسرار راه نیابد و در تحفه الکرامات آورده که روزی جناب غوث الثقلین رضی الله عنه نادمی پیش
 خواهر زناده خود سید احمد کبیر ز فاعی الموصی رحمه الله علیه فرستاده فرمودند که از و پرسیدی که مال العشق
 خادم رفیق پر سید که چیست عشق سید احمد مجرب و اجتماع این سخن آبی از جوشش عشق بر آورده فرمود
 هذا هو الشق یعنی اینست آن عشق ناگاه در ختی متقابل ایشان بود سوختن گرفت و سید احمد نیز همراه
 آن سوخته شد و خاکستر گشت و آب شد خادم چون این مقدمه وید ز و در فته در خدمت عالی حضرت
 جناب غوث الثقلین کیفیت بیان نمود فرمودند که برد اگر آب بر جا باشد اطرافش را بطریات گردون
 خادم آمده دید که آب بر جایی است عطریات برگردان پاشید بعد از ساعتی سید احمد رجوع
 بسال وجود آورده و زنده گشت و چون این خبر بخدمت غوث رضی الله عنه رسید فرمودند که ازین

مقام دوسم مراجعت کردند کی از اسلاف دوم ایشان - و بالآخر ولی که درین مقام رسید بآن گشت

بیت - درین ورطه کشتی فرو شد نه	که پیدانه شد تخته برکنار
رباعی - شمسوار اینکه دیدند حسن یا	یافتند دریائے حش بشکنار
جمله گشت غرق ببحر حسن دست	نہ خسار بحسب دار دے کنار

چون حضرت مصنف قصیده قطبیه علیه الرحمة و التحیة و سبح تعالی و شتغال علم ظاهری و مدارس و فنون علم کمالی داشت که فرمودند و قصیده خمریه مصنفه خود در سبب العلم حق حضرت قطبیا الم ربغوائے آیه بلند پایه کلام ایزد سبحان و اکابر عجمه و کرامت فخر داشت میفرمایند گویا ادائے شکر ایزد تعالی بجای آرزو من کن بنده پروردگارم که درین دو امر متضاد و در ادعای عشق است لذتے یافتن و لطف برداشتم و قرب معینی چنان حاصل شد که دیگرے نیافت و مره الذی چشیدم که دیگرے نخشیده باشد بوند تعالی از جام عشق الذی و اطیب آرزویش کردم و از فضل ان جام عشق و محبت بسی منزل مقصود رسیدند و میرسدند و از بیت قصیده شریفه خمریه بقوله شربت کوفضلای من یسکر فی الخمرین ایائی است پس تحقق گردید که حضرت شیخ رضی الله عنه واد محبت وادند و در وادیندے گوس عشق تگ پوس نمودند و در میدان مبارزت عشقباری مبالغه کردند با اینهمه برابر سر موی از اتباع شریعت برداشت علم دین نقد و حدیث سامحت یافته نشد چنانکه تقییم بر شریعت و طریقت بودند بواسطه محبت و ملاحظه آن ملقب بشیخ و به قدره الاولیاء صلیین و محبوب سبحانی و غوث صمدانی و قطب بانی شدند چنانچه تفسیر فتح الغیر آورده است که محبت خدا چو منی دارد و علما و ظاهریگوند که محبت نوعیت از خواهش خواهش متعلق نمیشود مگر بچیزے که برون و برون از نزد عقل ساقیم متعل باشد و در ذات صفات باری تعالی چون اجب بود و اند تعلق محبت بذات و صفات او تعالی مقول نیست پس معنی محبت او تعالی همین است که عبادت و طاعت او را درست دارد و یا ثواب رضامندی او را دوست دارد اهل سلوک

در حقایق آگاہ این راہ میگوند کہ کمال محبت بالذات است و محبت نام میل است خواه بینی بر غرض یا شاید
خواہ نباشد نیز کہ اگر در ہر محبت غرضی ہم ضرور می شد و ہر چیز را برائے چہرے دیگر دوست می داشتیم
و در تسلسل لازم می آید و آن غرض نیست مقدوح است و ہر گاہ از حال خود بوجدان و تجربہ در میا بینیم
کہ در بعض اوقات مرد عالم را محض برائے علم اوبے توقع غرضی از دوست میداریم و ہمچنین مرد شجاع
را محض برائے شجاعت او دوست میدارد و مرد مزاہد را محض برائے زندہ او دوست میدارد پس ذات
اقدس چون و بچگونہ الہی کہ بہر کمال جامع است و بہر کمال ذاتی او است چرا محبوب تواند شد و ہر قدر کہ یاد او
بسیار کردہ شود و علامات و قدرت و حکمت او را بیشتر و زلف آوریہ شود و نعمات و حسنات او را کہ کفایت
اند بر خود و بر تمام مخلوقات زیادہ تر ملاحظہ نمودہ آید آن محبت ترقی و تصاعف می پذیرد تا آنکہ سلطان حب
بر دل او غالب آید و التفات بغير او موجود نمی ماند و از حظ نفس فسادست میدہد و علامات محبت آہستہ
آنست کہ مہمان و محبوبان او را دوست میدارد و مہنضان و حامدان او را دشمن میدارد و پیرامون مصیبت
او نگردد و عبادت را بحال نشاط و شوق ادا نماید و مال خود بحال خوشدلی و خرسندی در راہ او ایشا رکند و در آیت
و احادیث صحیحہ محبت خدا را بشوق و طرب باشد روز و رزقی باشد ویراننا بسیار است و بسبب عشق
و محبت خدا حضرت ابراہیم علی نبینا و علیہ السلام را بشوق غلبہ شوق خلعت یافت بخیل اللہ لقلب شد
عشق بہترین وسایل است چنانچہ صحیحین آورده است کہ بادیہ نشینی در حضور خدمت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
آمد و پرسید کہ یا رسول اللہ روز قیامت کے خواہد بود آنحضرت فرمودند وای بر تو چہ سامان برائے قیامت
دوست کردہ کہ از آمدنش می پرسی گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نہ روزہ بسیار دارم و نہ نماز بسیار
اینقدر هست کہ خدا و رسول خدا را از ہر دل دوست میدارم فرمودند کہ خوش باش ہر شخص با محبوب خود است
بقولہ المرء مع من احب باید دانست کہ محبت و عشق نہ مخصوص ہر چشم دیدار است بکس مسموع گفتار یا آرا

بیت - نہ تھا عشق از دیدار خیزد

بسا کین دولت از گفتار خیزد

علیه السلام حاضر شد تفقد حال نمود موسی علیه السلام گریه کرد و گفت ای خیر بنی حضرت حق ازین بنده چه پرسد
 با وجود او تعالی بجانم از همه اعلم است من در دو تخته فرعون پرورده شدم حال آنکه فرعون دشمن من بود و در پی
 قتل من هشتاد هزار اطفال شیرخواره بقتل رسانید الله تعالی دیرا بر من مهربان گردانید از ولادت تا
 بعثت در خانه و سه بودم و دام ویرا صنایع و حکمت و توحید و تذکیر میکردم و از کفر و شرک باز میداشتم
 اما بشقاوت ازلی زیاده در طعنیان سرکشی شده میرفت تا آنکه علی رؤس الاشهاد و علی سبیل الاعلان
 دعوی الوهیت نمود و گفت انما کبریا لاهلی و با من زیاده حسد و دشمنی پیدا کرد و غمخواری و نصیحت گری
 من با و هیچ فائده نداد ویرا یقین شد که این جوان آنست که پیش از وجود و وجودگی او در هشتاد و
 هشتاد هزار بچه شیرخواره کشته شد چه قدر خو خوار شده جان برین گردید یک جماعه در عقب من تعین نمود هر جا که
 یابید بکشید بمن حق گو همیشه تا قیام قیامت موجود می ماند کما قال صلی الله علیه و سلم جوده الکذب
 ساعة وجود الحق الی الساعة کذب را ساعتی نشو نمائی سیامد حق را تا قیام قیامت نشو نمائی است
 در همان مجلس فرعونیان شخصی سلمان با وجود از قوم فرعون بود و گفت اقول رب الله
 آیا میکشید مردیرا که میگوید پرورنده من حضرت الله است لیکن تعجب است که این چنین کس کشتنی نمیداشد
 و قد جاءکم بالبینات حال آنکه آید شما بمعجزات حق از حضرت پرورگار بر تقدیر اگر کاذب است وبال
 کذب بر اوست و اگر صادق است میرسد شما یان آنچه موعوده است و از نصیحت آن مرد مومن هم هیچ اثر
 نشد و مرا گفت ای موسی گم کن و پوشیده دار خود را ان الملاء یا تمرون بک لیقتلواک فاخرج
 انی لاک من الناصحین و بیشک جماعت قتال مشورت میکردند در باب شما تا بقتل رسانند ترا بودی ازینجا
 مرد مومن ترا در باب خروج ازینجا نصیحت میکنند پس برآمد از مصر شباهت راه مدین گرفتم و با حضرت
 شعیب بنیم علیه السلام ملاقات شد و با من کمال حسن سلوک و زید و بر و عده خدمت ده سال و عده نکاح دختر
 خود با من نمود و بعد انقضای مدت موعود دختر در نکاح من ادا و تسلی تمام بر مراجع نبوت داده

و عصا عطا فرمودند و عیال من باسن کرده رخصت دادند و مابرا حصول مقاصد و عا نو دند و حق سبحانہ
و تعالیٰ در وادی امین بمن تجلی نمود و بپیشگیری سفر از کرد و بہ نبوت برادر من ہارون قوت بازو سے من نمود
باز مارا بدعت آن طاغی مأمور کرد و ماہر و دہرادر را بہ تبلیغ او فرستاد و آن مرد دوازی را انواع انواع
معجزات را نشان داد و ہمچو نایب نداد بجز مقلد شیخ الانبیاء نوح علیہ السلام فلم یزدہم دعائی الا فخر امرا
و چون از اسلام وی بایوس شہدیم دعا غرق شدن برو سے نمودیم و در مناجات مدتے در تہائے غرق
شدن وی گذرانی ہم آخر اندر تعالیٰ چون آنوقت را رسانید فرعون مردود را مہشکر او در دریای قلم
غرق کرد و بعدہ مہی منیم کہ منیع فساد مرکز بد نہاد ہا مان بے سامان زندہ است ہمیشہ فرعون بصلحت این مردود
کار میکرد و این مردود گاہے بایمان آوردن صلاح مشورت نداد ہرچہ کہ کہ وہ بصلحت این مفسد و معاند نمود
و چون چنین عاصد بد کیش زندہ است گو فرعون زندہ است ندانم کہ این مردود چہ عمل نیک کردہ است
از عذاب دنیوی و غرق شدن نجات یافت و مولانا عبدالرحمن جامی در سلسلہ الذہب این قصہ نظم آورده است

ابیات نزل فرعون بود مسخرہ	ہرزہ گو مسخرہ می ناسرہ	بود بر سیرت کلیم احد
گاہ در بیکاہ با عصا و کلاہ	پیش فرعونیان بنا سرہ گی	مثل موسی شدے مسخرہ گی
سر بتقلید سے در آوردے	ہرچہ دیدے نو دی ہماں کردے	ما تم غرق را چون در جبریل
جامہ سمر قبطیان و نیل	نشد آن مسخرہ ہلاک ز غرق	ریخت موسی ز درو خاک لہرق
کای نکو کار ازین تہہ کردار	از ہمہ بیش دیدہ ام آزار	وی بدین کرمیت چہ از زندہ است
کہ ہمہ مردہ اند و او زندہ است	گفت حق کای گزیدہ وی کی چند	ساختی با تو خویش را مانند
ہر کہ بر صورت گزیدہ ماہست	بہذا ب مخالفان نہ سرست	این تشبہ کہ از عداوت خواہست
بین کہ چون مرگ گاہ و عمر نہ است	دانکہ از محض دوستی خیزد	کس چہ دانکہ تا چہ انگیزد
دہد چند ابیات می نماید ابیات	سو سے پاکان توجہی میکن	بتخلف تشبہی میکن

ہر کہ در زری پاک کیشان است | بحیث بنی از ایشان است | و در تشبہ تکلف کہ دن چنانچہ

در فضائل تلاوت قرآن آمده است کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند بخوانید و تلاوت کتشد
قرآن کریم را و گر یکنید و اگر گریہ نیاید پس روی خود را مثل روی گریہ کننده سازید و بر نیامدن گریہ محزون
شوید و بزندان گریہ کنید کہ آن عظم مصائب است و در قرآن کریم دوسورہ نبی اسرائیل آیت است
و در فضیلت گریہ کردن و در حالت تلاوت بقولہ تعالیٰ و یخرون للاحقان ینکون و ینزدہم خشوعا
یعنی بیفتند بر رویہاے خود یعنی در سجدہ و بگریند و زیادہ کند سماع قرآن ایشان را فروتنی و خضوع این
ہمہ برکات و حسنات و دوستان خداست و با اینہا محبت گرفتن و اتباع صورت و سیرت ایشان
نمودن موجب نجات است چنانچہ اینچنین نقل بے ادب کہ خود را بمسخر موشی قرار دادے اللہ تعالیٰ
و تعظیم دوستان خود را با اللہ نمود کہ مسخر فرعون نقل صورت موشی ساخت اللہ تعالیٰ سزا کے آن نقل را
بجراے سیرت بدل نمود نجات یافت ہر مومن کہ لبش و محبت انبیاء اولیا سر سبز و ترازہ باشد کے
بجذاب مبتلا گردد و حاشا و کلا ہر کس را کہ بعباد شدن مقدر باشد از محب اولیا و اللہ نخواہد بود و در تشبہ و
آیت کریم و من یتولہم منکم فاناہم منہم ہر مومنی کہ مذہب یہود و نصاریٰ نباشد اما در لباس و صورت
مثل ریش تراشیدن و تپکون و کتہ پوشیدن و بر کپشش آن خوش بودن و فخر نمودن و بیباک بودن
و بیجیاشدن و بر عذاب اخروی خوف نکردن اینہما اوصاف یہود و نصاریٰ است و چون مومنی در خود
بتفعل این اوصاف را بگیرد معلوم شد کہ پسند کرد این طریقہ را پس دوست طریقہ یہود و نصاریٰ شد نہ دوست انبیاء
و اولیا پس مفسر کردہ اللہ تعالیٰ درین آیت و من یتولہم منکم فاناہم منہم ہر کس کہ دوستی کند و دوست
یہود و نصاریٰ را و در روز قیامت با ہما محشور شود و در حدیث آمدہ است بروایت ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ
کہ گفت فرمودن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اگر در دو مرد با ہم محبت باشد آن محبت صرف براے رضائی من
باشد اگر یکے در مشرق و دیگرے در مغرب البتہ اللہ تعالیٰ جمع کند و بیان آن ہر دو را روز قیامت و میگویی

پروردگار این آن بنده هست که دیر از رضا کس تو دوست میداشتم انتهی - پختن قلیف و مرغ
دوستان خدایه از خطه عبادت است چنانکه شیخ بابا داود خاکی در شرح ورد المریدین می بگوید
اسالکین است نویسنده بدیت

مرح شیخانست طاعت ان بوللنای روم	مرح پیرویش بقصودشش فقرت است
---------------------------------	-----------------------------

و مرغ بدون عشق و محبت تصویر بے سر است و درخت بے بر چنانکه بعضی شعرای طبع و حطام دنیا بنام
وامر ارج میکنند خطا است و حضرت شیخ بابا داود در متن شرح مذکور میفرماید بدیت

حُب دینداران و دین فرض و کلید حبست ابر	حُب اموال است مار و حبابه ابر شده است
--	---------------------------------------

پس معلوم شد که تمام سلطنت و مملکت عبادت بنده بمحبوب و عشق است هر چند عبادت بعشق باشد
و استحقاق بمبوء خود دانسته و خود را بنده عاجز و ذلیل بشمرده از چنان عبادت در اندک زمان بمنزل مقصود
برسد چنانچه حضرت پیر و مرشد و مولای این حقیر جناب خلیفه صاحب مولای عبدالحکیم سلمه رب الکرم و نعمنا
بر شده حیاتیة اکثر اوقات میفرمایند که مرید را تا که در عشق و محبت پیروز نشود و در پیروی شیخ
خود استقامت نوزد مستعد و مایمور فی کل الامور نباشد و تعلیم و توفیر پیر و شیخ خود در هر آن ملحوظ
و مکرر و خاطر خود سازد و بهمت در خدمت بسته نکند و ادب را ادیب خود سازد و مرکب تشخص خود را در
فرمان برداری و سنن سازد و خیر خواه دین و دنیا کسی دیگر را از کرده او شمارد و مرید صادق و متعهد شایق
نیست و شال عاشق و بے عشق مثال زنده و مرده است همچنانکه در حدیث آمده است مثال کسی که
پروردگار خود را یاد میکند و شال کسی که یاد پروردگار خود نکند مانند مثال زنده و مرده است در لهجات
آورده که حضرت شیخ محبوب جانی میفرمایند رایت الرب تعالی شانه فسالته یا رب ما العشق
فقال یا خوف الا عظمه عیش بی و فی قلبک عن سوالی یعنی دیدم رب العالمین اجل شانه
پس سوال کردم چیست عشق یا رب گفت ای غوث الاعظم زنده باش و زندگانی کن بمن و نگهدار دل خود را

از غیر من مراد از عشق آنست که در دل و بر زبان بجز یاد وی نباشد و چیزے بران گذرد من احب بشیبا
 اکثر ذکره ایات بر بحبان واجب آمد هر زمان چنانکه ذکر یار خود ساز و بیان چنانکه ذکر
 یار قوت عاشقان چنانکه امی جان من گفتم عیان چنانکه سرور دین چون در مسنی بفت
 من احب همدرین معنی بگفت چنانکه در ورون خود ما سوی را راه ندید که قلب المؤمن حرم الله و حرام
 علیه ان یلج فی غیر الله شاید این حال هست قوله قال یا غوث الاعظم اذا عرفت ظاهر العشق
 فغلبت بالفناء من العشق لان العشق واسطة و رابطة و حجاب بین العاشق و المعشوق
 اذا وصل العاشق الی المعشوق و طی العشق فهو وصل ترجمه دل مؤمن حرم خدای عزوجل است
 و حرام است بران که داخل کند دران غیر الله و گفت یا غوث الاعظم چون شناختی تو ظاهر عشق پس بنما
 لازم که خالی و فانی شوی از عشق زیرا که عشق برائے معرفت واسطه و رابطہ است و حجاب است در میان
 عاشق و معشوق چون عاشق بمشوق رسید و محو شد عشق پس آن مقام مقام وصل است و حضرت شیخ
 مصنف قصیده قدس سره چون در مقامات عشق عزیز و در مقامات و مراتب دل عزیز را توصیف فرموده است

اَلَا وَمَنْزِلَتِي اَعَزُّ وَاَقْرَبُ

اَكْفَى الْوِصَالِ مَكَانَةً مَحْضُوصَةً

یاد وصال است دران هم منزلتی مخصوص مگر منزلت من عزیز و قریب تر است اگر معرفت ایزد تعالی
 را قریب وصال نام می نهیم و مطابقت و موافقت باشد شرح مذکور الصدر تمام است زیرا که در عشق هم حقیقی و
 مجازی است و کتب متداوله در تصوف از ان معلوم است همچنان مرتبه وصال با اینهمه که مراتب و مدارج
 عشق وصال لایسته است و مراتب بلند و درجات ارجمند که در مقام قرب و کمال غلظت باشد حضرت
 شیخ راجع الیه الرحمة من جانب الله عطا شده است و جاذبه حق که ارباب معرفت از ان خبر داده اند بقوله جاذبه
 من جاذبات الحق یوازى عبادة الثقلیل ایشا را یاد و مد و کار شد نقل است که از ابی عبد الله محمد
 رحمه الله علیه که حضرت شیخ محی الدین علیه الرحمة سیر الی الدرع بودند و شدیداً آتشیه بودند و کثیر الهمیته و سبب الدعوة

و کرم الاخلاق و طیب الماعراق و ابدا الناس عن الفحش و اقرب الناس الى الله و نذر غضب نیکو زنبوری
از جهت نفس خود و یاری نیکو زنبوری مگر بجهت حق و هر چه نیکو زنبور را سے دوست میگزیند و هرگز نزال
هیچ سائل را راند نیکو زنبور و از جو و خود محروم نمیشد چنانچه صاحب برده میفرماید بلیت -

دَعَى إِلَى اللَّهِ فَالْمُسْتَمْسِكُونَ بِهِ	مُسْتَمْسِكُونَ بِحَبْلِ غَيْرِ مَنْصَمٍ
---	--

خواند مخلوق را رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بسوی خدا و عبادت وی و متمسک شدن کسانیکه ایمان آوردند
بکتاب خدا و رسول منی را بشیرت حق غیر منزه امان یافتند از عذاب الهی و در آمدند در حصن حصین ثبات
غیر متناهی و کسانیکه قبول آن دعوت نکردند و در مهابدی ملاکت افتادند و به هیچ وجه روی و راهی
بسوی بارگاه ایزدی نداشتند همچنان اولیا و اعدا و دشمنان و سید الاولیا و شیخ الاصفیا جناب شیخ سید
عبد القادر جیلانی رحمته الله علیه بر همه اولیا سرافراز شدند و هر کس که اولیا را دوست دارد و طریق اتباع شریعت
لازم میگردد و گویا در متمسکین بحبل الله غیر منقسم اهل است اگر چه گناه کار باشد و هر کسی که دشمن اولیا را و الله و عقاید
در نسبت ایشان باشد بقره نجات از گردن خود بیرون کشید چونکه جناب محبوب جانی علیه الرحمة از اولاد
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم است و رسالت و تبلیغ بحال جانفشانی بخلاق الله نمود و ادا کرد و بقول
اَلَا كَذِبٌ لَّيْسَ كَالْبَشِيرِ حَضْرَتِ مُجِيبِ جَانِي عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ نَزْخُورًا خَيْرَ خَلْقِ سَاحَتِ هَرِ كَرِ دِرِ سِرِ وَیِ اِشَانِ چنگ
زدانند کسی که دست بر میان محکم زد و خون گسستن نباشد همچنانکه حضرت محبوب جانی و جله اولیا و اعلیهم
الرحمة بر طریق شریعت نبوی چنگ زدند و متمسکین بحبل الله شدند و همچنین هر مریده صادق که در پیروی پیکر اهل
خود چنگ زدند از همه بد نجات یافت و امون شد و حضرت شیخ محبوب جانی علیه الرحمة در تصفیه روحی
میفرماید بیت -

مُرِيدِي تَمَسَّكَ بِي اِنْ كُنْتُ وَاثِقًا	اَنَا اَحْمِيكَ فِي الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
---	--

یعنی اے مرید من تمک بیاکن در اعتقاد و انقیاد و در همه احوال اگر تو را سخن الاعتقاد و وثاق الانقیاد هستی

و مرا از خدا دور و علیحدہ نشماری من حامی و مددگار تو ہستم در دنیا و در روز محشر و نوشتہ اند
 الحبیب یعنی محبوب دوست داشتہ شدہ و ہر یک از انبیا مخصوص است بقبلی چنانکہ آدم صقی اللہ
 و نوح نجی اللہ و ابراہیم خلیل اللہ و عیسی روح اللہ و موسی کلیم اللہ و نبی ما صلے اللہ علیہ وسلم لقب حبیب اللہ
 شد و فرق در خلیل حبیب است کہ خلیل ہر چہ میکند برائے رضائے حق میکند و حبیب آنکہ حق
 تعالیٰ در انچہ رضائے حبیب باشد میکند و در حدیث قدسی آمدہ است کہ میفرماید حق سبحانہ و تعالیٰ
 کَلِمَتُهُمْ يَطْلُبُونَ رِضَائِي وَ اَنَا اطْلُبُ رِضَائِكَ يَا مُحَمَّدُ و ثابت شد کہ حضرت شیخ را در میان جملہ
 اولیاء اللہ درجہ محبوبیت عطا شدہ بود۔ ذلک فضل اللہ یؤتہ من یشاء و در تحفۃ القادریہ سے آرد کہ جناب
 شیخ عبد الرزاق بن شیعہ محی الدین سید عب القادر رضی اللہ عنہم روایت میکنند کہ آنحضرتؐ فرمودند کہ
 چون در ایام من صغیر میخواستہم کہ باکو دکان بازی کنم ناگاہ از حضرت غیب لاریب ندائے آمد کہ
 بجانب من آئی اے مبارک من۔ بیت چند سوئے و گران میردی اے رحمت جان۔
 سوئے من آکہ ترا یاد و فادار منم و چون این ندا شنیدم میگفتم از ترس چنان کہ عادت طفلان
 و خود را در کنار والدہ مے انداختہم اکنون من آزاد خلوت مے شوم و نیز فرمود کہ من جوان شدم
 و سیاحت مے گشتم آواز مے شنیدم و بے شخصی را بحیث منم ندیدم میگفت ای عبد القادر
 ترا برائے خود گزیدم و در زمان مجاہدہ و ریاضت چون چشم من بخواب گرم شد مے میشنیدم کہ
 قایلی میگفت ای عبد القادر ترا برائے خواب نیا فریدم از برائے خود برگزیدہ ام۔ ابیات

صحی الدین بہر خواب نیامدہ	جز پی معرفت نہ سرزدہ	بندگی کن ترا بخواب چہ کار
رد بہا آرزو خواب را بگذار	در چشم کسے غار بود چون خنید	و از کہ غم یار بود چون خنید

و تو چہ نرے بودہ اکنون چہ نرے شدہ از من غافل مباش۔ ایضاً شیخ عبد الرزاق روایت
 میکنند کہ از آنحضرتؐ را پرسیدند کہ تو کسے خود را باز شناختی کہ ولی خدائی فرمودہ سالہ بودم بسوی

کتاب میں فرم ملا کہ رامیدیدم کہ درگرومن میں قند چون در کتب میر سیدم آواز ملا کہ میں شنیدم کہ
 میگفتند اَنْسَى الْوَلِيَّ اللّٰهَ بِرَحْمَتِهِ دجائے ہمدلی خدا را وقتی مروی را دیدم کہ من جویرانی شفا تم
 چون آواز ملا کہ شنید پر سید کی را از اطفال کتب کہ این پس کسیت بعد از ان فرمود سیکون لہ شفا
 عظیم یعطی فلا یمن و یکن فلا یحجب و یقرب فلا یحکم۔ آیات۔

گفت میا شد ز الدلائل کریم	این جواز عاقبت ثمان عظیم	باشدش تمکین علی وجہ صواب
کس نباشد هیچ دل احتجاب	داصل حق باشد و مجور نے	قربہا یاد بدان محکور نے

بعد از ان امر در پس از چہل سال شناختم کہ از ابدالان آنوقت بود عنزل۔

تشنہ لب گریان بسوئے سحر عرفان میر دم	سر زده چون سیل اشک خود با فغان میر دم
یا بخار و خارہ در راہ رفت بر بسوئے او	گشتہ دیوانہ و گریان و خندان میر دم
عاجی بغداد و گیلانم ز شوق حضرت اش	کہ سوئے بغداد گاہے سوئے گیلان میر دم
ہم عرب شد ہم عجم تو اے ترک عجم	بر اسیر خویش رحمت کن کہ حیران میر دم
با دل پر خون چشم خون نشان در راہ او	میر دم ز اشنا کہ گوئی در گلستان میر دم
با سنگان کوئے او عقد محبت بستہ ام	ہر دم از راہ وفا سوئے محبتان میر دم
غربتے آن سرور حضرت مبارک پی کجا است	تا شود تہ بہ کہ سوئے آپ حیدان میر دم

شکر نعمت نما موہوبہ لایستہ ادا کردن و اظہار آن نمودن موجب از یاد نعمت است
 بقولہ اما بضعہ ربک فخذت پس سخدت با ظہار نعمت کہ حضرت شیخ بیان نموده نہیں بلکہ

بیت بیوم

وَهَبَتْ لِي الْيَامَ رَوْقَ صَفْوَهَا	فَخَلَّى مَنَا هِلَاهَا وَطَابَ الْمَشْرَبُ
--	---

بخشید مرا ایام حسن صفائی خود پس شیرین شد مشروبات آن و خوش گشت مشرب آن

یعنی اللہ تعالیٰ بخشید و عطا فرمود و اگر اہم نمود کہ مدت حیات مرا چنان رونق و صفائی و جلوه و زریں
از حقایق علم ظاہری و وقایق اسرار باطنی از مدارج و مراقب سلوک و مراقبات و مشاغل ذکر و فکر و مسائل
معرفت کہ عبارت از مشرب اہل تصوف است بدرجہ شیرین شدہ شیرین تر گشت و این بیان واقع
کہ متضمن حمد است کما در حدیث خیر القرون قرنی ثمر الذین یلونہم ثمر الذین یلونہم و این ہمہ و این ہمہ
کہ بخشیدہ شد و اگر اہم کردہ شد و انحض کہم او تعالیٰ و نسبت بیا م نسبت مجازی است و در حدیث
مجتبیٰ مصطفیٰ حضرت حق است و این مرتبہ علیا و درجہ قصویٰ و مہمی است کہ کسی ذلک فضل اللہ یؤتہ من یشاء
و در فتح الغیب کہ تئین حضرت شیخ رضی اللہ عنہ است و در مقالہ سی و سوم و تفصیل الناس اربعۃ
الکافی فی سیر اللہ و محفوظ ذ و سلامۃ ولی دوست خداے عزوجل در سہری کہ با خدا دار و نگہداشتہ
شدہ است از آفات النفس و آشکارا کردن سہری گزندہ است ازین آفات و عقل و ادب و خلیس الرحمن
و خداوند عقل تمامست ہمیشہ خداے مہربان و مقرب در گاہ دوست منعہم علیہ نعمت وادہ شد
و افاضہ کردہ شد بروی فالخیر کل الخیر عندہ پس نیکی از ہر اقسام کہ باشد از نیاب و نیکی نزد دوست
و وصیحت دوست و این بہالذہ است در حصول خیر و برکت نزد و نے تد و ذلک و مصاحبۃ و محالطۃ
و خدمت پس لازم گیر و اورا دیاری اورا دامیترش اورا دچاکری اورا و التخبیب الیہ بقضاء حوائج
تسخر لہ و دوستی نمودن بسوئے او بہ پر زہتن حاجتہائے او کہ عارض شوند مر اورا بسبب اختیار کردن
صمت اورا مراد از صمت کلامیکہ ثواب دران صمت مرتب نہا شد و مراد فی کثر تقویٰ فیہا و بہ پر زہتن
منفعتہا کہ منتفع گردوے دران فیحبک اللہ و یصطیفیک پس دوست دار و ترا خدا یتعالیٰ
بہ سبب محبت داشتن تو آن مرد را و برگزید ترا و یک خلک فی ذمۃ احبائہ و نیز در آرد ترا و گردو
دوستداران یا دوست داشته شدہ گان خود و عبادہ الصالحین بابرکتہ انشاء اللہ تعالیٰ
و در گروہ بندگان خود کہ نیکانند و پیچ خلقی و تباہی و سرکار و بار ایشان را ہزار و مصلح مرتبہ غلطی است

و بخت جمیع کمالات فخر و باطن است و لهذا حق سبحانه تعالی در کتاب مجید انبیاء را بدان وصف کرده است
 عباده الصالحین انهم کمالات و سعادت ببرکت اکبر و صالح و صحبت او اگر خواسته است الله تعالی
 در تحفه القادر نقل است از شیخ علی امینی رحمه الله علیه که وقتی با حضرت شیخ سید عبدالقادر رضی
 الله عنه زیارت خواهم معرفت کرخی فرستم حضرت شیخ گفت السَّلَامُ عَلَیْكَ یا شیخ معروف کرخی
 عابر فاک بدو حله یعنی گذشته از ما یک درجه بعد رفتی باز زیارت او فرستم حضرت شیخ گفت
 السَّلَامُ عَلَیْكَ یا شیخ معروف کرخی عابر فاک بدو حجتین سلام با وای شیخ معروف کرخی گذشته
 به و درجه از گور او را و او علیه السلام یا سید اهل زمانه و فیه ایضاً یعنی در تحفه القادر حضرت شیخ
 محی الدین رضی الله عنه را و این صاحب خود را میفرمودند که عراق مرا تسلیم کرده اند بعد از مدتی فرمود
 که این زمان جمیع زمین شرق و غرب و بحر و بر و سهل و جبل مرا تسلیم کردند چنانچه در قصیده خمریه تصریح
 فرموده اند درین بیت -

یَلَا دُ اللَّهِ مَلْکِی تَحْتَ حُکْمِی	و وقتی قبل قلبی قد صفال
<p>بیت و لی از اولیاء الله نامدوران وقت مرا نمک بر شیخ آمد و تسلیم کرد و در اربع قطبیت عنوان الله علیه همین و ذکر شی الدین کارایی فی کتابه تفریح الخاطر فی مقالات شیخ سید عبدالقادر رضی الله عنه نقل عن الامام الاکبر ع الاکبر محمد بن سعید بن احمد بن سعید بن ابراهیم الزنجانی فی کتابه المسمی بکفایت الخاطر و نهضة الخاطر فی مناقب الشیخ سید سید القادر فی ابواب السادس فی ذکر المشایخ الذین بشر و افرداً افرداً بریتة السنین فی قطبیت یعنی ذکر کرخی الدین اربلی در کتاب خود تفریح الخاطر در مقالات و مناقب شیخ سید عبدالقادر رضی الله عنه نقل کرد از انام اربع و از محمد بن سعید بن احمد بن سعید بن زریج الزنجانی در کتاب خود همی بر خسته از نظر در نهضة الخاطر مناقب شیخ سید عبدالقادر در باب ششم و ذکر آن شایخین که آنها هر یک</p>	

علیه علیہ بشارت دادند بر تبه بنیّت در باب ثبوت قطبیّت - ابیات -

شهدت بر تبه جمیع مشایخ اما الذین تقدّموا قد بشاروا کالعالَم البصری هو الحسن الذی من عصره السّامی الی عصره الشریف ما من رئیس کان صدراً زمانه هو صاحب الذی خضعت رقاب اذ قال ما موراً علی کرسیه فخنت جمیع الاولیاء رؤسهم لم یمتنع احدٌ سوی رجلٍ سها قد کان بین الاولیاء معظماً	فی عصره کانوا بغیر تناکر بقدر و میده الیمون اکرم طائر عمر طریق الساکلین لساثر القطب محی الدین عبد القادر الا و بشرهم بعبد القادر الا ولیاء له بغیر تشاجر قد فی علی رقبه جمیع اکابر الحلاله بادیرهم والحاضر عن حاله من اصفهان مکابر بالعلم والحال الشریف الفاخر
--	---

و ذکر ایضاً - فی روضه النواظر فی الباب الخامس من لدن الی علی الحسن البصری
بن الی ظهور الشیخ محی الدین ابی محمد عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه ما تقدّم شیخ
فی مجلس ولا جلس علی سجدات الاول و بشر بظهور الشیخ محی الدین عبد القادر الکلیانی
رضی الله عنه و اخبار بانه قطب زمانه رضوان الله علیهم اجمعین - انتهى -

مرتبه قطبیّت عین مرتبه قربت است و ابرایت است و ایشان را محویت نور خدا می باشد
و استراق دران عین صحراست و موجب انکشاف همه موارزان چنانکه فرمود الله نور السموات
والارض و نیز ثابت است کسب نور قرآن نور خورشید نور یحییان جلوه ایام از حصول خدمت

ببرکت حضرت مصنف است رضی الله عنه وازان در قصیده خمیری ایماکے فرموده اند و ما منها شهود
 اود هور الزیر که بران ان كانت الشمس طاعة فالنهار موجود طلوع شمس علت است برآ
 وجود نهار وجود زمان موجودگی قهرین است و این هر دو کاسب نور اند بخور الله و حضرت حق جل سجا
 با غفلت و رفعت و با نشان و سوکت اشاره بآیه بلند پایہ الله نور اهل السموات و الارض مراد از ان
 نور ذات حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که علت غایہ آسمان و زمین و ما فیها است و آل طاهرین
 و اصحاب طیبین و اقامت قیامت بدین نور منورند و از باب معرفت و اصحاب کمال از غوث و قطاب
 که هستند از برکت شان نور آفتاب نور طلوع کند یعنی جرم شمس و قمر بدعاکے آنهاست و حضرت شیخ
 مصنف قصیده سرور اولیا اند پس خود ریت یافت ایام از از باب کمال عموماً و فرین تر شد برآ
 خدمت حضرت مصنف رضی الله عنه خصوصاً گو یا شیرین تر گردید شارب مقامات معرفت ببرکت
 شان این محض لطف خداست برین نه این قدر پس بلکه بیت چهارم -

وَعَدَدَتْ مَخْطُوبًا بِكُلِّ كَرِيمَةٍ لَا يَهْتَدِي فِيهَا اللَّيْلُ وَيَخْطُبُ

صبح که دم در حالتی که مخطوب گردم بهر صفتی و خوبی که راه نیابد در ان پیچ و دانهائی و خطبه کرده نشود -
 حضرت مصنف رضی الله عنه از حال با کمال خود خبر میدهند که صبح گردم همچنانکه صبح از طلوع فجر از صدقات
 خود خبر میدهد و اهل عالم را از چیزیکه منور گرداند و آگاه میکند همچنین من که آفتاب هدایت و موصوف و مخطوب
 کرده شدم بهر صفت محبوبیت که در ان حال وصال من کسی راه نیافت هر چند هر یک از قوم دانا
 و پوشتند و ظاهر و باطن شان از معرفت وصال مرشدند اما من ارشدم گو یا اشاره میفرماید که واقف
 این راه نم ارات طریق و بیان نکات حقایق و دقیق و فصیح و اسرار لایق حق من است تقصیر این اشاره است
 که در قصیده خمیر میفرماید و اشر بود انتم جنودی الخ و ظاهراًست که اهل زمین عموماً با وقت صبح
 با هم دیگر ملاقی شوند و احوال یکدیگر معلوم میکنند و امور عظیم در شوره سے آرزو و اجراء کایا که متعلق

شان باشد میکنند زیر که وقت صبح مبارک وقتی هست و موجب برکت و سلامتی هست و ظاهر آن حساب
بشریت بنوم ده تراحت بعد اعتدال میباشد و حد و حد خطرات و مساوس محدثات آنروز هنوز ظاهر
نشده باشد و نه بگوش شنیده و نه بچشم دیده تا خاطر او شوش می شد حتی المقدور صلاحیت مانع
و اعتدال مزاج مستحکم میباشد و این وقت به نسبت اوقات دیگر بهتر میباشد و هر کاریکه درین وقت کرده
شود اصلع میگردد خصوصاً حضرات اولیا و الله علیهم السلام که باری تعالی در شان اینها میفرماید و مدح میکند
بقوله تجا فاجنبوهم عن المضاجع الی و بقوله و بالاسحار هم سیتغفرون وقت صبح وقت
مناجات دوستان است و نماز صبح آرام جان بیدلان است و مراقبه ادا و ذکر و انکار نیز همانوقت
عادت شایخان است و وقت نماز صبح و خود نماز صبح را الله تعالی بلفظ قرآن یا دفرمود بقوله ان قرآن
الفجر کان مشهوداً و این وقت و وقت حضوری است ملائکه چوکیداران شب میروند و چوکیداران
روز می آیند اجتماع آن هر دو همین وقت میباشد و حضرات اهل الدار عبادات و مناجات شب
پرداخته متوجه عبادات روز میشوند و اشراق چارگانه میخوانند و از عبود و در غلایق و از شور و شر و اهل دنیا
و مردمان بدکار و مفسدان ناہنجار و قبیله نوم و استراحت نفس حیوانیه جسمانیه میپوش فاده می باشند
و زبان عاشقان و مخلصان بشکر و سپاس ایزد چون بالفاظ مختلفه بقلوبن تریا باشد و طرب
و شاشت شب گذرانیدن بایار و فادار و حضوری یافتن دیدار دلدار هم در قرار و هم بے قرار چون
بلبل در فراق گل دناله و زار میباشد چنانکه حافظ شیرازی میفرماید - رباعی

بلبل بر گل خوشترنگ در منقار داشت	و در آن برگ و لوزا خوش ناله های زار داشت
گفتش در عین وصله ناله و فریاد چیست	گفت ما را جلوه معشوق در اینکار داشت

و اصحاب کمال در همچنین حال چون کاسه لب ریز و مال مال خوشحال میباشند و نعمه ساز باین
مقال ای غنی لایزال دای قادر و ذوالجلال همه نعمتهای قریب وصال تو بن عطا فرمود و دجل

نعت بہت قاصد و بہت کہ خالی شدیم از اسوائے تو دشواری ہستم بفضل و کرم تو با تو رباعی
 سن بے تو دم تیرا نتوانم کرد احسان ترا شمار نتوانم کرد
 اگر بر تن من زبان شود ہر موئے یک شکر تو از ہزار نتوانم کرد
 و حضرت شیخ مصنف قصیدہ قطبیہ رضی اللہ عنہ از حال خود آگاہ فرماید من صبح کردم با وجودیکہ
 وقت صبح وقت مناجات مستغفرین است و من مخطوب شدم از حضرت غیب الغیب بکلام قدرت
 لاریب کہ امی عبد القادر ترا محبوبیت برگزیدم و ہر چیز محبوبیت ترا عطا نمودم و جلوت قدرت و قداوت
 و قیومیت از ذات تو باہل عالم ظاہر کردم و این آثار و انوار و کمالات تو جلوت اسم قادر است و در کتاب
 غوثیہ نوشتہ است کہ حضرت شیخ رضی اللہ عنہ می فرماید قال الدنقالے لی یا غوث الاعظم ان لی
 عبداً و اسوی الانبیاء والمرسلین لا یطلع علی احوالہم احد من اہل الدنیا ولا احد من اہل الآخرة ولا احد من
 اہل الجنة ولا احد من اہل النار ولا مالک ولا رضوان و ما خلقتم للجنة ولا للنار ولا للثواب ولا للعقاب
 ولا للمحور ولا للمقصور ولا للعلمان ولا للوالدان قطوبی لمن یحبہم وامن بہم وان لم یفہم فہم یعنی اللہ تعالیٰ
 بمن خطاب فرمود ای غوث اعظم بیشک بر کسی من بندگانست علیحدہ از جملہ بندگان بغیر انبیاء و
 مرسلین و مطلع نشود بر احوال شان کسی از اہل دنیا و نہ کسی از اہل آخرت و نہ کسی از اہل جنت و نہ کسی
 از دوزخ و نہ مالک و نہ رضوان جنت و نہ پیدا کردیم آنہا را برائے جنت و نہ برائے دوزخ و نہ برائے
 دوزخ و نہ برائے ثواب و نہ برائے عذاب و نہ برائے حور و نہ برائے قصور و نہ برائے علمان و
 نہ برائے دلدادن مرجا بکسانیکہ آنہا را دوست میدارند و ایمان آرند و تصدیق کنند اگرچہ آنہا را
 نمی شناسند بدانکہ سبب امتثال انبیاء و مرسل است کہ بشت ایشان برائے ہدایت خلائق است
 و تبلیغ اعلام حق بخلق و اظہار معجزہ نزد متحدی و طلب معارضہ و دعوی نبوت بدلیل قطعی ثابت شدہ ہمہ
 کس بطوع و رغبت قبول کنند تا راہ ہدایت و سلام بند نہ گردند و مراد از عباد اولیاء اللہ اند و منزلت و مرتبہ

ایشان جزوات ذوالجلال کسی نداند اولیائی تحت قبائی لایع فهم غیری ازان خبر میدهد که این
رتبه ایشان است آورده اند چنانکه ایشان را در دنیا کسی شناسد و در آخرت نیز کسی شناسد که حق تعالی
روز قیامت و وبال از روزات خود ایشان را عنایت فرماید تا پادشاهان از قبور بسوی بهشت پس
رضوان بهشت از ایشان بپرسد که شما کیستید در جواب گویند انا عباد من عباد الله پس گویند
ملایکان دیدید قیامت و میزان گویند نه باز گویند ویدیدل صراط و دوزخ و عبور کردید ازان گویند
نه پس گویند چه کار کردید شما در دنیا گویند شناختیم خدا را بغیر شرک تحقیق به تعلیم و عبادت کردیم و خفیه
و ترسیم از و در جلوت و خلوت پس گویند ملائکه من را بار بار بشمار این مقام و در دنیا ایشان گاه
مشهور باشند و خلق و گاه مستور باشند از خلق بهر طوریکه اتمام الهی در سده بهمان طور ظاهر شوند
گناه بر پرورش ظاهری مامور باشند چنانچه امتثال بامر معروف و نهی و تنبیہ از نبی و منکر و ترتیب
و تلقین و تربیت خلق الله و گاه بطریق آزادی و بے قیدی که هیچ سبی از رسوم و بهیج عملی از اعمال
مقید نباشند و ایشان تابع حال و وقت اند بهر نوعیکه گردانند بگردانند و از اختیار خود بے اختیار
و از صحبت خلایق مفرور و محترز باشند و بهیج قیدی مقید نگردند بخوان یک قید الله و لا یسوا
ایشان امین آسمان و زمین اندا که امین امین چنانچه در دنیا بنم دینوی و بحفظ آن مطلق نیستند و در آخرت
بعما و جنت نیز مطلق نباشند و ایشان را حق سبحان تعالی نه برائے خط و حور و قصور و علان و ولدان و انواع
نعمتھائے بهشت و نه برائے دوزخ که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر آفریده بلکه ایشان را محض برائے عبادت
مخلصه خود آفریده و از هیچ مضار و ممالک دنیوی و از جمله مخانات سالک سالک اخروی و امان خود داشته
و همیشه رقیب احوال و مراقب افعال ایشان بود و بحال عنایت بیغایت بمرتبه کمال رسانیده پس ایشان اگر
بجنبند بحق بجنبند و اگر نه بحق نه خند و اگر بنوشند بحق بنوشند و اگر بنشینند بحق بنشینند و اگر
خیزند بحق خیزند و اگر بنیند بحق بنیند و اگر نشوند بحق نشوند و در غنیته الطالین و یتحبب الی دجه

بکثرة النوافل مخلصاً لله تعالى احتی یصل الی الله عز وجل - و محبوب میگرد و بطرف پروردگار
خوبگتر نوافل در حالے که باشد دران عبادت اخلاص و خلوص برائے حضرت اوتالی تا که وصل شود
بسوئے اوتالے عزوجل و یحصل فی زمرة احباب الله تعالى و مرادیه فحینئذ لیستی
مراداً فخط عنده پیوندند در گروه دوستان خدا و مراد و پس این هنگام نامیده شود و مراد پس
فرد آورده شود انقالی ساکنی طریق الله از اگر اینها بے سالکان راه خدا و فیصل بآء رحمة الله
در آفته و لطف و غسل کند بر حمت خدا و رافت او و لطف او فی بنی له بیت فی جوار الله و
فخلع علیه انواع الخلیج و هی المعروفة بالله و الانس به و السکون و الطمانیة الیه و ینطق بحکمة
الله و اسئل الله بعد الاذن الصریح بل الخیر من الله عز وجل پس بنا کرده شود برائے او خات
و همیائی خدا و داده میشود و انواع خلعتها و این است معرفت خدا و انس با و سکون و طمانیت با و
و کلام کند بحکمت خدا و راز رازے خدا بعد از آن میرج بلکه خبر از خدا بے عزوجل و یلقب بالقاب یتیمز بها
باین احباب الله تعالی فیدخل فی خواص الله تعالی و یلقب بشیو بالقاب که تمیز میشود بان
میان دوستان خدا تعالی پس در آید در خاصان خدا و یسمی باسماء لا یعلها الا الله و یطبخ
علی اسرار تخصه فلا یبوح بها عند غیر الله عز وجل فیسسمه من الله و یبصر بالله و ینطق بالله
و یطیش بقوة الله و یسعی فی طاعة الله و یسکن الی الله و ینام مع طاعة الله و ذکر الله فی
کلامه الله و حرز الله فیکون من امناء الله و شهدائه و اذنا حارصه و شخن عباد و بلاذ و
احبابه . . . و اخلاص و نامیده شود بنامهایی که نمیداند آنرا مگر خدا تعالی و مطلع میشود بر اسرار
حق که خاصه اوست پس ظاهر نمیکند آن اسرار نزد غیر خدا تعالی پس شے شنود از خدا و می بیند خدا
رگیا میشود بخدا و دیگر و بقوت خدا و میدود و در طاعت خدا و آرام گیرد بسوئے خدا و خواب کند
باطاعت خدا و یاد خدا و در گه بانی خدا و در حرز خدا تعالی پس باشد از اینان خدا و گواهان او و اوتاد

در زمین و تعالی و کجها بی بندگان او تعالی و شهرهای او تعالی و دوستان و یاران او تعالی
 و قال صلی الله علیه وسلم حکایا عن الله تعالی لا یزال عبدی المؤمن یتقرب الی بالنوافل حتی
 احبه فاذا احبته کنت سمعه و بصره و لسانه و یده و رجله و فواده فبی لسمع و بی بصر
 و بی یطق و بی یعقل و بی یبطش الحدیث فی هذا عبدی حمل عقله العقل الاکبر یعنی فرمود بنی
 صلی الله علیه وسلم در حالیکه حکایت کننده اند از حضرت حق تعالی همیشه بنده مومن من نزدیک میشود بن
 بنوافل تا آنکه دوست میدارم من او را پس هرگاه که دوست میباشم و دوست میدارم او را باسم
 شتوئی او بینائی او و زبان او و دست و پائی او و دل او پس بمن میشوند و بمن می بیند و بمن گویند
 و بمن می نهند و بمن میگیرد پس این بنده است برداشته عقل و عقل بزرگ را انتهی ما فی الغنیة
 صفحه ۹۹ فصل اراد المرید - و تیز و غوثیه قادریه نوشته است یا غوث الاعظم ما اکل الانسان
 شیئا و ما شرب و ما قام و ما قعد و ما نطق و ما صمت و ما فعل فدا و ما توجه بشی
 و ما غلب عن شی الا اذافیه مسکنة و محركة و فی موضع اخر فیه قال الله تعالی یا غوث
 الاعظم لا تأکل طعاما و لا تشرب شرابا و لا تشرف و لا تحذل و لا یحضر و لا یغیظ
 فما اکل طعاما و ما شرب شرابا و ما نمت نومة الا عند ربی و بازا ربی از غبارا غبار
 خلق نگاه ایشان شود و چنانچه حق تعالی از احوال این طایفه خبر میدهد بقوله لا یتلیهم بحدیث و لا
 بیع عن ذکر الله و لا یطهر باخلق و باطن باحق باشند و این خلوت در انجمن میگویند چنانچه بزرگی وین
 رباعی میفرماید - رباعی

سر رشته دولت ای برادر بکفار	دین عمر گرامی بخمارت گذار
دایم همه جا با همه کس با همه کار	میدار نهفته چشم دل جانب یار
طوبی مرا نکس را که ایشان را یافته باشد و نمانیت و امامیت قبول کرده و حق تعظیم و کرم ایشان	

نگهدارد و چنانچه در شریعت انکار توکی را از انبیاء کفر است همچنان در طریقت انکار توکی را از اولیاء
 خدا زندقه و ارتداد است و منکر اولیاء الله را زندق و مرتد خوانند و احوال تعریف ایشان در عبارت و
 نه در اشارت و نه در تحریر و تفسیر بگنجند و نه زبان بگویم بسجده الله للطلع بالاحوال الاولیاء لا غیر اللهم
 اجعلنهم منهم قولا قال یا عیون الاعظم انت منهم ومن علاماتهم فی الدنیا اجسامهم
 محترقة من فلة الطعام والشراب ونفوسهم محترقة عن الشهوات وقلوبهم محترقة عن
 الخطایات وادراهم محترقة عن الخطیئات ودهم اصحاب البقاء المحترقون بنور اللقاع
 بدانکه بعد از بیان شوق این قوم برائے تسلی دل غوث صمدانی فرمان شد که تو ازین قوم هستی بویست
 خاطر غوث الاعظم اخلاق و سیر ایشان بیان فرمود تا دیگران بقدر استعداد خود را تفصیلاً آثاری
 اتباع و اقتدای همه تمام مبذول دارند و قابلیت و استعداد از ان بهم رسانند که تا از فیض ایشان بهره ور
 گردند و بقدر قابلیت خود نصیبی گیرند و علامات شان نیست که تن خود را آتش جوع سوزند خواه بقصد خواه
 بغیر قصد و نفس را از آتش فحاش شهوات بسوزند بچنگاه برادر و سگ نگذارند و به تیغ محاربه خطرات خود
 را بکلم عبادۀ الفقیر نفی الخواطر قطع کنند که رجعنا من جهاد کلا صغر الی جهاد کلا کبر و ارواح را از ناری
 هستی وجود و همی رنیت و پاووسازند که وجو دک ذنب کالیقاس علیها ذنب اخر است تا از انایت
 هستی پاک گردند و شوائب و سوائیه و غیریت و باطن شان مانند ایشان آهنا نند که بجلعت بقا که صابر العبد
 فانیاً و بالحق باقیاً اختصاص امتیاز یافته اند و در حدیث نبوی و اشواقه الی لقاء اخوانی و شان ایشان
 است انتهی و حضرت شیخ برغایم مواهب ایزدی نخر میکنند و از حال خود خبر میدهند که جمله اولیاء الله مستغفرین
 در اسماء و بیاد باشند و مراد حضرت ایزدی بچوپیت مخطوب گردانیدند و از دیاد و شکر موجب از دیاد نعمت است
 بقوله لئن شکرتم لا زید لکن و لئن کفرتم ان عذابی شدید چنانچه در حدیث قدسی آمده است
 فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود حق تعالی من استسلم لقضائی و صبر علی بلائی

و شکر لعلی که بتنه صدیقاً و بعثت یوم القیامة مع الصادقین یعنی بیکه تسلیم کند و رضی
شود بقضای من و صابر باشد صبر کند بر بلائی من و شکر کند از باشد بر نعمائی من نوشته کردم و در حدیث
و حضرت شیخ رضی الله عنه بر نماز و سوره حق مشکوٰۃ اند نعم الله علیّی که او که انتقال بیت پنجم -

انا من رجال لا یخاف جلیسهم	سریب الزمان و لایری مایر هب
----------------------------	-----------------------------

من ازان جماعه ام که نمی ترسد هم نشین آنها سختی زمانه را و نمی بیند چیزهای هولناک فیضی من از جلال آن
رجالی که عبارت از افراد و اقطاب اند مخصوص اند بعلم ظاهری و باطنی و حاکم اند بحکومت صدری و منوی
و خلیفه باطن اند بچو خلفائے راشدین بپنوی صلی الله علیه و سلم اند و اوصاف محموده و اخلاق برگزیده
ایشان از صد و عدد بیرون است و انموذجی از مراتب هم نشینان ایشان این است که مأمون اند از کینه دانا
و مکر جهان و نمی بینند آنچه خیال که مکر و کینه خاطرشان و در ترس و بیم اند از دو مرد از جلیس علم هستند نه جلیس
خاص که شب و روز در سفر و حضر و ریل و نهار جلیس باشند مشغولی

یک زمانے صحبت با اولیاء	بہتر از صد سالہ بودن در تقا	ہر کہ خواہد ہم نشینی با خدایا
گوشیند در حضور اولیاء	اگر تو سنگ صخرہ و مر مر شوی	چون بصاحب الہی گوی شوی

کما ورد فی الحدیث القدسی - من اذ ادان ینجلس مع اللہ فلیجلس مع اهل التصوف طلاً
معین علیہ الرحمۃ و تفسیر فقرہ فقرہ سورہ یوسف آورده است کہ چون یوسف صدیق علی نبیا و علیہ السلام
بر زندان آوردند میر زندان را چنین گفتند کہ این را در زندان بگیر و یعقوب تمام نعل و بند من در دل
و مقید ساخته در چاه زندان محبوس گردانی و آب زندان از وی باز داری و به انواع عذاب و عقوبت
منذوب و مبتلا گردانی سوگلمان و سرنگان کہ ہمراہ یوسف علیہ السلام بودند و میر زندان را سپرد کردہ پیغام
ملکہ رسانیدہ بازگشتند و میر زندان یوسف علیہ السلام را با دقار و تمکین درون برودہ و اعزاز و شکم
شیرین با وی نموده ب مقام پسندیدہ اش فرود آورد و بعد مرغوب لمحوظ خاطرش ما کن و یا یلیق او

بودے نمود و خوانان زندان بامیر زندان گفتند کہ چرا خلعت حکم ملکہ میکنی و آنچه بآن ماموری بقتدیم
 نمیرسانی و خلعت در زری حکم آمر خود نمودن موجب ندامت و مذلت است گفت شما ازین معاملہ ناواقف
 ہستید مایہ میم کہ در چین این جوان علامت زندانیہ نیست مقصود ازین جس تہذیب است نہ تعزیب
 و در میان ہمین سختان بودند کہ رسول ملکہ زینخار رسید و فرمان صادر نموده است کہ اسی میر زندان نہا
 صد بار این نجو سن را عزیز داری و سر مو بر اندام و سہ نیاز باری میر زندان روئے خود بجانان کرد
 گفت شمار از ہر کار خبر نیست من میدانم کہ حال چیست اورا از برائے تہذیب و رنجی فرستادہ است
 نہ از برائے تعزیب نصیب درویش باد کہ اولیاء اللہ را بقولہ اللہ ینا سبحان اللہ من و جنتہ الکاف
 زندان است نہ زندان و زندان بلکہ فرحت و خندان خانہ زندان است انتہی۔ والیضا و تفسیر مذکور
 نوشتہ است کہ چون حضرت موسی علیہ السلام با بنی اسرائیل بکنار دریار رسیدند و ریاض و شورش آغاز کرد
 خطاب آمد کہ ای دریبا اولاد و احفاد و ہنہاند کہ یوسف علیہ السلام و حق ایشان گفتہ است ادخلوا مصر
 ان شاء اللہ امنین پیرکت این کلمہ کل عقوبات و آفات در اماند آب بکرت این کلمہ از غرق کردن
 باز ایستاد و سبب نجات بنی اسرائیل شد انتہی و در تہجۃ الاخبار نقل کردہ است کہ بود شیخ علی ہیتی حوتہ
 اللہ علیہ می آمد بزیارت آنحضرت رضی اللہ عنہ و حال آنکہ باوی اعیان و اصحاب وی می بودند پس ہر گاہ
 کہ میر رسیدند زیر شہر بغداد آمد و میرک و نہر ایشان را کہ غسل کنند در دریائے و جلہ و گاہ خود نیز غسل میکرد و با ایشان
 پس می گفت ایشان را پاک دارید سر راے خود را و دلہای خود را نیز کہ میخواہم کہ در ایم بر سلطان پس
 در می آمد و در بغداد ملاقات میکرد و نہ مردم را در سرعت میکرد و ند پس میگفت مرا نہار بروید پیش شیخ عبدالقادر
 رضی اللہ عنہ پس چون میر رسید بدرد سہ شیخ سید عبدالقادر رضی اللہ عنہ نعلین بر سہ آورد و
 سہ ایستاد پس نہا میکرد اورا آنحضرت بسوئی من بیایاے برادر من پس در سہ آمد دی نشانیہ اورا
 بہ پہلوئے خود و حال آنکہ شیخ علی و عا میگرد پس میگفت شیخ عبدالقادر بوی میتہ سی تو و حال آنکہ تو شعبۂ عراقی

پس میگفت اورا شیخ علی امی سید من تو سلطانی امان ده مرا از خوف خود پیش چون مامون شدم از خوف تو
 مامون شدم باکل پس میگفت اورا نیست خونی بر تو گفتند یا ان شیخ علی ایستی که حاضر شدیم پیش وی
 یکبار سے پیش وی بود صاحب دیوان و مرم و دیگر پس ناگاہ آمد ویرا امر شیخ سید عبدالقادر رضی اللہ
 عنہ پس برخواست و گریست پس گفت اورا صاحب دیوان یا سیدی صیت این گفت شیخ علی چون
 می آید ترا حکم خلیفہ چه میکنی تو گفت یا سیدی همچنین کہ تو کردی گفت تحقیق آمد مرا حکم خلیفہ لازم است مرا
 سبادت و سبقت کردن و رات مثال امر وی و حاضر شدن در صحبت وی گفت صاحب دیوان کہ کیت
 چون خلیفہ گفت شیخ علی کہ دی شیخ عبدالقادر کہ خلیفہ اولیا و شایخ است در وقت و سلطان وجود در عصر
 چنانچہ شیخ سعدی علیہ الرحمۃ بر تاثیر صحبت و مجلس بیان کردہ است و ہوذا ابیات

گل خوشبوئے در جام روزی	رسید از دنت محبوب بے بدستم	بدو گفتم کہ مشکلی یا عیبری
کہ از بوئے دل آویزے تو شستم	بگفتا من گلے ناچیز بودم	ولیکن مدتے با گل شستم
جمال ہفتین در من اثر کرد	و گردن من ہمان خاکم کہ ہستم	ایضاً۔ ابیات
دیدم گل تازہ چند دستہ	بر گنبدے از گیاہ بستہ	گفتم چو بود گیاہ ناچیز
تا در صف گل نشیند او نیز	بگریست گیاہ گفت خاموش	صحبت نکند کہ مفراموش
گزیت جال و رنگ بویم	آخر نہ گیاہ باغ اویم	گر بے ہنرم و گر ہنرمند
لطف ہست امیدم از خداوند	با آنکہ بضاعتے ندارم	سرمایہ طاعتے ندارم
من بندہ مضرت کہیم	پروردہ نعمت قدیم	رسم است ز مالکان تحریر
آزاد کنند بندہ پیر	ای بار خدا سے عالم آرای	بر بندہ پیر خود بختای

و نیز امام عظیم ثانی حضرت شیخ بابا داود خاکی علیہ الرحمۃ در مصنفہ خود در المریدین میفرماید۔ ابیات

یا علی صحبت بہ پیران بہتر از بہر طاعت است	این وصیت از نبی با آن شہہ خیر شدہ است
---	---------------------------------------

هفت روزه خدمت پر محقق در ثواب	مرعابدهای هفتصد سال را هم شده است
-------------------------------	-----------------------------------

و جناب شیخ جمال الدین رومی در دفتر اول مثنوی آورده است که وصیت کرد رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
علی کرم الله وجهه را که چون هر کسی بنوع طاعتی تقرب جوید و تقرب جویی بصحبت عاقل و فاضل بنده خاص
حق باشد تا از برکت صحبت او پیش قدم تراشی مثنوی

اگشت پیغمبر علی را کای علی اندر آدر سایه نخل امید طل او اندر زمین چون کوه قاف پنج آزار منقطع و غایت مجو یا علی از جمله طاعات راه خویشتر را مخلصی نگینتند	شیر حقی پہلو بانی پردلی اندر آدر سایه آن عاقلی روح او سمج بس عالی طواف در بشعر و پوش آمد آفتاب برگزین تو سایه خاص اله از همه طاعات اینت تہرست	یک بر شیری مکن ہم تہید کش ندانند بر دازره غافل گر بگویم تا قیامت نیت او فہم کن واللہ اعلم بالصواب ہر کسے باطلعتے بگرختہ اند سبق یابی بر ہر آن سابق کہ ہست
---	--	--

دولہ بزرگوار مولانا کہ شہور سلطان ولد است رحمۃ اللہ علیہ اینمثنی را زیادہ بیان کئے کردہ است و گفتہ بریان
آنگہ اگر چہ عمل صالح مرد را بخدا میرساند لیکن عاقبت صحبت شیخ ازان بالاتر است زیرا کہ زود تر و بہتر میرساند
کہ موسی علیہ السلام را بحق وصلت و محضرہ و صاحب کتاب بود بان ہمہ عظمت و کمال طالب جناب خضر علیہ السلام
نشد و از خدا بدعا ما صحبت او بخواست تا عاقبت با جابت مقرون گشت چنانکہ در فرقان حمید فرمودہ
فوجد اجدنا من عبادنا الخ و ہم جناب پیغمبر علیہم الصلوٰۃ والسلام میگفت واشوق الی لقاء اخوانی
و باز از سر سوزش عشق میفرمود و بقولہ الخ لا جد نفس المؤمن من قبل الیمن و وصیت فرمود المؤمنین
علی بنی اللہ عنہ را کہ چون ہر کسی بنوع طاعتی تقرب میجوید و تقرب بجو بصحبت بندہ عاقل و فاضل بنده خاص
پیشتر و بیشتر باشی اذ التقرب الناس الی خالقہم بالانواع البر والتقوی و تقرب الی اللہ بالانواع
العقل تسببتہم بالدرجات والزلف عند الناس فی الدینا و عند اللہ فی الآخرۃ و ہمین

اولیا و مشایخ کامل و صل رحمہم اللہ تعالیٰ جو بیان خاصان حق بودند نظم		
یکدم صحبت بمرادان خدا	بہتر از صد سالہ بودن در تقویٰ	ہر کہ او شد ہمنشین اولیاء
ہمنشینش دان ہمیشہ با خدا	منظر حق است جسم ظاہریش	شیریزان است جان ظاہریش
حق نماید خویش را از ہر ولی	کی شود بے شیخ سر حق جلی	زمین سبب میجست موسیٰ خضرا
تا بر دازد سے ہفتہ سیرتا	انتہی دستور السالکین زیر شیخ	یا علی صحبت بہ پیران الخ آوردہ است
و حضرت شیخ فرید الدین عطار نے فرمایہ۔		
حب درویشان کلید جنت است	دشمن ایشان سزای لعنت است	اگر ترا عقل است و بادانش قرین
باش درویش و بدرویشان نشین	ہمنشینی خبر بدرویشان ممکن	تا تو آنی غیبت ایشان ممکن
و این برکت مخصوص بذات پاک انبیاء و اولیاء بلکہ ہر چہ پیشہ را کہ نسبت کردہ شود بلباس شان او غیر و آہم موجب برکت و عظمت است چنانچہ در تفسیر فقرہ فقرہ مذکور است کہ یوسف علیہ السلام را سہ پیران بود یکے پیران علامت کذب بقولہ وجاؤ علی بقیصہ بدیم کذب دوم پیران شہادت بقولہ ان کان قیصہ قد من دین سیوم پیران بشارت بقولہ اذھبوا بقیصی ہذا پیران علامت کذب برادران ظاہر کردند و سبب اندوہ یعقوب علیہ السلام آمد پیران شہادت در روغ زلیخا ظاہر کرد اندوہ زلیخا پیران بشارت خبر سلامتی یوسف علیہ السلام پیدا آورد موجب بہجت و سرور یعقوب علیہ السلام آمد در حوالہ مارا علیہ السلام چہار پیران بود پیران رحمت و پیران عطیت و پیران نبوت و پیران ہجرت۔ و پیران رحمت آن بود کہ عبد الدین سابل طلب کردہ بود تا بسبب آن پیران ہزار منافق مومن خالک گشتند و پیران عطیت آن بود کہ بدرویش داد درختا برمنہ اندہ بود تا آیت آمد ولا تبسطھا کل البسط پیران نبوت آن بود کہ حق تعالیٰ در بارہ آن فرمود و ثیابک فطمت پیران ہجرت آن بود کہ جمعی از منافقان مسجد ضرار ساختہ و ستند عارضہ آنحضرت		

نعلیہ اللہ علیہ وسلم بان می نمودند حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم غنیمت فرمودند کہ بان مسجد روند
 در اینجا با و نماز قیام نمایند پیرا ہن ہجرت پوشیدہ گوی کر بیان می بستند ہر گاہی کہ درستی
 فی الحال کشادہ شد سے جبرئیل علیہ السلام آمد و این آیت آورد المن اسس بنیانہ علی تقوی
 من اللہ الذ بند و مومن را نیز چہار پیرا ہن است پیرا ہن خلعت خلد و ازینکہ عند کل مسجد پیرا ہن
 عصت و لباس التقوی ذلک خیار پیرا ہن معرفت و نہایت فی قلوبکم و پیرا ہن نعمت و لباسہم
 فیہا حریر پیرا ہن اول باز رہتہ بتوفیق است و پیرا ہن دوم باز رہتہ تحقیق و پیرا ہن سوم
 باز رہتہ تصدیق و پیرا ہن چہارم باز رہتہ بشوق ترا درین بان رہتہ خلعت امر و شرف گردانید
 امید و ارباش کہ فرادور بہشت از خلعت چہارم در نمائی اتہی و حضرت سید عبدالقادر رضی اللہ عنہ ازان
 خلعت اشارت فرماید کسان خلیۃ بطراز عز و فرضیت آمدہ است و صحیحین کہ فرمود پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم بدستیکہ مر خدا تعالی را فرشتگان ندکے گردند و گردانہ می بخوند خداوندان
 ذکر را پس چون می آیند گویے کہ ذکر میکنند خدا را آواز میدہند و میخوانند یکدیگر را و میگویند بیا
 بسوے حاجت کہ می بستید گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس گرداگردیکہ ند اہل ذکر را بیاہا
 خود آسمان کہ پایان تر و نزدیکتر است گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون میروند فرشتگان
 بدرگاہ عزت پس می پرسد فرشتگان را پروردگار ایشان و حال آنکہ وی تعالی دانا تر است بحال
 ایشان و فائدہ سوال اہم شرف بنی آدم و صلاح و تسبیح و تقدس ایشان است و تعریف بملایکہ کہ
 بفساد و فسق ایشان گواہی میدادند و تسبیح و تقدیس را بخود نسبت میکردند می پروردگار و گاہ تعالی
 چہ میگویند و چہ میکنند بندگان من گفت آنحضرت میگویند فرشتگان در جواب سوال رب العزت
 بپاک و بزرگی و ثناء و عنایت یا میکنند ترا گفت آنحضرت پس میگوید پروردگار تعالی آیا دیدہ اند ایشان
 مرا گفت آنحضرت پس میگویند فرشتگان ندیدہ اند بخبر اسوگند ترا گفت آنحضرت پس میگویند خدا تعالی

چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند مرا گفت آنحضرت پس میگویند فرشتگان اگر میدیدند مرا میبودند
 سخت تر در عبادت کردن مرا ترا و سخت تر تو تعلیم کردن و بزرگ داشتن مرا بسیار تسبیح میکنند
 مرا گفت آنحضرت پس میگوید الله تعالی پس چه چیز میخواهند میگویند فرشتگان میخواهند از تو
 بهشت را گفت آنحضرت میگوید حق تعالی آیا دیده اند بهشت ما پس میگویند لایکه یعنی فرشتگان
 نه سونگند استای پروردگار دیده اند بهشت را یعنی ایمان ایشان بجنّت نجیب است و با وجود آن
 بریقین ثابت اند بخلاف لایکه که ایمان ایشان عیانی است گفت آنحضرت میگوید وے تعالی
 پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بهشت را گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند بهشت
 را میبودند سخت تر از روئے حرص کردن بران و میبودند سخت تر از روئے طلب مرأرا و میبودند
 بزرگتر از روئے رغبت کردن دران گفت آنحضرت پس از چه چیز ناه میجویند گفت آنحضرت میگویند
 فرشتگان پناه میجویند از آتش و دوزخ گفت آنحضرت میگوید حق تعالی آیا دیده اند آتش را گفت
 آنحضرت میگویند فرشتگان ندیدند آتش را گفت آنحضرت میگوید وے تعالی پس چگونه حال
 ایشان اگر میبود که میدیدند آتش را گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میبود که میدیدند آتش را
 میبودند سخت تر از روئے گریختن از آتش و میبودند سخت تر از روئے ترسیدن مر آتش را گفت
 آنحضرت پس میگوید پروردگار تعالی پس گواه میگيرم مر شمار ای لایکه بدرستی که من بتحقق آمدم
 ایشان را گفت آنحضرت پس میگویند فرشته از فرشتگان و ایشان فلان است که نیت از ایشان
 و نیت ذکر کننده دنیا مدّه مگر از جهت کاری که احتیاج بدان داشت میگوید حق تعالی ایشان را
 قوم اند منشیان نشاء بدجنّت نمیشود منشیان ایشان اگر چه برائے کار دیگر بیاید و هم کار ایشان نباشد
 یعنی بنحسبیدم و آمرزیدم آنرا نیز بدیت .

کیمیای خود باین خوبی کجا است

منشیانی اولیا چون کیمیا است

ایت نبوی بود و روایت مسلم آن الله سیارة و یدبتون مجالس الذکر و هم القوم
 لا یشقی جلیسهم باقی الفا و سوانق بخاری است و شیخ عبدالحق الدہلوی رحمۃ اللہ علیہ در اشعۃ اللمعات
 و ترجمہ بہمن حدیث بیت حضرت شیخ آورده است و قال غوث الثقلین شیخ محی الدین سید عبدالقادر
 رضی اللہ عنہ شفعہ

اذا من رجال لا یخاف جلیسهم	رب الزمان ولا یروی ما یرهب
----------------------------	----------------------------

پس ظاہر است بدلائل و برهان واضح گردید کہ الدوستان اولیاء اللہ را دوست دارد
 اگر در محراب باری و صحبت الیاء اللہ نشسته باشد محروم نگردد و اینہا یعنی حضرات اولیاء خوش
 نشووندا گریکے از دوستان اینہا محروم نشود و این بشارت کہ لا یشقی جلیسهم بران دلالت کند
 و آیہ پس پایہ الان اولیاء اللہ لا خوف علیہم و لا هم یخزفون - نیز ازین اشارت کند کہ اولیاء اللہ
 را خوف و حزن از مصائبان و جلیسان خود نخواہد بود و متعالی آنہا را ہم محروم از رحمت نسا زد و مغفور
 و مرحوم گردانند بقول مولینا روم علیہ الرحمۃ - مستثنوی -

صحبت الیہ ترا صالح کند	صحبت طالح ترا طالح کند	مہر پاکان در میان جان نشان
دل مدہ الّا بہر دل خوشان	ہین غذائی دل بدہا نہدی	رو بجو اقبال را از مقبلی
درست زین در ذیل صاحب لیت	تا ز انضالش بیابی رنست	و توضیح این پیر طلیق خواہ

عبد اللہ الانصاری الہدی رحمۃ اللہ و راقی تباہ الا تو امیر ماید کہ فدائے قیامت مومنان را بر عموم
 بہشت آرد - مامی آمرزیدہ و طبع پسندیدہ - و عاشق برگزیدہ پس از انکہ اہل معصیت بودند و بخت
 نایز گشتند بہشتیان را و بہشت گذارند اہل معرفت را کہ عاشقین اند بدولت قربت و سعادت
 و زلف و نیست مخصوص گر آئند و بقیام طہانیت بحضرت عبیدیت فرود آرد و در مقام فی مقعد
 صدق عند ملکوت مقعد برآرد و در زمرہ عبیدیت اہل خدمت و اہل صحبت اند اما اہل خدمت

اسیران بهشت اند و اهل صحبت امیران بهشت و اهل خدمت بهشت بنانند و اهل صحبت که عارفین
و عاشقین اند بصحبت قربت بنانند و اهل محبت اصحاب نازند و اهل معرفت واقفان رازند و نیز بر طریقت هر دو
میفرماید که اهل جنت چون در جنت مقام و مراتب اعلی و مدارج و درجات تصوی اهل صحبت او شاهده
آرند با هم مذکره مینمایند این از چسبند و این از کسبند که نسبت مقام با نسبت این کسان نسبت قطره
به دریاست و نسبت ادنی باعلی در بندگی با شریک بودند و این ترقی از چه افزودند و شخص کنند و بخت
نمایند با لطف غیبی و بشیر لاریبی در مابین اینها حکم شده می پرسد بلا شک دریب شما بندگان خدا بودید
تمام عمر در بندگی او مصروف نمودید و حفاظت و حراست اطعمه و لوازمی او تقالی مستعد و مستقیم بودید
خواستگار نعمت بهشت و استعاذ عذاب و نزع که از اجرو ثواب عبادت است و در قلوب شما ملحوظ
و مرکز بود و اینها که مشاهده کردید از اول عمر تا وقت یقین که عبارت از آیه بلند پایه و اعبد ربک حتی
یا آیتک الیقین یعنی موت شمه از اجرو ثواب و مزد عبادت که نماز عبادت و از در کات ناراست بدل
اینها راه نیافت و نه گذشت چنان بعشق ربانی مشغول بودند معلوم نبود که جنت و دوزخ آفریده شده است
یا نه و از دلوله و بدیه روز جزا و روز قیامت است نیز بخبر بودند و در مشاهده اینها منتها کس جنت
و محنتها کس دوزخ عبارت از خوشنودی و سعادتی و عذم رضا مندی دی است اصحاب عرفان و
ارباب عاشقان را محجوبی از دیدار سخت تر از نار است بلکه همان قیامت است چنانکه حافظ گفته است

قیامت آن زمان باشد که یار از یار دور افتد	بنالذلیل سلیمین چو از گلزار دور افتد
---	--------------------------------------

و ازین صاف معلوم شد که یاری اختیار و صحبت ابرار چیست و خواری اشرار ناقص و عیار کیست و در تقصیر
زیر آیت و فیها ما تشبهیه الا لافنس و قلذ الا لعین نوشته است از ما تشبهیه الا لافنس مراد
از اهل خدمت اند و از تلمذ الاعمین اهل صحبت اگر همه لغتتهای بهشت که مراد از ما تشبهیه الا لافنس است
همگی در جنت تلمذ الاعمین مانند تراوت سوزنی است که در بحر تلمذ الاعمین تر شود و نسبت دارد زیرا که

اذامن رجال لا یشتقی جلیستهم همان رجال مراد اند که عاشقان لذت‌الاعین اند نه میل کننده ما^ت شیبہ
 آلا نفس باشد و مقصود خلق الدرد و مدبر عالم میباشد همچون شیخ سید عبدالقادر بیلانی رضی اللہ تعالیٰ
 و دیگر اولیاء الدخیا نیز در شامی صفحه ۴۱ جلد اول و منهم ختم الذل لولایة الخ ترجمه یعنی بعضی از اولیاء
 الدلکه ختم دایره رلایت قطب الوجود سید محمد شاذلی البکری مشهور بفقیه فقیهه قائل اعطی عالم و عامل
 این یکی از اینهاست که تصرف داده است الدتعالی در عالم کون و ممکن است باحوال که تحول کند از حال
 بحال و دیگر حکام کند از علم غیب و از خرق عادات و متقلب کند اعیان را مرد و رازن و زن را مرد و مرده رازنده و
 رزنده را مرده انتهى و در تفسیر کبیر مضعف امام فخر الدین رازی علیه الرحمۃ در جلد پنجم صفحه ۴۸۰ لا شک ان التولی
 للافعال الخ ترجمه یعنی شک نیست تحقیق صاحب اختیار در افعال روح است نه بدن و شک نیست تحقیق
 معرفت حضرت حق جل سجانہ برائے روح است همچنان روح برائے بدن بر همین قرار شده است نزد
 مایان و در تفسیر قوله تعالیٰ ینزل الملائکۃ بالروح من امره وقال علیه السلام شب گذرانیم نزدیک بود گما
 خود و مرا بخوانید و آشنایند و برائے همین معنی مامی بنیم هر کس را که علم زیاد باشد باحوال عالم غیب قوی باشد
 از روئے قوت و طاقت دل حکم باشد از روئے ضعف بدل هوائے نفسانیته برائے همین فرمود
 علی بن نقی کریم الدتعالی و چه قسم سجائے عزوجل یک کشیم باب خیر بقیوت جسمانیت و لیکن کشیدم او را
 بقوت و طاقت ربانیت و این برائے همین است که جناب علی کریم الدوجه در اوقات منقطع النظر بود
 از عالم اجساد و منور شده بود بقرب ملائکه بالروح عالم کبیر پایش مقوی بود روح شان و مشابه بود بجا هر احوال
 ملائکه می درخشید در آن روشنی عالم قدس و غفۃ آن پس ازین سبب حاصل شد ایشان را آن قوت و
 طاقت که نبود بر آن قاور اصحابه کسی بغیر او خیر چه اگر خیر گردون بود که از جاسے بگندے و همچنین بنده چون
 مواظبت کند بر اطاعت و بندگی خدا و میرسد بمقام المبلغ المقام که آنجا سیکوید خدا تعالی شد من سماعه او
 و بسا است او پس چون میشود بنده مستغرق نور جلال حضرت حق سجانہ سماعت او میشود قریب و بعید

نسخ
 بای
 ر

کیسان و چون میشود این نور بصارت اومی بیند نزدیک و دور یکسان و چون میشود این نور دست پائے
 اوقاف شود بر تصرف در هر کار یکدگر امری و حالی که سخت تر باشد و کار یکدگر سهل تر باشد و قادر شود بر بعید و قریب
 و اینچنین تصرفات لازم حال او باشد و آنرا کرامت هم میگویند انتہی و حضرت محبوب سبحانی قدس اللہ
 العزیز سر برآورده علما و ذوق در علوم ظاہری و سرور و سپید اولیا و اللہ و سندگان عارفین و کاملین قطب
 الاقطاب در طریقت و علوم باطنی و متصرف احوال بودند و بر این نعمت موهوبه از و تعالی تسبیحاً مشکور بودند
 هر یک صاحب معرفت منتصب بر توبه بودند و هر یک سلطان عسکر خا پنجه میفرمایند بدین ششم

قوم لهم فی کل مجد مرتبہ
 علویۃ و کحل جیس مویکب

گروهی هستند که آنها را در هر مرتبه بزرگ منترتے است عالمی در هر شکر می شمتی است مخصوص طایفه
 اہل معرفت در مراتب معرفت مختلف بزرگی دارد و مخصوص برائے این طایفه است عظیم الشان
 در بارگاہ حضرت ایزد جان بمثال سرداران عسکرانند مقرر است که عسکران از عسکر سرداری میباشند و در هر گروه
 نامے علیحدہ میباشند و این عسکر محمول بر سلاطین زمان دنیوی نخواهند بود بلکه علت فاعیہ زمین و زمان
 جناب پیغمبر و جهان صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند تا وقتی که سلاطین و عسکران برائے اشاعت اسلام
 و ایمان با کافران و دشمنان دین جنگ میکنند و کفار را از اسبکشانند و خود هم شهید میشوند یا اینہمہ این جہاد
 اصغر است فقال رجعتنا من جہاد الا صغرالی جہاد الا کبر و چون بقایای نفس کافر بجہاد
 و ریاضات بمعیت او کار و اشتغال داد و داد و ذکر و مراقبہ و ارشاد مسترشدین جنگ میکنند و سامان و
 آلات حرب ظاہری بسامان و آلات حرب باطنی ہتیا سازند و در راہ خدا غرام میکنند و در جہاد شہادت
 مے یابند و این اگر دو قسم اول کہ جہاد اصغر نام داشت اشد و اکبر و ہتہ است کہ جہاد اکبر نام دارد و از جہاد
 کہ در مقابل کفایان باکات و سامان بزور دست و بازو و بنظر و بسمع گوش و ہوش محسوس بہر نوع و مقابل
 بود و این نفس کا ذکر کہ عبارت از عداوت و دشمنی ابلیس لعین است کہ بواسطہ نفس نامارہ و سوسہ مے اندازد

و تصرف کند بطا هر بوجو و عنصری پیش روی خود نمی بیند و همراه این جنگ کردن بسیار سخت است
بر نسبت آن دشمن که در مقابل بوجو و عنصری ایستاده می باشد و این هر دم نباشد و آن هر دم نباشد و این
از کمیات است و آن از کیفیات شسته باشد و این مرتبه حاصل میشود از سد ابواب خواص ظاهری و باطنی
از نجبت این راجها و اکبر فرمودند و این جیش و سروا جیوش عبارت از خاندانها است که ارباب معرفت اند
چنانکه خاندان قادیان علیہ چشتیہ ہشت تہ و کبرویہ برانہ و نقشبندیہ سنیہ و سہروردیہ نورانیہ و غیرہ
تا دوازده خاندان و ہر یکہ در خاندان خود تہتی عالی دارد و این ہمہ گروہ عالی شکوہ با چنین دشمنی کہ نفس
شیطان ہست مقابلہ کردند و این ہمہ باران طریق اند و پہلوانان اوادی معرفت اند و حضرت شیخ سلطان
الاولیا و تطب الاقطاب - ابیات

اولیا قافلہ راہ حق اند اینہا را	پیشرو قافلہ سالار نیستدانی کیست
خلف حیدر کرار نیستدانی کیست	سیکنم این ہستہ تکرار نیستدانی کیست
چند دنبال طبیان جہان میگرددی	چارہ ساز دل بیمار نیستدانی کیست
چشم یاری زرنیقان چہ بحث میداری	جان من مونس و غمخواری دانی کیست
چہ قدر ما بتو در پردہ بگویم اکنون	سیکنم نام دے اظہار نیستدانی کیست

قرۃ العین علی سبط حسن آل حسین

دشمنیکہ دو جہان حضرت غوث الثقلین

و نفس الخ طر نقلا من بیحی الا برار قال کان المشیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ یقول
الانسان لہم مشایخ و الجن لہم مشایخ و المملکۃ لہم مشایخ و الناس لہم مشایخ و انما شیخہم الکل انتہی
و جناب شیخ عبدالقادر سلوی رحمۃ اللہ علیہ و مصنفہ خود اخبار الاخیار رسید نقل ہست از شیخ عدا بن ہافر
رحمۃ اللہ علیہ فرمود از اصحاب شاہ فرما کہ از من خبر تو طلبید بہم و ملاحظہ کنم مگر صاحب شیخ محی الدین عبدالقادر

ان شاء اللہ العزیز
الحمد لله

زیرا کہ ایشان غرق اند و دریائے رحمت الہی دہر گز کسے دریا را گذار شسته ببقایہ نیاید و ایضا فی نقل است
کہ تاجرے پیش حضرت شیخ رضی اللہ عنہ عرض کر دیش میں مالی است از غیر مال زکوٰۃ خواہم کہ انہارا
بفقرا و مساکین صرف کنم لیکن مستحق را از غیر مستحق ندانم حضرت شیخ فرمود ہر کہ مستحق دانند بدیند فرمود
بدہ ہر کہ را خواہی از مستحق و غیر مستحق تا ترا اللہ تعالیٰ نیز بدد بد بد پنچہ مستحق ہستی و بر پنچہ مستحق نیستی انتہی
و قاضی محمد حسین قادری کشمیری در کتاب نخبۃ الاخبار فی ترجمۃ زبدۃ الآثار سے آرد کہ نقل کردہ شدہ
است از پیچیکے از شاہ مخترع دین و متاخرین مانند پنچہ نقل کردہ شدہ است از آنحضرت از مقامات
و کمالات و تصرفات و کمالات و انقیاد ہمہ اہل زبان مرا و را و بولون ایشان مجبور بر فرمانبرداری آنحضرت
و تعلیم سے زیادہ تر از آنچہ تصور کردہ شود و ممکن باشد و اگرچہ خالی نیست از قطبی کہ عتماد کردہ
شو و بروی و غوثی کہ رجوع کردہ شود بسوئے دے پس ایشان اقطاب اند و آنحضرت قطب
الاقطاب و ایشان سلاطین و وی سلطان السلاطین و امام المغربین و اکمل العارفین انتہی
و صاحب ہجرتہ الاسرار سے نویسند کہ کلمۃ الشیخ صدقۃ البغدادی بکلام الذکر علیہ نیہ
بطریق الشرع فظولع بہ الخلیفۃ فامر یا حضارۃ الی باب المتولی و تصزیرہ فلما حضر
کشفوا رأسہ فصاح خادمہ و استیخاۃ فثلثت ید الذی ہم بضر بہ و قالی اللہ سبحانہ
الہیبۃ لہ فی قلب المتولی فظالع وزیر بذالک قالی اللہ سبحانہ الہیبۃ لہ فی قلب
الخلیفۃ فامر یا حضارۃ فدخل الی رباط الغوث فوجد المشایخ و الناس جلوسا ينتظرون
خروج الغوث لیتکلم علیہم فجاہ و جلس باین المشایخ فلما صعد الغوث الکرسی لم
یتکلم ولم یامر القادی بالقرۃ و اخذ الناس وجد عظیم و داخلہم امر جلیل فقال
الشیخ صدقۃ فی نفس الغوث لم یتکلم و القادی لم یقرأ فیممّ ہذا الوجد فالتفت
الغوث الی جہتہ و قال یا ہذا جاء مریدی من البیت المقدس الی ہنا

في خطوة وقاب على يدي والخاصرة اليوم في ضيائه فقال الشيخ صدقة في
 نفسه من كانت خطوته من البيت المقدس الى بغداد فسميت يوب وما احتياجه
 الى الشيخ فالتفت العوث الى جمته فقال يا هذا يتوب من الخطي في الهواء فلا يرجع
 اليه وتحتاج الى ان اعلمه الطريق الى محبة الله عز وجل ثم قال انا سفي مشهور
 وقوسي مؤثر يبالى مفودة وسهامي صابئة ورمحي منصوب وفوسي مسروح
 انا ناسر الله الموقدة انا سلاب الاحوال انا بحر بلا ساحل انا دليل الوقت انا متكلم
 في غيري انا المحفوظ انا المخطوط انا صوام يا قوام يا اهل الجبال دكت
 جبالكم يا اهل الصوامع هدمت صوامعكم اقبلوا الى امر من امر الله انا امر من امر الله
 باثبات الطريق يا رجال يا ابطال يا ابدل يا اودا ذيا اطفال هلموا وخرنا عن البحر الذي
 لا ساحل له يا عزيز انت واحد في السماء وانا عبدك واحد في الارض يقال لي بين الليل
 والنهار سبعين مرة وانا اخترت لك لنفسى ولتضع على عيني يقال لي يا عبد القادر
 بحق عليك كل وبحق عليك اشرب بحق عليك تكلم تسمع منك وأمنتك من الردية ١٢ وفيه
 وعزة ربى ان السعداء ولا شفاء ليعرضون على عيني في الدوح المحفوظ انا غائص في بحار
 حلم الله ومشاهدته انا حجة الله عليكم انا نائب رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ووارثه في الارض وكان يقول على الكرسي يا اهل الارض شرقا وغربا ويا اهل السماء قال
 الله تعالى ويخلق ما لا تعلمون انا ما لا تعلمون يا اهل الارض شرقا وغربا تناولوا
 مني الاحوال عندى كتاب معلقة في بيتي ايتها شئت لبست فليكم باسلامة ولايتكم
 بجودة لا تبطل لكم بها يا غلام سا فراف عام لتسمع مني كلمة يا غلام الايات ههنا الدج
 ههنا في مجلسي تفرق الخلع وما من نبى خلقه الله تعالى ولا ولي الا وقد حضر مجلسي

هذه الاحیاء بابل انهم والاموات بارواهم باعلام اسال عنی منکرا و نکیرا عند مجيئهم
 الى قبورک تجبرک عنی - انتهى ثم یخین در میزان شیخ عبد الواب شعرانی رحمه الله علیه بقول است و مرید
 وقد ذکرنا فی کتاب الاجویة عن ائمة الفقهاء والصوفیة ان ائمة الفقهاء والصوفیة کلهم
 یشفعون فی مقلد یهم ویلاحظون احد هم عند طلوع روحه وعند سوال منکر و نکیر
 وعند النشر والخش والحداب والمیزان والصراط ولا یغفلون عنهم فی موقف من المواقف
 ولما مات شیخنا شیخ الاسلام الشیخ ناصر الدین للقای رحمه الله علیه راک بعض الصالحین
 فی المنام فقال له ما فعل الله بک فقال لما اجنسني المملکان فی القبر لیسئلانی اقام
 الامام المملک فقال مثل هذا یحتاج الی سوال فی ایمان بالله و بهولہ تخیا عنه فتخیا
 عنی واذا کان مشایخ الصوفیة یلاحظون اتباعهم و مرید یهم فی جمیع الاحوال
 والشذوذ فی الدینا والاخرة فکیف بائمة المجتهدین وهم ائمة المذاهب الذین هم
 اوقاد الارض وارکان الدین وامناء الشاوع علی امته رضی الله عنهم اجمعین
 فطب نفسا یا اخی وقرعینا بتقلید کل امام شئت منهم الحمد لله رب العالمین
 میزان شعرانی صفحه ۵۸ و تمام اولیا، البیان بهر خاندانی که هستند مقرب بارگاه ایزدی اند حمایت
 کنند در هر حال و شاید و حامی اند در هر مقام مصائب و حضرت شیخ رضی الله عنه حامی هر آینه
 عموما و حامی مریدان و معتقدان خاندانی قادر بر علیه اند خصوصاً و قصیده روحی میفرمایند -

مریدی تمسک بی ان کنت و انتقا	اذا حیات فی الدینا و یوم القیامتی
مریدی اذ دعانی فی البلاد شرقها	اعتقه اذ نادانی فی کل بلد تی
الحديث انواع لغمار ایزدی و اقسام عطایات سرمدی بکمی تفسیرش کرد و سپاس اند و میفرمایند بهر آینه	
اذا بلبل الافراخ املأد و حها	طربا و فی العلیا بانا شهب

سمن ہزارستان باغ خوشیا پر میکنم باغ آن خوشیہا از دسے طرب و در مراتب علیا با دہم
یعنی باز سفید حضرت مصنف بیان واقع کہ مضمون شکر از دست میفرمایند من آن بلبل گلستانم کہ
با غم پرست بچند زینتہائے خود از درختہا و از میوہ ما و گلہا و از سبزیہا و جوہیہا و سمن مطرب آن بوستانم
کہ از ازار ما و اہنار و از مجالس احرار و از ابر ارتجلی است زیادہ میکنم بر این خوشیہا زیرا کہ من بلبل این باغ
و ترنم بلبل و زبو قلمون انواع گل نسبتی ملزوم است حالات اباب معرفت از یک وقت تا بوقت دیگر
سادہ نیکند و بقول شادہ الابرار من التجلی والاستار بیت

گنجے بر طارم اعلیٰ نشینم | گنجے بر پشت پاکے خود نہ بینم

حضرت مصنف بلبل باغ مشاہدہ است چنانکہ بلبل از باغ سیر نمیشود و من از مشاہدہ ہر وقت عاشق
ترم سیر نمیشوم و این ابتال باز مراقبہ اند و من در میان شان باز سفیدم بشاہدہ در ہر وقت در تری
چنانچہ در قصیدہ خمیر میفرمایند اذ البیاضی الشہب کحل شیخ - اہم و صاحب کتاب غوثیہ می آرد کہ
فرمودند جناب محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ قال اللہ تعالیٰ لی یا غوث اعظم فقلت لبئیک
یا رب عرش اعظم فقال لی قل لبئیک یا رب الغوث الکبیر الرحیم قال یا غوث الاعظم
نہ عندی کونم العروس لا کونہ العوام ترائی بک بلا واسطۃ فقلت یا رب کیف اقام عندک
قال یجمعون الجسم عن الذوات و جمود النفس عن الشهوات و جمود القلب عن الخطرات و جمود
الروح عن الخطیئات و فناء ذاتک بالذات بامعنی فی ای فی الذات - و جمود بالفہم مردن
و فرشتہن آتش و دبا فتن و تشدید سیم جائے کہ آتش و دان نگہ دارند و رشیدی - بدانکہ حق تعالیٰ بے کام
و زبان نہ الغوث اعظم کہ پس غوث اعظم جواب داد لبئیک یا رب العرش العظیم باز نہ از عالم غیب
لا یریب و رسید نقل لبئیک یا رب الغوث الکبیر الرحیم و سر درین اعادہ و تلیقین آنست کہ انسان
منظر اسم جامع است و جامع جمیع کمالات و ذکر او ستجمیع جمیع اسماء و صفات پس جمیع صفات حمد

حق گفته باشد و متصف بجمع صفات شگفته و عرش عظیم منظر یک سی است از اسما که محیط باشد
 ناپار ذکر او مستلزم جمعیت نباشد بخلاف یارب الغوث مبرین معنی است قول سلطان العالین
 که عرش و صدر هر از عرش و رگوشه دل عارف گذرد و عارف را ازان خبر نباشد و کلام قدسی لایسعی
 ارضی و لاسمائی ولیکن یسعی قلب عبد المؤمن برین وسعت شاهد قوی است و نیز در کلام
 قدسیه آمده است که داد و علیه اسلام گفت الهی و لكل ملك حواءة فاین حواءات قال
 سبحانه و قال لى حواءتى اعظم من العرش و اوسع من الكرسى و اطيب من الجنة و ازين
 من الملكوت و ارضها المعروفة و سماها الايمان و شمسها الشوق و قمرها المحبة و نجومها
 الخواطر و سبحانها الفضل و مطهرها الرحمة و اشجارها الطاعة و انهارها الخدمة
 و حیدارها اليقين و مكانها الهمة و لها اربعة اركان التوكل و التفكير و الانس و الذکر
 و لها اربعة ابواب العلم و الحلم و الصبر و الرضاء الا دعى القلب فران شد نم عندي
 لا كنوز العوام یعنی محوساز خود را درین محسوسام تا موتوا قبل ان تموتوا حاصل نماید مثل محو غافلان
 و جاهلان که الناس مینام فاذا ماتوا انتبهوا پس باز جناب غوث اصفهانی التجار بگاه قدس
 آوراده و کیفیت محسوسات که در کجکوه محوسازم خود را در تو فرمان شد که نمود و الجسم عن الذات ای القدرات
 البشیریه یا خلافت اوامر و نواهی از و در وجود نیاید پس پسبان تن باش با دایه ارکان شریعت
 و پسبان نفس باش از بجا آوردن آداب طریقت و پسبان دل باش بتخلیص اعمال و پسبان ارواح
 اتم بلیس بصفتا تشبیه در حالتیکه متخلق باش با خلاق فتاح چون تجتمع بجمع این مراتب گشت از خود گذشت
 موت اختیاری که موتوا قبل ان تموتوا روی نمود حال صدیق اکبر رضی الله عنه شاهد حال او شد چنانچه پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم فرمود من امر اذن ان ينظر الى ميت عيشي على الارض فليتنظر الى ابن قحافة هر که باین مرتبه رسید
 فنا و مطلق که فنا ذات و ذوات است دریافت و بیافت خود یافت آنچه یافت اللهم اجلني منهم آمین

و حضرت مصطفیٰ رضی الله عنه از جمله آنانند بلکه سرورانها اند که حق تعالی لباس بشریت از ایشان
برکشید و در لباس ملکیت و قربت در کشید و پرده عظمت و جلال الیکبریا و احدائی و العظمة
از امری تبلیس گردانیده و بدرجه قرب رسانیده ایشان انبیا و اولیا اند که ایشان را از غایت عنایت
و نهال کرمست بزیورجرات و کرامات فرین و عملی نمود و فیما زوالی که ان الله لغنی عن العالمین است
مصطفی و تخلق فرموده تا بحکم ما زاخ البصر و صاطحنی بدون حق تلفت نگردند اللهم اجعلنا منهم
حقا که آیه کریمه ان الاخرین یوثقوا عباده الصالحین آسمان در اطاعت زمین است و را ادب
حوائج زمین مکر بسته می گردد و زمین میثراش بندگان صاحبین است می آید که چون عزیز زمین
را وصیت باکرام یوسف علیه السلام نمود و فقال اکر می منواله زینجا نزول یوسف علیه السلام را در پیچ
جائے و منزلی گرامی تر از دل خود ندید لا جرم در آن مقامش فرود آورد و بخندشکاری وی مکر بسته کاری
طرفه کاری که برادرانش در کلین انداختند و بیگانه در روش جلای کرد و ایشان بمن قلیش فرودند و زینجا ارشن
قلیش بخبر قلیش اختیار این آیه خبر رسید بدکن لک مکننا لیوسف فی الاخرین زینجا عبارت از دنیا است
و برادران عبارت از فتن دنیا است. و در روضه الراحین آورده است که پادشاه لشکار رفته بود
از فوج و لشکر جدا ماند تا که قریب وقت مغرب رسید از زندگانی خود مایوس شد از بارگی نزول کرد نظر
بآسمان کرد و دید یک عمارتی از آسمان بر زمین فرود می آید و چون آن عمارتی بر زمین رسید صاحب
عظیم الشان در آن عمارتی نشسته و دیدار عمارتی برآمد و تفقد احوال بادشاه نمود معلوم کرد راه گم کرده است
و صاحب عمارتی یمن و یسار خود نظر کرد و داد داد که آب بیار معازنی معجزه بنظر آمد کاسه آب سرد در دست
دار پیش صاحب چهارمی نهاد و صاحب عمارتی بادشاه را گفت آب بخوری گفت عین عنایت است
بادشاه آب داد بادشاه خوب آب خورد و سیراب شد گفت ای بادشاه این زن را می شناسی
گفت گفت صاحب نمی شناسم فرمود که این دنیا است بصورت معجزه و تو ازین معجزه بیخبر است وقت

پیدا شدن تو اے دنیا بجا چہ وعدہ کرده آمدی باو امثال نمود از دنیا پرسید از خدا چہ وعدہ کرده آمد
ای دنیا گفت ابد تعالیٰ بن ارشاد فرمود گفت ایها الذین امنوا علیکم اخذی من خدامنی و استخذی
من خدامی یعنی اے دنیا لازم گیر کہ خدمت کنی کسی را کہ مطیع من باشد و خدمت گیری از کسی کہ
خدمت تو کند مدعا آنکہ من طلب اللولی فله الدینا و العقبی و لہ الکلی بندگان خاص خدا را ہر چیزیکہ
در دنیا ہست و خود دنیا تابع است بیدیت ہر کہ ترسد از حق و تقویٰ کے گزیدہ تر عباد حق بن ہن و
ہر کہ دیدہ و حضرت شیخ رضی الدعۃ از حال با کمال خود خبر میدہند کہ من بیل گلزار اہدیتیم و بدینت میدہم
تمام بیلان این گلزار را و من بر ہمہ بیلان این گلزار بنال باز سفیدم از کمال مسرت و فرحت شکا و معرفت
میں بازم و در طے منازل قرب و معرفت خود را مشغول و اشتم در شان یوسف علیہ السلام کریمہ نازل شد
بقولہ تعالیٰ مکنتا لیوسف فی الارض و در شان چنین شیخ کامل و مکمل فرمود و لہذا کہبتنا
فی الذیور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحین و حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
فرمودند انشیخ فی قومہ کالمسیح فی امتہ و فرمود العلماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و بدیدہ تمکین
یوسف علیہ السلام در مصر بود و لیکن و توقیر بندگان خاص خدا چنانکہ جناب حضرت شیخ سید عبد القادر
الجیلانی رضی الدعۃ از شرق تا مغرب و از جنوب تا شمال و از زمین تا آسمان بقولہ طوبی فی السماء و الارض
دقت فرمودند طبل ولایت و قطبیت من مے و زرد در زمین و آسمان و فرمودند امداد میدہم یدان
خود را ہر کہ ہشتم چنانچہ در ہجرتہ الابرار آورده است قال رضی اللہ عنہ اعطیت سجدۃ مذل البصر
فیہ ۲ سماء اصحابی و مریدی الی یوم القیمۃ و قبل لی قد وھیو لک و سالت مالکاً خازن
النار هل عندک احد من مریدی فقال لا و عنرة المعبود ان یدی علی مریدی جسد

فا فاجید - ابیات

بفرق کو مریدم و رہبان است

تو گفتی رست من چون اسان است

مزانام تو چون در زبان است	اگر لطفی نمائی وقت آنست
بفریادم برس یا غوث اعظم	
تو در بند او خوش برسد ناز	من اینجا در غم از چرخ سبک ناز
باین بیچاره یک دم چاره ساز	که می خواند ترا هر دم با آواز
بفریادم برس یا غوث اعظم	
و عَزَّوَجَلَّ رَبِّی وَجَلَّالَهُ لَا بَرَحَتْ قَدَمَائِیْ مِنْ بَیْنِ یَدَیْ رَبِّیْ حَتّٰی یَنْطَلِقَ بَیْ وَکِبَرٍ اِلَی الْمَحْجَتِ وَعَزَّوَجَلَّ رَبِّیْ لَا تَوَلَّ یَدَیْ مَعَّیْ عَلٰی رَاسِیْ مَرِیْدَیْ فِی الْمَشْرِقِ وَافَا فِی الْمَغْرِبِ وَاَنْ کَشَفْتَ عُودَتَهُ لَمَدَدْتَ یَدَیْ مِنْ الْمَغْرِبِ وَسَقَرْتَهُمَا اَبَیَاتِ	
باین جور و جفائی نفس گمراه	من و دعوائے ایمان حاش لبند
ولی سر رشته امید بر جا است	تو تل چون بغوث دین و دنیا است
کنم هر لحظه روئے دل بپنداد	ز نم از التهاب بے سینه فریاد
که رحم کن بحالم اے خداوند	غلامان را باین ادب بار سپند
چو صل پاک تو گوهر نشان بود	باین الطاف لب سبز بیان بود
که در شرق از مرید بینوایم	بلغز و بر سرش از مغرب آیم
تو که در شرق باشی من بمغرب	شوم حاضر نباشم از تو غایب
مریدین ترس از هر غم در پنج	که در ویرانه دنیایم گنج
سم صنایع که بے توبه نمیری	اگر دامن اخلاصم بگیرد
هر که یا غوث و اغثنی در دعا	گوید اندر صبح یاد وقت مسا
شاه جیانش بگوید اے مرید	این ندائے تو بگویش من رسید

باین احوال و جفائی
باین احوال و جفائی
باین احوال و جفائی

خواہم از حق ہر چہ بے خواہی نمی	حاضر م از تو نیم غائب می
<p>مثنوی مولینا زوم - اولیا اطفال حق اند اسے پسر پہ محضری وغائب بس یا خبر +</p> <p>ربی لا فتنَ یوم القیمۃ علی باب جہنم حتی یعبا ہا کل مرید لی فان اللہ اعطانی عہداً و وعداً ان لا یدخل لی مریداً النار و قد اخذت العہد علی منک و نکیہ ان لا یرو عہدا مریداً الی فی القبر انہی - و این عنایت حضرت شیخ رضی الدعۃ نہ مخصوص برائے مریدان بہت بلکہ با مخالف موافق ہمین معاملہ است کہ روزے روزے براے دزدین در آمدہ بود و ان نقصان مال بود و همین مخالفت بود و در مقابلہ تحالیف و ہدایا آوردن و ترک ادب نیز مگر حضرت شیخ رضی الدعۃ محض خیر و مجسمہ رحم اند قطع نظر از ان کہ این سزاوار زجر و توبیخ و قطعید خلعت ابدالیت داد چنانچہ صاحب قصیدہ بردہ میفرماید - بیت</p>	
<p>بہ ولا من عدو غیر منقصم کاللیث حل مع الاشبال فی اجم فیہ و کم خصم البہوان من خصم</p>	<p>ولن تری من ولی غیر منقصر احل امتہ فی حرز ملتہ کہ جدلت کلمات اللہ من جدل</p>
<p>ترجمہ و ہرگز نہ بینی ہیچ دوستی غیر حضرت یا بندہ بوی صلی اللہ علیہ وسلم و نہ ہیچ دشمنی را کہ شکست یا بندہ باشد از وی فرود آورد آنسر و رامت اجابت خود را در صدارت توار دین خود ہیچو شیریکہ فرود آمد با چنگان خود در پیشہ یا بسا کہ بزمن ندلت انداخت قرآن مجید کسی را کہ بدشمنی پیش آمد با حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بسا کہ غالب شد بر مان اثبات نبوت او بر مردمان شدید العداۃ الحاصل چونکہ ناظم عارف رحمۃ اللہ علیہ در بیت اول دعویٰ کرد کہ اولیا کے انتخاب ہمیشہ مظفر و منصور بہت مند و اعدائے دین او دایم مغلوب و مقہورند بر ہر دو مقدمہ دایلی میگذرانند و دلیل مقدمہ اولیٰ انیکہ آنسر و صلی اللہ علیہ وسلم متبعین خود را در حصن جمین حفظ و حمایت خود آوردہ کہ در دنیا از دست بر دشمنان و غلبہ کافران و در آخرت از عذاب نرازان</p>	

مصدون و محفوظ اند پس صحابه که مخصوصان درگاه و مقربان بارگاه اند چنان در سایه حمایت و کف عنایت
 او از کید دشمنان مأمون اند باشد و دلیل مقدمه ثانیه اینکه مغلوبیت خصوم یا لبان است پس جمیع که
 مستعد می محاربه بعلم و دانش و فصاحت و بلاغت شدند مثل ایشان قرآن مجید و فرقان حمید است
 که بسبب اشتغال خود بر طواف اعلی از بلاغت مصاعقه بلغا را بر خاک مذلت انداخت و از ایشان بمنزل حاج
 و توبل ساحت و فرق که طالب خرق و عادت گردیدند آنها را ظهور عجرات باهره و خوارق ظاهر که اند
 پنج نبی این قدر ظاهر نشدند بل نرم و سگت گردانید و تو میکه بمقابلتش آمدند دست بسیف سنان کشانند
 آنها را سقاومت با یکی از بهادران اسلام و خوار افتاد و غیر از رسوائی و خفت و سوای فرار که سر سر عارت
 چاره کار ندیدند و آخر بقیته اسیف در فتح مکه سرور بر بقه اطاعت کشیدند و بحکم الاسلام یعلوا و لا یعلی
 تا قیام قیامت هم همین است - ابیات

و دستانش را ز سینی غیر منصور ای عزیز	هم نه بینی دشمنش جز خوار گشته در قسم
است خورانشانده در حصار ملتش	همچو شیر می کو بود با بجگان اندر اجم
هر که با قرآن بجنگ آید یکنشدش بخاک	گفتگوئے دیگران بران او گشته است کم

اللغات - الی من الرایت دوست داشتن و دوست و صاحب اختیار و تصرف و دوست الشور
 صلی الله علیه و سلم کسی که مخالفت فرمان او نکند حتی الوسع در اجر و احکام شرع کوشد المنقسم بضم المیم
 و سکون النون دفع الثقاف و کسر الصاد المهملة من الانقسام چیزه شکسته از هم جدا کردن کافی ایضاً
 اهل بشارت اللام من الاحلال فرو آوردن و انحلول فرو آمدن کما فی القاموس - الحرز بکسر الحاء و سکون الراء
 المهلین جائے محفوظ - اللمة بکسر المیم فتح اللام المشددة کیش و شریعت - الیث بفتح اللام سکون الیاء
 المشاة التثانیة شیر زورنده - الاشبال بفتح الهمزة و سکون الشین المعجمة وقع الباء الموحدة جمع شبل بجمع
 شیر الاجم بفتح الهمزة و جیم جمع اجمع بفتح شیر عدلت تدارک التانیث من التجدیل بر زمین انگشتن کما فی القاموس

الحمد للفتح جیم و کسر الدال الملهه مرد شد یا مخصوصه خصم نفیختن من انحصوره غلبه که دن البرهان انصم الباء
الوحده حجت الخصم بفتح الخاء المعجمه و کسر الصاد الملهه دشمن قوی و مخالف و چون اولیا و الله منصوره اند حضرت
نبوی و ناصرند بر اجبا و قاهرند بر اعدا و حضرت شیخ سید عبدالقادر رضی الله عنه سید الاولیا و سند
منصور تر اند از نصرت رسول صلی الله علیه و سلم و ناصر قوی هستند بر مریدان و محبان و قاهر تر اند بر اعدا
دین و بر اعدا محبان خود و شکورند بنیایات ایزدی و میفرمایند بیت ششم

۲ ضیعت جیوش الحب تحت مشیت	طوعاً و مهمار متد لا تقرب
---------------------------	---------------------------

چاشت کردش که دای دوست الهی زیر مشیت من بر غنبت و نقیاد و هرگاه طلب میکنم آن حب غایب
نمیشود و حضرت مصنف رضی الله عنه نه صرف که سر دار حبش خاندان خود پس بلکه سر دار همه جیوش اند
نیز بیان واقع که شکر دای حمد و ثنائی حق میفرمایند من آن بنده شکر گدارم بشکر نعمت ایزدی
که صبح شود و چاشت سجاده نکند که حاضر شوند جیوش عاشقین که عبارت از ارباب معرفت اند از دستعال
چنان مرتبه بنشیند که همه زیر ارادت و مشیت من می باشند و بر غنبت و اعتقاد مستفاد میگرددند
و بخشش ایزد تعالی بایقین وقت نیست هر وقت طلب میکنم آن غلبه عشق را دمی یا بم در خود غروب نمیشود
و همیشه این آفتاب الوار بجای نصف النهار است *

مپندار آنکه مهرت کز دل عاشق بدر هرگز	چو میر و مبتلا میر و چو خبیر و مبتلا خبیر
--------------------------------------	---

نابینه اعمال هر یکچه بوقت مفارقت روح از جسم بند میشود و منظوم میگردد و بعد از آن هیچ گناهی
و ثوابی در آن دفتر رقم پذیر نمیگردد و مکر باط و مسجد باب و مهان سرای علم و تعلیم و سیر و
عمل خالص و راهبری در منهاجی بطریق اولی باقی است خصوصاً پس اولیا و الله قدس اسرارهم
هم در حیات و هم در ممات از عشق جدا نمیشوند و در شهادت شان فرقی نمی آید تا وقتی که خلفا و زعمای
و خلفاء و زعمای شان شمر و قلم و صدق ارادت مریدان شان و معتقدان پیروان شان الی یوم

و این همه عبادت عبادت خود ایشان اند و بر آن هر یک را همچنین لفظ جبر خیار ممنون ثابت باشد
و اینها ستوجه مزد ثواب نبی باشند که خلاف مقتضای عاشقین است قطعه

نمی خواهم ز تو از جنت و حور	نمی خواهم که از دوزخ شوم دور
دلمه خواهم ز تو این در کین است	که تو خوشنود باشی بس همین است

پس ثابت شد که خداوند تعالی جل شانّه از عاشقین خود که در شاهده محشوق وجود خود باشند خوشنود است
و عشق را موت نیست پس بر آن عشق فنا هم نیست و بر آن عاشقین نیز فنا نیست و جلای عشق
دل است که دل را وسعتی دارد که عرش عظیم باین وسعت و فراخی و کشادگی که از یک قندیل تا قندیل دیگر
مسافت چنان است که از زمین تا آسمان و اگر آسمان بگی بظن گمان و هفت زمین و هفت دریا و آنچه
در آن است در میان یک قندیل انداخته شود همچنان باشد که یک ششخاش داند در میان آن باشد باین
همه عرش عظیم تنها میکند که کاش جائی بود و وسعت خود را نظاره میکردم الله تعالی جل شانّه عز
عظیم را اشاره بدلهار بنیاد و اولیا و فرمود زیرا که دل مومن عموماً در دل خاصان حق خصوصاً حرم الهی است و صفت
او از زبان بشیر کما یسبحی ادا کرده نشود و قرآن مجید و فرقان حمید که همه کتب سماوی در وی مندرج اند انموده می از
عظمت او لو کان البحر مداداً الکلمات ربی لنفدت البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئت
بمخلاب مداداً است قطع نظر از تدبیر و تفکر معانی آن و غافل از ادراک مضامین آن در دل خود جائی مید
که آنرا عاقل فرقان می گویند و اگر آنرا امتیاز تدبیر و تفکر آن می باشد که در دل من چیست زهره اش پاره گردد
از این سبب پروردگار عالمین دل را بخود اضافت نمود چنانکه در فتوحات شیخ ابن عربی رحمه الله علیه
نقل کرده است که مرید می از مریدان شان در واقع دید عرش عظیم را و پروردگار عالمین که از کیف و کم
ذات او منزّه است بر عرش ستوی دید و آن ذات بے کیف و کم را از عرش فرو آورد و خود بر عرش نشست
و چون از خیالات بیدار شد و در دل خود فکر کرد که این بے ادبی از من بظهور آمد و بر خود بسیار ایراد شد

دغایت نداشت رویدا گویا از کفر ہم گذشت و حیران شد کہ چکنم برخواست کمر بستہ کردہ ذر خدمت
 شیخ خود رفت و نالیدن و گریہ و زاری کردن آغاز نہاد شیخ پرسید چه حالت است و بیش چیست
 مرید عرض کرد یا حضرت از گفتن آن ناختم بریدہ گردو تنم چون شاخ بید میل زد و فرمود کہ غم مخور در اظہار این
 واقعہ خیر شماست مرید را قدر سے تقویت شد زار زار میگوییہ و میگوییہ تا واقعہ خود ہمگی حرف در
 خدمت شیخ بیان نمود و شیخ ویرا فرمودند کہ یاد کن در شب بوقت استراحت بنجا طر شاخ گلدشتہ بودی و در آن
 خیال بخواب رفتی مرید عرض کرد کہ جائے سکونت من شکستہ و ریخت شدہ بود و سکونت کردن در آنجا
 مستعد بود خواستم کہ این خانہ را بطلانم و نوسازم تا این تھلیف دور شود شیخ این آیت خواند بقولہ
 تعالیٰ افویت من اتخذ اللہ ہواۃ یعنی دل من عرش است و عرش جای آذات بے کیف
 و کم است و تو بران عرش کہ محل تجلی ذاتی رب العزت است حرص و ہوائے خود را کہ بنا سافتن مکان بود
 اللہ تعالیٰ ترا آگاہی داد کہ شے قلیل مقدار بضاعت علیل مکان سکونت تو است کالعدم کہ وجود و عدم
 او برابر است از ابر عرش جائے دادے یعنی بر دل خود گرفتاری دین خیال برابر دل خود تحکم کردی بختی
 کہ این جائے روحانی است نہ جائے خطرات انسانی است بفضیب درویش با دکہ از امتہ دینی از
 بضاعت دنیاے فانی مجتنب باشد خلص کلام کہ وسعت دل معلوم شد کہ از وسعت عرش برتر است
 و از باخوبی اہل دل دانند اولیاء اللہ علیہم الرحمۃ از فتوحات دل کار را میکنند و فیض ہا مختلف بمناسبت حال
 مرید بمریدان میرسانند چنانچہ خبر داد و بد شاخ از شیخ عارف ابوالخیر بشیر بن معروف کہ گفت بودم من
 و شیخ ابوالسعود و شایخی کہ ذکر میکنم نام ہائے ایشان را در شنائے بیان کہ حاضر بود و بد نزد آنحضرت
 رضی اللہ عنہم در مدرسہ و سے بود ندیس گفت مے رضی اللہ عنہ کو بطلیبہ ہر کہ لہم از شما حاجت خود را عطا
 میکنم اورا پس گفت شیخ ابوالسعود امد بن حری میخواست ہم من ترک اختیار گفت شیخ محمد بن قاید میخواست
 بر مجاہدہ و گفت شیخ ابوالقاسم عمر زار میخواست ہم خوف از خدا تعالیٰ و گفت شیخ ابو محمد حسن فارسی بود

حضرت الحنفیہ بابا
 روح و حیوانیہ
 بالمشہور واقعہ
 من مطلق الحلی
 من مقرر اللہ

مر احسب فی باضائے تعالیٰ تحقیق گم کردم ان سال را میخوامم روان حال را بر من دریاہ بر آن و گفت
 شیخ جمیل صاحب خطوہ میخوامم حفظ اوت را و گفت شیخ ابی حفص عمر غزال میخوامم از یاد علم
 و گفت شیخ خلیل ہ سر سے میخوامم کہ میرود تا آنکہ بیایم مقام تطبیع را و گفت شیخ ابوالبرکات ہامی
 میخوامم استعراق در محبت نہایتی و گفت شیخ ابوالفتح معروف بابن حصری نصر بغدادی میخوامم
 حفظ قرآن را و حدیث را و گفت شیخ ابوالخیر بن ہاشم ہاشمی را کہ فرق میکنم آن در میان موار و بانیہ و گفت ابو
 عبد اللہ بن بسیرہ میخوامم نیابت و وزارت را و گفت ابوالفتح عبد اللہ بن ہشام الدیلمی میخوامم کہ باشم در بان
 سرائے خلیفہ و گفت ابوالقاسم بن حاجب میخوامم کہ باشم من حاجب باب غزلس گفت
 شیخ سید عبدالقادر رضی اللہ عنہ کلانہ ہولاء و ہولاء من عطاء دیک و ما کان عطاء
 سرباک محظوظ البنی ہر یکے را ازین و در گروہ کہ طالبان دنیا و جودگان عقبی انداد کنیم و عطا ہسیم آن
 گروہ را کہ بقدر کفایت و آن گروہ را بقدر بہت یعنی ہر یکدہم را محروم گردانیم بلکہ مد کنیم از عطا
 آفریدگار تو و نیت از عطا سے آفریدگار تو منع کردہ باز داشتہ از مومن و کافر مومن را و ہر دوسرا
 و کافر را ہمین در دنیا فقط و سیکوید را وی پس سو گند بخدایافتہ ہشام ایشان آنچه طلب کردند و دیدم کہ ہم
 از ایشان را در حالے کہ خواستہ بود از اگر خلیل صرصری کہ ہنوز نہ رسیدہ بود اذوقت کہ و عدہ
 شدہ بود در آن وقت مقام تطبیع را و تحقیق آمدہ است در غیر این روایت کہ شیخ خلیل صرصری تطبیع
 شد پیش از موت خود بہت روز گفت ہامی لما شیخ ابوالعزیز پس دسے رسید در ترک اختیار غایت قصوی
 را و برآمد بر مرتبہ عالی و شنیدم من اورا کہ گفت خطور کردہ است مرا خاطر سے خارج از سجادہ خود و اما
 شیخ ابن قاید از قوت بر مجاہدہ چیز را کہ نہ سیدان مثل سے از اہل زمان دسے و نشست در آخر
 عمر خود بر زمین چہارہ سال بعد از چہارہ سال دیگر و شنیدم من اورا کہ میگفت گرسنہ کردم گنگی را
 دشنہ نمودم تشنگی را و خوابانیدم خواب را و بیدار گردانیدم میداری را و ترسانیدم خوف و ترس را و بلا یگزید

از من و خدا غالب است بر امر من و اما شیخ عمر ہزار پس وی رسید بدرجہ عالی در خوف تا آنکہ گاہے
 میرحیت مغرب و بوسے حلق و سے از شدت خوف و اما شیخ حسن فارسی پس بدستی کہ شیخ
 عبدالقادر رضی اللہ عنہ نظر کرد بوسے وی و حال آنکہ نشستہ بود در مجلس آنحضرت پس مضطرب شد
 و ایستاد در وقت خود پس ملاقات کردم ادا و در دوم و پرسیدم ادا از حال سے پس گفت تحقیق
 رو کرد شیخ عبدالقادر رضی اللہ عنہ بر من حالے کہ گم کردہ بودم از ارباب ذاتی در آن نظر جو اما شیخ جمیل پس
 یافت و حفظ وقت و مراعات النفاس چیزیکہ نیافت غیر دسے در آنچه ما میدانیم تا آنکہ بود وی وقتی
 کرد می آمد بخارامی او سخت بجه خود را بنجی کہ در دیوار بود پس میگردد سجدہ دانه تا آنکہ میگفت آزادیدم
 من سجدہ را بدین حال بارہا و اما شیخ عمر غزال پس وی جمع کرد از علوم النوع مختلفہ و یاد گرفت از ان بسیار
 و فروخت یکبار از خزائن خود زیادہ از ہزار کتاب پس سرزنش کردہ شد اورا در بیع آن پس گفت ہمہ
 آنہا بر یاد من است و اما شیخ ابوالبرکات ہامی پس شیخ رضی اللہ عنہ نظر کرد بوسے وی یک نظر و حال
 آنکہ و نشستہ است در مجلس آنحضرت رضی اللہ عنہ پس او فتاد و بیہوش شد پس برداشتہ شد
 او از پیش رو سے آنحضرت و حال آنکہ وی عقل ندارد و گم کردیم ما نورا از بعد از ما لئے پستردیدم من
 اورا بعد مدلتے در خواب کوفہ و حال آنکہ باز ماندہ است پشتم و بوسے آسمان پس گفتم ما بوی و کلام
 کردم اما و کلام نہ کرد با من پس گفتم پسترو آدم بعد ساہا ہمیں پس دیدم اورا ماندہ حالت اولی
 ہر تلی از بطایع پس آدم من اورا نزدیک پس کلام کردم اورا و کلام نہ کرد با من پس رفتم من و شستم
 رو برو او و گفتم اللہم الی اسئلک بجرمہ الشیخ عبدالقادر رضی اللہ عنہ ان ترد علیہ
 عقلاً حتّٰی یکلمنی پس برخاست و آمد پیش من مرا سلام داد پس گفتم من حیث اینحال تو گفنت
 یا اخی بہ تحقیق دادہ شدم من بان نظر کردم را شیخ عبدالقادر رضی اللہ عنہ از محبت خدا چیزیکہ غائب
 ساخت مرا از وجود و از نفس من و کہ دانید مرا چنان کہ می بینی پسترو گشت بکان خود و خود کرد بوسے

حال خود گزشتہ من گریان پسترسید من کہ فوت شد و سے برہین حالت۔ و اما شیخ ابو الفتح بہ تحقیق حفظ کرد و سے قرآن کریم را در شش ماہ و آسان شد بر دے حفظ آن بعد ازان کہ دشوار بود و متقن گشت و دانا شد بقراءت سبب و کتب بسیار از حدیث و ہمیشہ حی شخوانید و افادہ میکرد و اما شیخ ابو الخیر بشیر دوی را وی این روایت است پس میگوید نہاد حضرت شیخ رضی اللہ عنہ دست حق پرست خود را بر سینہ من پس یا نعم نوزے در سینہ خود من تا الآن فرق میکنم بآن نور در میان حق و باطل و در میان احوال ہدایت و ضلالت بودم من پیش ازان سخت در اشتباہ و در القباس و اما ابو عبد اللہ بن ہبیرہ پس سے متولی شد نیابت و وزارت را و متولی شد ابو الفتح دار الخلفہ را و متولی شد ابو القاسم حجابت باب عزیز را و تصرف کرد در دین ولایت برمانی در از ابیات

ای پیہر ہا گیسہ کہ جان ہمہ کس	وار و زورت نیل مرادات ہوس
بر خاک ورتو از سر صدق و صفا	من از تو ترا سیطلبم اینہم پس

دعا کا یا غوث الاذقان۔ و یا متصرفا فی الوجود علی الاطلاق۔ من الذی توکل بک فلم تقض حاجتہ۔ و لم یزل مقصودہ۔ انت الذی سلم الیہ الاکوان مطلقا لعمار البصر فی میزان الزمان۔ یا سلطان ممالک الوجود۔ و یا محبوب رب الودود۔ و یا نایب الرسول محمد اکرم الوجود۔ کل یسأل منک حاجتہ و ہا انا نسأل منک ان تتخلص من ظلمات البسوتہ و ورطات الطبعیہ و یطہر لنا من الوارث الشہود۔ ما یستضی بہ قلوبنا یمہت علینا من سننات الانس ما یروح بہ ارواحنا۔ و صلاک امونا کل۔ یا مسید فان لا نردنا من جنابک۔ و تنظمنایا مولینا فی سلت مریدیک و تبشرنا بہ و تحجل لنا علی ذلایک دلیلاً انتہی بجمہ الاسرار ترجمہ خطاب میکند حضرت زبۃ الانام شیخ عبد الحق بن سیف الدین البخاری شہر الدہلوی رحمۃ اللہ علیہ بہ حضرت و حاجت و کار براری خود میخواہد۔ میگوید اسے غوث افاق و ای متصرف

عالم کون علی الاطلاق کیست که تو سل کرد بتو حاجت او روان شد بقصود خود رسید تو آنکسی که
 سپرده کرده شد بتو عالم کون در حالتی که مطلق است عنان لقرن تو و میدان زمان ای سلطان
 مملکت وجود دای محبوب دود ای ناب رسول محمد محمود هر یکچه سوال میکند از تو حاجت خود را
 و ما میخوانیم از تو که خلاص شویم از ظلمات بشری و عوالم طبعی و ظاهر شود ما از انوار شهود چینی که
 روشن شود بان دلهای ما را و بوزن ویرما از نعمات انس آنچه راحت یابد بان از دواج ما در کاخ
 ای سید ما نیست که رد کنی ما را از درگاه خود و منتظم سازی ما را در سلک مریدان خود و بشارت
 بدی ما را بان و بزاری برای آن امر دلیلی ایضا در رساله مخبئه الاخبار مندرج است که خبر دادند شیخ
 از شیخ عمر بزرگ گفت برآمد ما بسید عبد الفتاد رضی الله عنه بسوئے سجدایم بروز جو پس سلام نکرد بروی
 هیچ یک پس گفت نفس خود ای عجب ما هر جمعه میسر میدیم بجایم که کثرت بسیار از اندام مردم
 بر شیخ رضی الله عنه پس تمام شد خطره من که نظر کرد شیخ بسوئے من تبسم کنان و شتافتند مردم بسوئے
 دی تا آنکه حایل شدند مردم میان من و میان حضرت شیخ پس گفت نفس خود انحال بهتر بود از خیال که
 اندام سخت است پس التفات نمود بسوئے من حضرت شیخ رضی الله عنه سبقت کند خاطر مراد پس
 فرمود ای عمر آید انستی که دلهای مردم در دست منست اگر خواهم بگردانم دلهارا از خود اگر خواهم
 پیش آرم آنها را بسوئے خود انتمی و مصنف زبده الآثار التجامیکد بسوئے جناب شی رضی الله عنه یا
 صالک القلوب اقبل قلوبنا علیک ولا تصرفها عنک بحرمه تسید الکائنات علیه افضل
 السلام واکمل النجیات ترجمه ای مالک دلهای ما توجه ساز دل های ما را بسوئے خود و گردان دل های
 ما را از خود بجز مته سید کائنات نازل باد بر او بهترین تسلیات و بزرگترین تحیات ^{نقل است} و ما درم که چون از
 بهوپال بطرف هندوستان واپس آمدم این سخن در سال ۱۱۹۳ هجری یک هزار و دویست و دوازده و شش بود
 در جمیع شریف یک سال و یک ماه مانده بدلی آدم و چون از دلی بمزار شریف جناب سلطان جی صاحب

اینکه عیون و کلمات

باز این سخن را در

علیه الرحمة رقم همیشه مزار شریف سوختا فقه بعد نماز خفتن در وازه مارا بند میکنند و قفل میزنند بحسن
 اتفاق من در خانقاه بودم و نهادم قفل کشیده مرا ندیدم در وازه را قفل نزد و چون از گوشه خانقاه
 در صحن مزار شریف بیرون آمدم کسی ندیدم تخمیناً یک سجه شایسته یک سنگ سفید مرمر در میان
 صحن است و تاریخ روز نهاده گی او بر آن سنگ نوشته است این وقت یاد ندارم عرض برهان
 سنگ نشسته تا وقتی که صبح قریب آمد خواب دیدم که آفتاب برآمده است بقدریک دو نیزه بالا
 شده است و من بسوی آفتاب بسیاری می‌بینم و تمکین شدم که آفتاب برآمد چنین زیارت گاه
 کرده افسوس از نماز تهجد دار نماز صبح بماندم ازین چه خطا آمد که این واقعه بر من رویداد بسیار استغفر الله
 و لاجل دلاوته الا بالله میگویم چشمم بیدار شدی میگویم که هنوز شب باقی بود الحمد لله خواندم و نماز تهجد
 و غیره خوانده قدری ماندم متوجه بغیض که وقت استفاضه بود اذان خواندند صبح شد و نماز باجاست
 خوانده بر مزار شریف رفته فاتحه در و خوانده بر آمدم و در دلی توقف نکردم بر ریل سوار شده در شهر
 لدانه آمدم که در آنجا چند کسان مریدان و معتقدان آبابی بودند اراده دارم که بعد دوشه روز روانه کشمیر
 شوم اتفاقاً برادر ما بر کوه شمله بود از من خبر یافت که در لدانه است و کشمیر میرود و فی الفور بدریغ تا
 مزار شمله طلب کرد و الحاح کثیر نموده بود آمدم بر شمله چنان در تقدیر بود که بر شمله بامامت منتصب شدم از
 رفتن کشمیر باز ماندم و یک سال شد که جناب قبله و کعبه پیر و مرشد مادی و حامی عالم ربانی قاضی زونی
 ممدوح بقاری خوان که یک جناب مولانا مولوی عبدالحکیم مدظله بر شمله بحسن اتفاق جلوه افروز شدند اول کسی را که
 دستگیر شدند من بودم و مرید شدم و آنچه با من دعه شده بود یافتیم بعد سلسله جناب مولانا و مرشدنا
 این نیازمند را بدلی طلبید که دادا پیر این حقیر در دلی تشریف آورده بودند و جناب مولانا و مرشدنا هم
 شان بودند و چون بدلی رسیدم عرس جناب سلطان جی صاحب محبوب الهی علیه الرحمة نزدیک
 بود پیش از عرس شریف در روز مزار شریف همگی رفتیم و جناب دادا پیر و تنصیر بواسالت مولانا و مرشدنا

خیله باین خاکسار بنایات بشمار تقریب دادند و چون پرز عرس آمد قوالی شروع شد و مجلس سماع سنجلی
گردید و آنحضرت صاحب ملتانى سنگر شریف والدین بیکاران خود بعرض شریف آمده و در دایره سماع بودند
روبر و برابر جناب بودند طوفان سلطان الشوق رویداده بر منصفه شهبود چهره نمود پس حضرت جناب دادا
پیر صاحب قبله ولایت کعبه هدایت مخفر عباد و ملجاء اوتاد و جناب خواجہ بستان شاه صاحب کبابی سق
المدثره و جعل الفردوس مشواه در وجد آمدند آنوقت حضرت بر همان سنگ ایستاده شدند که در اول ذکر
یافت و مرشدان نیز بایستاده و مرا فرمودند که از دحام کثیر است و دیگر خلفا بهم بودند بنگی با هم گیر دست
بند کرده بچو الی شان مشغول شدیم که صدر را ز دحام بایشان نرسد و من آنوقت آنچه که دیدم بتبیر همان خواب
بود که بر آن سنگ دیده بودم در همان شب چندین کرامت بار آوریدم و پس از انقضای ایام عرس چون
در شهر دہلی رسیدم در مکانات سلیمان جاہ فروکش بودند یک هفته ماندم مہین دیدم مجلس یک را
چیرے بنظر آئے و دیگر را چیز دیگر یکے را در از دحام کشاده گی و فرخی باشد و دیگر را در کشاده گی ضیق
شنگی رود که تو ضیح و تشریح آن نمی توانم و نمی خواهم کرد و همچنین از مولینائی خود ہم بار آوریدم که متعلق بہین امر
بود که در یک مجلس بعضی ستفیض میگردد و بعضی متروک و محروم میشوند و الايضاً مدت پنج سال شده باشد
که منشی فخر الدین خان صاحب و خواجہ عبدالاحد صاحب و محمد صابرجو صاحب و بابو مقبول شاه صاحب
و شیخ شہاب الدین صاحب کہ اینہم اعیان کوه شملہ اند بایک شخصی ملاقات شد کہ او ملازم یک انگریز بود
و در وقت بارک ماستری شملہ شیخ عبدالستار نام داشت در مجلس بر سیل تمثیل ذکر عرس خواجہ غریب نواز خواجہ
معین الدین اجیری قدست سرہ در میان آمد یکے گفت اسال من ہم بعرض میر و ہم دیگرے بہین نوع نیز ارادہ
کرد علیٰ ہذا القیاس بگی عازم شدند شیخ عبدالستار گفتند کہ شما کلاسے بعرض رفتہ ہستی گفت ہنسیہ نوکری
بہمان جا دارم گفتند در اجیر پرز عرس من شمارا کجاسے بنیم گفت ہر جا کہ مرا می طلبیدی یا بید این سخن
در فہم اینہا بعد آمد چون رفتند بجاسے بر سر جال شریف نشستہ بودند با ہم گفتند کہ این وقت شیخ

عبدستار کجا است گفته بود هر کجا که مرا میخوانید بهما سخامی یابید معاً بهما سخا پیدا شد و سلام کرد چنان شد
 و همگی حرکات و سکنات امانند حکومت و تصرف اختیاری حالانکه این همه اشخاص مذکور اهل دنیا هستند
 باینهمه متصرف هستند که شیخ عبدستار صاحب متصرف و اهل کرامت و ولایت بود عرض که تا قیام
 قیامت همچنان موجود باشند که با داد اینها قیام لیل و نهار است نقل است روزی حضرت موسی
 علیه السلام از درودندان بر که طوبی بنجاب باری تعالی مناجات میکرد و از باری تعالی اشاره بگیاہے شد
 و حضرت موسی علیه السلام اقبال آن گیاہ نمود و معاً از درود فراغت یافت بعد مدتے باز درودندان عود کرد
 باز بہستعال گیاہ مشارالہ اول توجہ نمود و پیچ فایذہ ندا و بلکہ در و زیادہ شد مناجات کرد بخلاف اثر
 گیاہ از باری تعالی وحی نازل شد کہ اے موسیٰ بار اذل توجہ بجا بودی و گیاہ وسیلہ بود و این وقت
 توجہ تو بوسیلہ است یا توسل الیہ فراموش کردی و آن نفع حقیقہ بحکم باری تعالی بود و این ضرر از عدم
 و سالت پس معلوم شد کہ در ہر کار توجہ بنجاب باری تعالی حقیقہ باید بود و مجازاً ہر چہ باشد وسیلہ است
 و اہل الدکہ از عشق خدا بچو رہنباشند و توسل و ما یوسل الیہ کیان کرد و حضرت شیخ رضی اللہ عنہ درین مقام
 از سبقت خود ارشاد میفرماید کہ دای سلاطین و امراست کہ معاملات امور سلطنت و تدبیر نظم و نسق
 کار را مے مملکت صباحاً و مساءً سپرد و عالمان و کارگذاران عالم میکنند و کار فرمایان ہر چہ کہ تغیر و تبدل
 در امورات معمولات بطور مے آرند آن ہمگی ما ذول من اللہ میباشد و این گفته نشود کہ از خود کنند
 زیرا کہ از حضرت حق دور نباشند و این حزب عظم کہ اولیاء اللہ اند ہمہ بر امورات مذکورہ مطلع باشند و در
 نظارہ آنها ہمہ امورات عالم را جلوه گری میکنند و من بکریم ایزد سبحان سرشکر این جماعت و قطب غوث
 این حزب عظم ہستم و کار فرما مے آن ہمہ من ہستم نزدیک وقت بلکہ ہمیشہ زیرا کہ حضرت شیخ میفرماید۔

بیت ہفتم

حجۃ و ہبت مکانۃ لا توہبے

ما زلت اذ تع فی میدان الرضے

همیشه بودم و میگردیدم در میادین و اودای رضای حضرت حق جل جلاله تا آنکه بخشیده شدم منزلت
و مرتبتی که بخشیده نشد دیگر یعنی همیشه در هر مقام و منازل تصوف و در هر صورتی و در هر حالتی و
هر جمعی و روحی که در آن گذر کردیم و سیر نمودیم خواه در آسمان و خواه در زمین بهر گونه که گردیدیم و گشتیم بهیچ
مرضی مولی نبودیم و مرضی مولی چنان حل شدم که عین رضا شدم و چنان در آن مقامات مختلفه و اوقات
متفرقه خوش و خرم هستم و چه دیدم که بے غم شدم و حضرت شیخ درین اشاره بقام بروز میفرمایند که
من در حالتی که بروز نمودم از رضا جدا نبودم و بیت

دارند هر کس از تو مراد و مطلبی است

مقصود ما ز دنیا و عقبی رضای است

فصلی در فضیلت از مقامات
در اول باب

بروز مقامی است از مقامات ارباب معرفت و آن عبارت از ظاهر شدن و خود را بطور آوردن خواه
در جسم غصری و خواه در جسم صوره انسانی خواه بدون آن خواه قبل از پیدایش و خواه بعد از
مردن و وفات یافتن باشد از ابر و زیگویند در خلاصه المناقب آورده است که حقیقت بروزات
کمال مشهور است در میان طبقه صوفیه قدست اسرار هم در حال حیات و مات نقل است که بعضی از نشان
فرمودند که ماکولات و - و مرات از آخرت بدینا آمدیم و از دنیا با خرت رفتیم و تحقیق مسئله بروز این است
که در مقام خودش صورت جسد از روحانی میگردد و بواسطه غلبه روحانیت و میرود بقامی که تلقین خاطر باشد
ایشان را با اهل این مقام یا اهل انعام را با ایشان نقل است که مولانا س روم حلال الدین بهفده مقام
طلب نمودند و مولانا اجابت نمودند خادم تحیر شد و در یک وقت بهفده مقام چگونگی میسر گردید
و چون حضرت مولانا روم بنور ولایت دریافت که خادم در تزلزل است بجان و درآمد و خادم را فرمودند
که در خانه را از بیرون برنجیر کن که همه جابروم و از خانه بیرون نیایم چون با ما و شد از آن هفده جای هفده
نخل نوشته آوردند و شکریه قبول نیز آوردند و هر یک از اهل آن مقام تقریر کرد که اشب تا وقت صبح
در خدمت شریف مولانا بودیم و حال آنکه مولانا از خانه بیرون نیامده بودند و در شریعت هم همین راسته

باشد و آن سنا نیست که علما و دنیا دار و فقهاء نامدار در کتب تصوف و غیره ذکر کرده اند که روا باشد
 که هزار نام در یک وقت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را در خواب بصورت مختلفه میندود و آخر نیز اگر جمیع اهل
 جنت را از زوئے صحبت مصطفی صلی الله علیه و سلم در یک وقت بپایند آن همه را صحبت میشود
 از غلبه روحانیت و غلبه روحانیت از عالم قدس است باشد و الله علی کل شیء قدير و لیکن بدلا را علم باشد
 بآن صورت که بدل گذاشته باشد و اولیا کے دیگر را اگر چه آن عوض مثلی باشد اما اطلاع نباشد
 برگذاشتن آن مثل نیراک کل اولیا را اگر چه اطلاع دارند بجمع مراتب وجودیه اما نه بدفعه و واحده بل بدفعات
 فلأجرم بعضی اشیا بر کل اولیا نیز مخفی باشد بحسب عدم التفات و استغراق در صفات و ذات
 الهی انتهی کلامه و همین بدن بر وزیر بدن مکتبیه نیز گویند و در نفحات الالاس شیخ محی الدین قدس الله
 میگوید و بعضی رسایل هم آورده که از این طایفه ما بعضی را دیدیم که صورت روحانیت ایشان متحد و متشکل
 میشود و بصورت جسمانی ایشان بر آن صورت متحد و متجده افعال و احوال میگذرانند حاضران مجلس
 می بینند و می پندارند که صورت جسمانی ایشان میگذرد و میگویند که فلان کس را دیدیم که چنین و چنان میکرد
 و حال آنکه آنکس را ازین فعل جدا نیست و ما این را بارها از بسیاری این طایفه مشاهده کردیم و معاینه
 دیده ایم و چنین بود حال عبدالله و صلی که معروف است بقضیب اللبان و باید که بر این انکاری نیاری که
 اعراض خدایتعالی در افراد عالم بزرگ و کاعین بسیار است و بقوت عقل و ادراک غور آن نتوان کرد
 شیخ عبدالله یافعی رحمه الله علیه گفت که یک بچه از اهل علم را خبر داد که یکے از فقره انبی دیدند که نماز
 میگذارد و روزی اقامت نماز کردند و دانشسته بود فقیهی از سر انکار او را گفت برخیز و نماز بجاعت
 بگذار برخاست و با ایشان تکبیر نماز بست چون رکعت اول گذارد و فقیه نظر کرد که دیگر را دید بجائے
 و کے غیر و کے که نماز میگذارد و در رکعت دوم و کس غیر او دید و در رکعت سیم و کس را غیر او بجائی
 دو کسان اول دید و در رکعت چهارم و دیگری غیر اینها دید چون سلام دادند دید که همان کس اول است بر جای

نشسته و از ان چهار کس اثر سے ندید و ان فقیر بوی نظر کر دگفت کدام یک از ان چهار کس بشما
 نماز گذارد و شیخ عبداللہ دیاغی گوید کہ مثل فقیر شنیدم کہ صا و شہ از قضیب البان بالجہضہ از فقہا چنانکہ
 قاضی موصلی را نسبت بوی انکار تمام بود روز سے دید کہ در یکے از کوچہ ما سے وصل از مقابل وی
 سے آید باغ و گفت کہ سے را باید گرفت و قضیہ ویرایش حاکم مرقعہ باید نمود تا ویرا بسیاری رسا
 ناگاہ دید کہ بصورت گری برآمد چون مقداری پیش آمد بصورت اعرابی برآمد و چون نزدیک تر شد بصورت
 یکے از فقہا ظاهر شد چون بقاضی رسید گفت ای قاضی کدام قضیب البان را با حکم بری و سیتا
 میکنی قاضی از انکار خود توبہ کرد و مریدش پیش شیخ سید عبداللہ نقاد در جیلانی رضی اللہ عنہ گفت کہ قضیب البان
 غار نمیکند و دگفت گوئی چنین بلکہ ہمیشہ سر سے بر در کعبہ در سجود است و محققان تحقیق کردہ اند کہ از
 مقامات اولیاء اللہ را یک مقامی است کہ در ان مقام اجساد ایشان حکم ارواح دارد و ارواح ایشان
 حکم اجساد میکنند و میفرمایند ارواحنا اجسادنا اجسادنا ارواحنا کار اجساد را بار و اجساد میکنند
 و کار ارواح اجساد و درین مقام کہ مقام برزست و درین مقام ارواح ایشان بہر صورت و شکل کہ میخواہند
 متشکل شدہ بروز میکنند و مقید و محصور بصورت انسانی نیست بلکہ عام است و در شکل انسان یا حیوان
 او غیر ہما چنانچہ در خزینۃ الاصفیاء آردہ است کہ شیخ شرف الدین بوعلی قلندر رحمۃ اللہ علیہ ہم ہمہ شہ شیخ
 شمس الدین ترک پانی پتی است و چون حضرت شیخ شمس الدین از کلیر حکم بر خود در بانی بیت شریف بجز
 و در شہر سابق ازین مقام شیخ بوعلی قلندر ہم در شہر بود چون چند روز گذشتند روز سے خادم
 شیخ شمس الدین بطرف مکن شیخ بوعلی قلندر گذر کرد کہ شیخ بشکل شیر متشکل شدہ نشسته دید بسر سید نزد
 از اسبجا خدمت شیخ شمس الدین حاضر شد وقوع حال عرض کما کان بیان کرد شیخ اورا فرمود کہ باز پس برو
 اگر شیخ بوعلی حالا ہمہاں متشکل باشد اورا بگو کہ شیر را بیشہ باید در آبادانی امصار و بلاد جائی شیر مناسبت
 پس خادم شیخ باز در انجا رسید و شیخ بوعلی را باز بہاں متشکل دید گفت پیرمین میفرماید کہ جائے شیر در آبادانی

ارواح اجساد از جہاں

حکم

نیت شیر را در بیشه ماندن مناسب آنی الحال شیخ بشکل شیر از بجائے خود برخواست و همان شکل
 حیوان مفترس که شیر است بیرون شهر رفت و بجائے دورتر از شهر مقام کرد و الحال آن مقام بنام
 باگهونی از شهر بجانب شرق مشهور است و باگه در زبان ہندی شیر را گویند و باگهونی بمعنی مقام شیر است
 و آن مقام تا حال زیارت گاہ خلق اللہ است و شیخ بوعلی قلند چند سال در همان بیشه بر آنجا که نشسته بود
 ماند باز بموضع بڑھاگیر کہ نام قریہ از مضافات شهر کنال است تشریف برد و سکونت اختیار نمود تا کہ وصل
 یافت انتہی خزینۃ الاصفیاء مطبوعہ لاہوری در در احوال شیخ بایزید تنبک زنی چشتی قدس سرہ نوشتہ است
 و البیہ شیخ بایزید میفرمود کہ چون شیخ را بعد نماز یاد او بر صلائی می بینم گاہ بصورت پیر مٹھر و گاہ بصورت جوانی
 جمیل و گاہ بصورت کودکی و گاہ بصورت شیری با بر دلیر می بینم و بمرتبہ اول کہ شیخ بصورت شیر و دیدم می بینم
 چون خوف و ہراس مرا احساس کرد فی الحال بصورت اصلی خود معاودت کرد و مرا فرمودند کہ مترس کہ در خانہ
 شیران حقانی شیر سبانی نمی در آید خزینۃ الاصفیاء الذکور فی الصدر۔ و وصل و بعد از تنزل بمرتبہ
 ارواح تنزلیت بمرتبہ مثال کہ واسطہ است میان عالم ارواح و عالم اجساد و جاستے از علما حکمت آنرا
 عالم مثال خوانند و بلسان شیخ آنرا عالم برزخ گویند و آنرا پیش محققان تفصیلی است بعضی از تفصیل آنست
 کہ قوی دماغی در ادراک آن شرط است و آنرا خیال متصل میخوانند و احوال نامات و عجائب آن درین عالم است
 و بعضی را قوی دماغی در ادراک آن شرط نیست و آنرا خیال منفصل خوانند و تحت ارواح و تروح اجساد و شخص
 اخلاق و اعمال و ظہور معانی بصورت متناسب و مشاہدہ ذوات مجزوات در صورت شجایح جہانی ہم درین عالم است
 و حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی علیہ الصلوٰۃ و السلام جبرائیل علیہ السلام را بر صورتہ وحیہ کلبی درین عالم دیدندی
 و ارواح گذشتگان از انبیاء و اولیاء علیہم السلام را کہ مشایخ عظام در صورت شجایح اجسام مشاہدہ میکنند درین
 عالم است و حضرت خضر علیہ الصلوٰۃ و السلام درین عالم مبینند و صوری کہ در آئینہ ما چیزائے صافی
 می بینند درین عالم است و ہر موجودی را کائناتاً ماکان صورتمے درین عالم مناسب این عالم است و حکم عالم

شامل است جملہ مراتب افعالک وغیرہ را و النفوس الانسانیۃ الکاملۃ ایضاً تشکیلون فی ہذا العالم باشکال غیر
اشکالہم المحسوسۃ و ہم فی الدار الدنیا و یطہرون بہا علی مرقی یریدون الظہور علیہ بقوۃ انساخہم من ابدانہم
و بعد انتقالہم الی الدار الآخرۃ ایضاً لازمیاً و القوۃ بار تفلع الموانع البدنی و ہولاً و یسبون البدلار و مقدر شرح
نصوص للعلامة العارف الجامی علیہ الرحمۃ و ایضاً فیہ لحدیث بطور سعیدہ و خاصیتہ تجسد الارواح فی مظاہر
المشائیۃ المشار الیہا بقولہ تعالیٰ فی مثل لہا بشراسویا و الی عالم المثال یترقی المتخرجون فی معارجہم الروحانیۃ الخائستہ
بالانسلخ من ہذہ الصور الطبیعیۃ النفسیۃ و کتبسا و ارواحہم بالمظاہر الروحانیۃ و قد کان قضیب البیان
الموصلی یتطور فیما شا من الصور فی اماکن مختلفۃ متعددۃ شکل صورتہ فخطب فیہا ان الشیء علی کل شیء و قدیر۔
یوریت الجواہری عقاید الاکابر للشیخ عبدالوہاب الشعرانی و کما حکى عن قضیب البیان الموصلى بانہ ان
شخصاً من القضاۃ کان یکر علیہ فی ترک اصولوہ و التلطم بالبول فی شہود لعین ندعاه الشیخ یوما الی مکانہ
و تصور لہ فی صورۃ جندی ثم فلاح ثم قاض ثم ثور ثم عمل ثم سبغ ثم عاد فی الصورۃ الاصلیۃ المعتادۃ ثم
قال تحكم یا قاضی علی ای صورۃ تحکم من ہولاء الصور تبرک اصولوہ فتاب القاضی و ادعی ان یدفن تحت
رجل شیخ انتہی بحر اللور و فی اللواتیق و العهد نقیض است کہ عارف بالبدال علی و اتفق اللامسار العظمیٰ ابو الجنا
شیخ نجم الدین کبری رحمۃ اللہ علیہ و کہ معظمہ زادنا اللہ شرفاً و تقطیعاً بطواف کعبۃ اللہ مشغول بود و مدیران
ہم ہمراہ داشت اتفاقاً پائے یک مرید بر گئے انسا و سگ آواز
کہ وجنا ب شیخ پس نیت خود نظر کرد فرمود کہ کیت این سگ را لکد کوب کہ وظیفہ از خلفای شان
بود از دے این غفلت بطور آمدہ بود عرض کرد حضرت از من این قصور واقع شد در بے خبری پائی بہن
بر سگ او فتاد و حضرت شیخ فرمود نہ نمیدانی کہ کیت این سگ بچندین تہر مسند تطبیقت بود و حال
درین صورت بروز کردہ آمدہ است انتہی و تفصیل بمقام بروز اینست کہ ارواح کل عباد و راستہ تصرف است
یکے بحدہ عنصریہ و این عام است و یکے قبل از تجسد عنصریہ تا سوتیہ چنانکہ حضرت علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ

باسلان فارسی معالیه نمود آن اینست که روزی خباب امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه از سلمان
 فارسی پرسید که ای سلمان فارسی من کلام یا تو سلمان تبسم کرده عرض نمود یا علی یا مولائی تو کلان
 هستی که امام مصطفی صلی الله علیه وسلم شوهر فاطمه زهرا و دنیا و قبی و تو باب دینیه العلم و ترا صفت کردیم غیر خدا
 صلی الله علیه وسلم با تقوی چون اصد شهم البوکر و اعد لهم عمر و احیا هم عثمان و اقصا هم علی مرار با تو چه نسبت
 مثل مشهور منصرع چه نسبت خاک را با عالی پاک . و این بر تقدیر یک از کلانیت مراد فضیلت گرفته
 شود و اگر از کلانیت مراد کلانیت عمر گرفته شود من بسیار کلان ترم از تو که تو طفل شیر خواره و بیرون هستی
 جناب امیر صاحب امیر المؤمنین فرمودند ای سلمان فارسی باعتبار عمر و سنین هم من کلان ترم زیرا که
 یا در کن فلان تاریخ در فلان روز در فلان همیشه از قافلہ جدا مانده بودی و شیر س پیش روئے شما بایستاد
 از زندگانی خود یاوس شده بودی سوار س پیدا شد که جوان بود بهیئت شجاعت و قوه و همت خود را
 در مقابل شیر روی نمود و از تو برگردانید و ترا خلاص کرد و فکر کن که آن جوان که بود بنظر تامل سوئے من بنگر که
 او من بودم امیر صاحب و در هالوقت در همان صدمت جوان بر در نمود و اینکه تصدیق کرد سلمان فارسی
 و گفت خدا شوم بیشک و در مراتب و منزلت بهتر بودی و عمر هم شما کلان تر هستی و مرا با تو هرگز برابر نیست
 انتی و در فیه الخواطر و مناقب شیخ سید عبدالقادر آورده اند ان یوم یوم رمضان دعا کا سبعون رجلا
 فردا فردا البغیر علمو احد هم بالا خولا نظار فی بیتهم لحصول البرکة بحضوره فاجاب
 لكل واحد منهم فحضر فی بیتهم و افطر معهم فی ان واحد و افطر ایضا فی ذلک الیوم
 فی التکیة العلیة و شاع هذا الخبر فی بغداد فخطر فی قلب خدام من الخدام ان العوث
 رضی الله عنه ما خرج من التکیة فکیف یتصور دواحه الی بیوتهم و اکل معهم طعامهم فی ان
 واحد فتوجه العوث الیه و قال هم صادقون فی قولهم و انی آجبت کل واحد منهم
 و حضرت و اکلت طعامهم فی بیوتهم فردا فردا انتهی و انظار کردن شیر زردانی قبول رحمتی

محبوب ربانی بانی مبنای میر سید علی بهمانی قدس سر از نیم افطار کردن در چهل خانه که مدعو شده بودند بهر خانه رفتند افطار کردند و هر یک مرید را که داعی بود هدی یک غزل دادند هر یک غزل یک نمون اسراری است ازین سبب آن چهل غزل به چهل اسرار مشهور است بروقت صبح که تکی خاصه شدند و هر یک مدعی بود که حضرت میر سید علی بهمانی در خانه من شب افطار کردند و یک غزل نوشته دادند حل آنکه جناب میر سید علی بهمانی از خانه بیرون رفتند و همچنین میر بابا حیدر تیله مولی علیه الرحمۃ بارادت طلب خدمت جناب والا خطاب شیخ الاسلامی سید الشهدا و مروج و مرثی الش و جان شیخ حمزه سلطان علیه الرحمۃ رفته بود زیرا که میر بابا حیدر را بدیشان حکم ارادت در واقعه دستخاره شده بود و چون در موضع تخریر رسید پرسید که شیخ حمزه سلطان کیست گمراهی نشانی نیافت آخر در مسجد رینه چند مدت قرار گرفت شنید که در خانه رینه فرزندے قلند شد حمزه ویرا نام کردند التجا کرد که من ویرا دیدن میخواهم والد جناب محبوب الم چونکه مکین نواز و غنچا هر که و مد بود و بامیر صاحب اختلاط و لغاف پند روز هفتم شده بود و بخیلگی میر صاحب مرغوب نکرد و فرزند و بلند از خانه کشیده میر صاحب زیارت کنانید و بوسی رشادت و هدایت بدیع ارادت رسید فرحتی رویداد با عثمان رینه را که والد محبوب الم بود عرض کرد که گردانیدن این فرزند بهو خوری و نمایش سبزه و گلزار و آبشار بر آسین فرزندین تفویض شود تا هایت حکامینغی بتعلق من باشد فرمودند بهتر پس گاه و بیگاه میر حیدر ویرا در کنار خود گرفته بسیر صحرا و باغ و چهار می برد و خاطر میر صاحب مطمئن بود که روزی این فرزند پیر من خواهد بود اما باعتبار اینکه نوپیر مرد بود و مخدوم صاحب شیر خواره بود بلند زبان بنظر می آمد درین متردد بود در همین تفکر مخدوم صاحب را بر زمین نهاده و گردش تنگیه و غیره تا نیفتد مستحکم کرد و خود بنوع مترش که پیش روی مرشد باشد متلوک نشسته فرزند برد مخدوم صاحب از سن صغیر در سن کبیر بر فرمود و میر صاحب را توجه داد و میر صاحب سر بر آورد و دید که بجای یک شیر خواره شیخی عمر مبارک پشانی نشسته است و بامیر حیدر را فرمود که بنشین همچنین متلوک

مستوجب پیش ترین اس جناب مخدوم صاحب میر حیدر را تلقین توجہ و تشل فکر و فکر کہ مناسب حال و سہ بود
تلقین نمود لب دازان تا وقتی کہ جناب مخدوم صاحب کلان شد و بر سبب غفلت رسید میر حیدر را در
جسم بروزی توجہ میدادند و تمام ارباب کمال را درین مقام ہمین معاملہ است و از جناب محبوب سبحانی
قطب ربانی درین مقام بروزی درین و متقدیرین را امداد و اول و استعانت نمودن خواهد قبل از جو و غرض
خواہ بعد از وصال چہ عجبست اما خارجیان این زمان را کہے باور شود باین کمالات سیت

شکر اربا و رندار و این کرامت و دروغیت	اکی بیو جیل سیدل معجزہ باور شدہ است
---------------------------------------	-------------------------------------

نقل است. روزی شخصی ابوالعالی نام در مجلس جناب شیخ سید عبدالقادر حاضر بود و در شانائے مجلس
ویرانقضاے عظیم گرفت چنانچہ در احوال حرکت نامند و بی طاقت شد بطریق استفانہ بجناب شیخ نظر
کرد و شیخ یک پایہ از منبر فرو آمد بر پایہ اول سرے همچو سر آدمی پیدا شد و پایہ دیگر فرو آمد بان سر و دوش
و سینہ ظاهر شد و پچنین پایہ از منبر فرو آمد آن صورت زیادت میشد تا صورتی شد بعینہ مثل صورت شیخ
و سخن میگفت آباد ازے مثل آواز شیخ و کلامی مثل کلام شیخ و این در اخیر آن شخص من شاد و اندک کسی نمی بد
و شیخ آمد بر بالاے سر وی بایستاد و استین خود. یا منبیل خود بر سر آن شخص پوشید و آن شخص خود را
در صحرائے یافت کشادہ و در انجا جوئے آب و بر کنار جوئے و ختی با خود دستہ کلیدے ہمراہ داشت
از آن درخت بیاد و بخت و بقضائے حاجت مشغول شد بعد از آن وضو ساخت و در رکعت نماز گذارد
و سلام داد و شیخ استین یا منبیل از سر وی برداشت خود را در مجلس حاضر و دید و اعضائے وی از آب وضو
تر و نقضائے حاجت مدفوع شد و شیخ بر بالاے منبر سخن گویان کہ گویا هرگز از منبر فرو نیا مدہ بود آن
شخص خاموش بود و باہر چکس سخن نگفت و دستہ کلید را طلب کرد و با خود نیافت بعد از مدتی دیر
بجناب بلاد عبم غمیت سفر شد چہا رتدہ روز از بغداد راہ رفتند و بھجرائے فرو آمدند و انجا جوئے آب
روان بود بر خاستند وضو کنند و دید آن صحرائے بان صحرائے ماند کہ آنروز وضو ساختہ بود و آن درخت را در نیافت

و دسته کلید که آنجا آویخته بود نیز یافت و چون بیدار بازگشت پیش شیخ رفت تا آن قصه را بازگوید
شیخ گوش او گرفت و گفت یا ابا العالی تا که زنده هستیم این قصه را با کسی بگوی - نفحات صفحہ ۱۳۸ مطبوعہ
مبہمی و بعد مفارقت روح از جسم نیز همین حکم دارد چنانچه پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در معراج ارواح
انبیاء را دیدند کہ در آسمان نماز میکردند ایستاده بقصرت دوم مروج و جسم است کہ جسد غصری را
روحانی صفت گردانند اگر خواهند آن روح دائم باشد و روح بعینہ و جسمانیت جناب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم بود ازین سبب جسم پاک را سایہ نبود و روح و جسد غصری حضرت بلال حبشی و جسد و روح حضرت
اولیس قرنی رضی اللہ عنہما در تنقبت کثر لا اعمال از ابوہریرہ نقل کرده است کہ فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم ای بلال! بگو ما من کہ امیدوارم کہ میگوئی و خبر دہی اذان مل کہ سبکی در اعمال سلام کہ عمل نافع است
بہ تحقیق من شنیدم در شب کہ گذشت صدائی غلین تو پیش روی من در جنت یعنی ترا شب در جنت
دیدم و آواز غلین تو بگوش من رسید این عمل تو کدام است کہ اذان این رتبه بلند ترا حاصل شد عرض کرد
ایمچ عملی نکردم اما امیدوارم کہ بتحقق قہار میکنم و آنچه نوشتہ شدہ است برائے من اینکہ تحیت الوضو
خواندم و ایضا از جابر رضی اللہ عنہ مروی است کہ گفت فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آمدن در جنت
پس شنیدم آواز خوشنہ آواز خواب کردن پس گفتم و مسالت نمودم کہ چنین جای ادب این بی اہلیست
و این بے ادب کیت ندارد سید کہ این اولیس قرنی است حضرت صلی اللہ علیہ وسلم التماس کرد کہ حضرت
قدس مرا شوق تمام است کہ اورا ببینم و دریا بگو کہ وی بسی خیر خواہ است نسبت از حضرت سبحان فرزان آمد
کہ بعد از ہفتاد سال اندکے استراحت نمودہ است و بدگاہ ما عہد کردہ است کہ مراد ہر دو جان پوشیدہ
داری بچپکس را بہن آستانگہ دانی و مرا نیز با و عہد کردیم کہ ترا و اشال ترا با یکپس آستانگہ دانی و ہم
تصرف یوم تلطیف اشیا است یعنی ارواح کاملہ کل چنانچہ لطیف بالذات اند و لطیف بالالتزامند
کہ اشیا را مثل خود لطیف سازند و این تصرف در ملائکہ واجبہ ہم است ما ذون بولدن احضار آن شرط است

باز آن قدر کہ در کتاب

چنانچه گفتن عفریت در حضور تحت بلقیس انا انیک به قبل ان تقوم من مقامک و گفتن آصف
برخیا انا انیک به قبل ان یوقد الیک عرک ملائکه ان تحت را حاضر کردند بکلم آصف برخیا لطیف
آن سر یزید و اولیا را که خداوند تعالی طاقت و قدرت داده باشد چنانچه طے مسافت بعید را بخفیف
و شئی ثقیل را بخفیف سازند و قلب اعیان همین مونی دارد و حضرت شیخ سید عبدالقادر جیلانی سرور اولیا
و قطب اصفیا هستند چنانچه در کتاب الطایف الاولیا نوشته است و آن کتاب الطایف لقصیف
عمدة الخلفاء النبیة شایسته خواجه کمال الدین بن شیخ المشایخ خواجه عبداللطیف البغدادی الشایب الغیاثی
رحمة الله علیه آورده اند که مرویت از حضرت اعظم رضی الله عنه بعلیه شوق و مشاهد جمال حضرت سید عالم
صلی الله علیه و آله و سلم از مقام خویش که مقام منتهای مقامات اولیا و الله است بحکم لطیف بلامت
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروقت سوار شدن نبی صلی الله علیه و سلم بر سواری رفوف حاضر شده شش
داوه و قدیم شیرعین سید الکونین بر دوش گرفته آنسو بر رفوف سوار شدند از حضرت رب العزت
نداد که ای صیب من میدانی که این شانه دادن چیست و این کس کیت و نامش چیست آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بدرگاه باری تعالی عرض کرد که یارب العالمین این روح را با وجود اخطا جزئیات لکبال
عشق و محبت میبایم و نامش تو نیکو میدانی نداده یا محمد این فرزندت از نسل حسن بن علی صلی الله علیه و آله
و نامش عبدالقادر است در مقام ولایت و رتبه محبوبیت انبی و معشوق لم یزلی بطیف است پس آنحضرت
صلی الله علیه و سلم شکر و ثناء را از وی بجا آورده حضرت غوث پاک را بقبض باطنی مخصوص متمنا ساخته
فرمود دنیا و دین من قد طاب قلبی برویتک و طاب خاطرك برویتی و انت محبوبی و محبوب الله
و مریدی و خلیفتی و قد می هذه علی رقیبتک و قد مک علی دقاب اولیای امتی آوردند
که چون غوث پاک دین عالم دنیا بسبب غصری ظهور فرمودند از قدم مبارک آنسو و صلی الله علیه و سلم بر رقبه
ایشان نمایان بود و مانند اثر مهر خورشید که بر کتف مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمایان بود و بیت

نشان دران چنانچه
چنانچه حضرت
جلیل القدر
و شایسته

تو چرا پانہنی بر سر ارباب و نا	مصطفیٰ پائی مبارک بہند بر دوش
<p>ایضاً در عز العاشقین فرید عصر و جید دہر شیخ رشید بن محمد الجندی رضی اللہ عنہ آورده است کہ شب معراج حضرت جبرائیل علیہ السلام نزد حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم از جنت بُراقے آورد برق رنتر ہلال نعل انجم سمار صاحب معراج صلی اللہ علیہ وسلم خواست تا بران سوار شود براق کہ از برق تیز تر و زود رو بود قرار نیک گرفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ای براق تو منی آسائی و تحت من تیزی میکنی عرض کرد یا رسول اللہ جان من فدائے خاک نعلین تو باد آرزو دارم کہ بمن عہد کنی کہ چون روز قیامت داخل بہشت شوی بر من سوار شوی فرمود نعم باز براق سوال کرد گفت یا رسول اللہ در قیامت در پیش تو براق ہما آرد کہ ہر یکے خوب تر و بہتر از من باشند مرا الوقت چگونہ شناسائی خواہیم کرد یعنی نشانہ دار بدست مبارک خود برگردن من زنی تا نشانہ دار تو باشم بلاغ بنگی خود مرا مشرف کنی۔ رسول صلی اللہ علیہ وسلم دست مبارک خود برگردن وی زد پس براق از شادی در پوتین خود گنجید و چنان بر خود بیالید کہ چہل ذراع کلان شد شہسوار سیدان نبوت و رسالت کہ عرش برین کمتر پایہ کہ کسی نہ است دوست با تقضائی مصلحت و حکمت از لی پارہ وزنگ فرمود درین اثنا روح پر فریق حضرت غوث الثقلین رضی اللہ عنہ حاضر شد عرض کرد یا سیدی وضع قدمک علی رقبתי وارکب سفرو</p>	
چشم بد دور کہ اشب شب معراج من است	سر بریز قدمتی ہمدمی نازم
<p>پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قدم مبارک خود برگردن جناب غوث الثقلین نہاد و سوار شد و فرمود قدی ہذا علی رقبته و قد مک علی رقبته کل اولیاء اللہ و عباد الصالحین انتہی۔ و ایضاً۔</p>	
<p>ہما مایہ فی سسری و اعلانی سکادی و حیار من شہودی و عرفانی یطوف لے الافلاک و الحب سبحانی</p>	<p>من کلام علی الاولیاء القیت سری و برہانی فا سکر ہم کاسی فبا قوا بحجرۃ اما کننت قبل القبل قطباً منجلاً</p>

و من خمره التوحید با کاس سقانی	دقت کشف الاستار بنور وجهی
و نادانی دلی حقیقه و ناجانی	افاد سده البیضاء و فاسد رة الطی
فلاحت لی الانوار الحق اعطانی	وصلت الی العرش المجید بحضرة
فلاحت لی الاملاک و الله سبحانه	ذفرت لعرش الله و اللوح نظرة
و من خلقة الشریف و القرب کسانی	و توخنی قال الوصال بتظيرة
خارت و غیض الماء فی سراع الی	فلو اننی القیت سری لدجلة -
لحدت النار من عنم سلطانی	ولو اننی القیت سری علی ناسر
لقام باذن الله حیا و نادا لی	ولو اننی القیت سری علی میت
فسرت التوریه و السطر عبد الی	وقفتم علی الاخیل حتی سرحتم
فسرت ربوراکاملا فترآنی	کذا سبعة الالواح جمعها فتمتها
اخی و رفیقی کان موسی بن عمر الی	و خضعت بحار العلم من قبل نشائی
و جدی رسول الله فی الاصل ربانی	لمن فی رجال الله نال مکائی
سمی تعجی الدین و الاصل جیلانی انتهى	اذا قادر الوقت عبد المقادر

و همچنین در اولیاء الشریع نیز موجود است و همیشه خواهد بود و مرتبه سوم که برزخ بعد مفارقت جسم عنصری است در حضرت شیخ رضی الله عنه از همه اولیاء الدین مرتبه در ترقی است و تاقیامت خواهد بود و این مقام حضرت مصطفی رضی الله عنه خیر میسر است که همیشه بودم و در اوید رضیه رب المعبود و مرتبه بیست موجود و میگردیم در آن مأمون میگردیم که عبارت از سیر مقامات قرب و معرفت و عشق بازیدن است و مرتبه عشق پسندیده طرفین اما از جانب حقیقه و از جانب معشوق مجاز زیرا که منزله است و سخا از پیچ و ارضیات و هر چه که از زبان عاشق برآید از خود حقیقه میگوید و از محبوب معشوق مجازاً

که تجلی است در عاشق از سنجیت در قصیده شریفه روحیه حضرت شیخ میفرماید: ابیات

وما قلت هذ القول فخرًا وانما	وما لي الاذن حتى يعرفون حقيقته
وما قلت حتى قيل لي قل ولا تخفت	فانت ولي في مقام الولاية
اذا الذكرك المذكوك خ كذا الذكرك	اذا الشاكر المشكور شكرًا بنعمة
اذا العاشق للعشوق في كل مضم	اذا السامع المسموع في كل نعمة
اذا الواحد الفرد الكبير بذاته	اذا الواصف الموصوف علم الطيرفة
ملكك بلاد الله شرقًا وغربًا	وان شئت افنيت الايام بالخطبة
وقالوا فانت القطب قلت مشاهدًا	وقال كتاب الله في كل ساعة
وفاظر ما في اللوح من كل اية	وما قد رايت من شهود بمقلته

چونکه این مرتبه علیا و مدارج قصود کسب نبییتند بلکه و نبییتند و من شاکرم و شکورم که آن مراتب و مدارج بلند مرا عطا فرمودند که دیگر را عطا نشده باشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و ذلک الفضل من الله و کنی بالله علیمًا - نداین بس - بلکه - بیت جسم

اصحی الزمان کحلہ مرقومہ • ترهوا و نحن لهما الطار الدُّعْب

گشت زمان مانند جامه نقش که تنافری میکنند و نقش طغ و طراز آن جامه ایتم عمل و مقرر است که نفع متبرکات بیاعت افعالی که موجب خیر و برکت باشند ادا کرده شوند در انتقام نیز جابے متبرک که نام نهاده شود و بدان نام متبرک که شهر گرد و خوشنودی و رضامندی مجبور بر حق و دان است چنانچه در حدیث آمده که یک کوه بکوه دیگر ندا میکند و آواز میدهد بل مرکب احد ذکر الله تعالی ای فلان کوه رفت کسی بر شما که اذکر خدا میگرد یعنی صاحب دله بر شما که ذکر و چون جواب میگوید نفسم یعنی رفت بر من صاحب دلی پس آن کوه باین کوه مرور کرده بران کوه اناهل

دل هست و پس بشارت میدهد او را و مر جاسیگوید که تو مقبول هستی که بشا اهل دل گذر کرد و یا
 خانه کعبه که بیت الله است که مقام اعمال پسندیده حق است و خلق الله را مورد بطواف آن
 از راه دور و روی آیند و در عرفات حاضر میشوند که حج موقوف بر حاضر شدن در عرفات است و پس
 از آن در مقام مناجای آیند و پس از آن در مکه و همه جا را سنا سک حج که تعیین است در عمل آنرا مثلاً و نصبا
 جماعت سه اند یعنی لیکن نفر جماعت منعقد گردان این انصاب ابتدا است و انتها جماعت را حدی ندارد
 که لک یا بیستند هر قدر که مردم در جماعت بکثرت میباشند همچنان همراه آنها ملایک هم بکثرت
 میباشند ثواب زیاده شده میروند نماز در هر روز پنج وقت میباشند خواه در مسجد خواه در حضر خواه در سفر
 خواه در اسرار خواه در جماعات خواه در بر باری باشد از پنج وقت زیاده نیست و از آن کم نیست
 خواهد با تنبهار سفر از پاره بکثرت و بر کثرت تخفیف یا بر اوقات نماز پنجه روز حج در تمام عمر یکبار است
 از هر طرف جوق جوق می آیند و احرام می بندند و بجای مخصوصه بوقت مخصوصه یک زمان استاده
 میباشند و بر این امتثال بر حجاج رحمت خدا نازل میشود زیرا که ملکوت نازل میکند خواندن یک
 کلمه را ثواب یک لک میباشد و می یابند پس ثابت شد که بعضی لزوم برکت مکانیه باشد
 چنانچه عرفات در محرم محترم و کعبه الله و همچنین بعضی لزوم برکت زمانیه میباشد چنانچه ماه مبارک
 رمضان و روز عاشورا و روز عید و روز عرفه و روز جمعه و شب برات و شب قدر و اینها را لزوم برکت
 زمانیه است و حضرت مصنف قصیده رضی الله عنه می فرماید که وقت موجود من هم موجب برکت است
 و روشن گشت روز زندگی من و وقت حیات من و مزین و زمینده گردید زمان من از عشق و عبادت
 من و یاران من مانند طراز جامه نقش و خضر میکند می نازد و وقت موجود از موجودی ارباب
 معرفت که همگی بایان من اند عموماً و همچو طراز جامه و طمع سلاطین که بران جامه فاخره می باشد از موجودی
 عشق با کمال بامشوق و معبود لایزال که این طراز و تیجان بر سر غلست شامان زیاده تر زینت

سید هد مانند حله مذہب و تجلی دازین مراد و اشارۃ اذ انوار و برکت اولیاد اللہ کہ نجوم ذلالت اند
 چونکہ فراق حجاب سخت ترین فراقهاست عاشق و لایم در فراق وطن است زیرا کہ وصال لایق
 مرتبہ محبوبی است و فراق در حیز مرتبہ عاشقی و از آنست کہ معشوق ہموار و در مقام فاز است و عاشق
 ہمیشہ در سوز و گداز است معشوق ہمیشہ در اوج تفرز و کہ باہست و عاشق ہمیشہ بر خاک غاری بدر و بلات
 ولیکن اینجا سری است بنایت لطیف و آن آنست کہ گاہے می باشد کہ صفات عاشق و معشوق
 فانی شود و محو گردد و باوصاف معشوق باقی شود اگر عاشقی را گاہے وصال جمال نماید در نیال تواند بود
 حاصل کلام آنست ما دام کہ عاشق است در بوتہ فراق است گذارش لازم حال عاشقی است چنانچہ
 در مناقب غوثیہ منقول است کہ چون حضرت غوث پاک در ایامیکہ در وطن ہالوت خود گیرالو دند
 روزی در صحن دولتخانہ بودند و آواز مالت غیب در گوش حق نبوش آنجناب رسید کہ اسے
 سید العقبہ دراز دو مقام کہ عاشقی و معشوقی است کدام را بتو ازین دو عطا نمایم دولیت این ندای غیب
 و صدائے لاریب بگوش حق نبوش شنیدند بار دوم این واقعہ را بحضور والدہ صاحبہ ماجدہ
 مکرمہ ام الخیر فاطمہ را اظہار نمود والدہ صاحبہ ماجدہ در جواب فرمودند ای فرزند دلبد کنون اگر بار دیگر
 این ندای بنوی عرض نمائی کہ تمام معشوقیت و محبوبیت محبت شود و آنحضرت فرمودند اسے مادر
 صداقت اثر بنجابت گہر مرا چ اختیار است کہ بگویم چندین دچنان بجز رضا و تسلیم حضرت والدہ ماجدہ
 ازین کلام خیلہ خوش و خرم شدند و فرمودند قریب است کہ جناب تقدس و تعالیٰ این ہر دو مقام
 ترا عطا نماید ناگاہ از حضرت الجل کبریا حکم شد یا عبد القادر این ہر دو مقام معشوقی و محبوبی
 بتو ادا ایم مبارک و یعنی عاشق و معشوق ما با د آخر الامر ہجیان شد و خبر دادند شاہ گفتند بود
 سخیۃ الاولیاد و ابوال وادتا و مر شیخ سید العقبہ در را وقتی کہ حاضر می شدند نزد وی میگفتند
 السلام علیک یا مالک الزمان و یا امام المکان و یا قایماً بامر اللہ و یا وارث کتاب اللہ

ویانا نب رسول الله یا من السماء والارض ما نکتده واهل وقتہ کلهم عاملتہ یا من
 یانزل المطر ید عوته وید الضرع بیکتہ رضی الله عنه این کلمات اشارت است بر تشریف
 کبری و فرویت علیا و ثابت شد کہ وقتی مبارک از عین وقتیت خود باشد و وقتی دیگر از غیر خود چنانچه
 اصناف غیر آنوقت کرده آید اگر مبارک باشد مبارکتر گردد چنانچه در حدیث صحیح آمده است از ابن
 عباس رضی الله عنہما سئل ما خیر الايام وما خیر الشهور وما خیر الاعمال فقال رضی الله عنه
 خیر الايام یوم الجمعة وخیر الشهور شهر رمضان وخیر الاعمال الصلوة الخمس لوقتها
 فمضى على ذلك ثلث ايام فبلغ علیا رضی الله عنه ان ابن عباس سئل عن ذلك فاجاب
 بکذا فقال علی رضی الله عنه لو سئل العلماء والحکماء والفقهاء من المشرق والمغرب
 لما الجابوا بمثل ما اجاب به ابن عباس الا انی اقول ان خیر الاعمال ما یقبل الله تعالى منک
 وخیر الشهور ما تتوب فیه الى الله تعالى مومنا بالله منبهات وچنانچه گاه است از وقت امید
 گرفته میشود و آرزو کرده آید و اگر آن آرزو از عبادات باشد و بر عبادات دیگر اجر زیاده مثبت است
 در این آرزو از زیاده اجر مرادات چون دعا بمحل اجابت و مقصود بمحل خضوب و تیر بر طرف و قرب
 از نزدیک و دوری دوری از نزدیک میسر گردد و حاصل آید چنان که آرزوئی غلیظه اول و مقبول بارگاه
 ازل حضرت عتیق و جائے نشین سجاده تحقیق جناب ابابکر صدیق رضی الله عنه کرده است و بمحل
 اجابت رسیده و حدیث برین دل است قال ابابکر الصديق رضی الله عنه حبیب الی من
 الدنیا ثلث النظر الی وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم وافتاق مالی علی رسول الله
 صلی الله علیه وسلم وان یکون ان نبی تحت رسول الله صلی الله علیه وسلم منبهات
 و در حدیث صحیح دیگر جا آمده است قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم صدق المحبۃ و ثلث
 خصال الاول ان یتحاشر کلام حبیبہ علی کلام غیرہ والثانی ان یجتار رضی حبیبہ علی رضا

خایه و الثالث یقدم امر حبیبه علی امر خایه - انتهى کیف لاشیان است بشان خلیفه
 اول که این مأمول در عین حصول درآمد و این دلیل و برهان است بر دعوی صدق شان و محبت
 و عشق آن که بر نسبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم داشت محبت بهین است و در تفسیر احسن لقصص
 طامعین هر وی میفرماید بدانکه اهل حب را در محبت سخنان بسیار است و لطایف بشمار و در تشریف
 محبت چنین گفته اند محبت آنست که هر چه بتو منسوب باشد از ظاهرها و باطن و صورت و معنی در دنیا و بقا
 همه را عجب و تعجب لم داری و هیچ چیز از خود بر آس خود نگذاری شیخ ابوالخیر بنیانی رحمه الله علیه گفته است
 که جب و در حرف است حا و با ح ا تعلق بر ح دارد و با ب بدن یعنی هر که دعوی محبت الهی کند می باید که
 از روح بدن دست بشوید سخن از جان تن نگوید و فرود

این منم نه منم اگر منی توئی	در در بر من پیر منی مهت توئی
در راه غمت مران تن مانند جان	در زانکه مرا جان و تن است توئی

و بعضی در تشریف محبت چنین گفته اند محبت آنست که تمام بذات و صفات خود محو شوی تا
 محبوب بذات خود قایم مقام تو باشد تا هر گاه که از خود لصبب جوئی و ادرا یا بی و از خود اثر نه بینی
 شیخ منصور حلاج گفته حقیقت محبت آنست که تمامی از صفات خود فانی شوی و متصف با صفات محبوب
 خود باقی عارفی گفت حقیقت محبت وقتی است و بد که دل از هیچ کدورات نفسانی پاک گردد و چون
 سلطان محبت الهی در دل بنده نزول کند محبت غیر را در آن دل جا نماند زیرا که محبت آتش است
 سوزنده در صم کانون دل بنده فروزنده چون شعلات غیریت بر افروزد هر چه جز خود است یلبد آید
 بسوزد - بلیت

عشق تو آتش است جان میسوزد	وز جان که بر پرداخت جهان میسوزد
این طرند نگر که چون بگویم ناست	از بهیت آن کام و زبان میسوزد

نقل سنت که موسی علیه السلام مناجات میرفت مردی را بر سر راه نشسته بود چون موسی علیه السلام را دید تحت بجا آورد و گفت ای موسی میدانم که مناجات میروی حاجتی از ملک تعالی برائے من در خواست نمائی گفت نعم گفت حاجت چیست گفت آنکه از محبت خود یک ذره در کاس من کند و قطره از آن شراب در کاسم چکاند بعد از آنکه موسی علیه السلام از مناجات فارغ شد در ویش را فراموش کرده بود حق تعالی فرمود حاجت آن در ویش را چرا عرض نکردی گفت خداوند عالم تری فرمود یا موسی همان ساعت که او تر گفت حاجتش را روا کردیم موسی علیه السلام باز گشت چون بمنزل آن در ویش رسید او را آنجا ندید گفت الهی آن در ویش کجا رفت فرمود از تو بگریخت گفت الهی با خلق التیام میزد گفت سیکه با خالق بیامیزد حاجت خلق چیست گفت الهی آرزوهای دارم او را این نمائی تا به بیمم فرمود بر سر آن کوه بروی موسی علیه السلام بر آن کوه برآمد دید که آن بپاره خود را از کوه انداخت و بر هر سنگی پاره از او ریخته و از هر پاره کلمه الله الله بر می آید موسی علیه السلام گفت الهی بادوستان خود چنین معامله میکنی تا بادشمنان چه کنی خطاب آمد که یا موسی اگر از محبت خود ذره چنانچه در کاسم جانش انداختم بر کوه های عالم نهم همه کوه ها را پاره پاره میشوند و طاقت نیارند از این بار

ای ز یک تابش تو کوه احد پاره شود	چه عجب مشت گلے عاشق بپاره شود
عزم سفر و در و جان می نهیش بندگان	بگسلد بند ترا عاقبت آواره شود
چون بجوی از عقبش دامن جملش کشی	آتش سوزنده ترا لطف و کرم پاره شود

آنکه خطاب آمد یا موسی اگر چه روینا با وی این کردم اما نظر کن تا در منزل بهشت مشاهد نمائی موسی علیه السلام نظر کرد و قبه دید از یک دانه مر وید فرمود منزل وی این است و من نیز نبات و ابراهیم بیت

اگر مایع نباشد نه بر نیارند عقبی	چون تو دارم همه دارم و گرم هیچ ندارم
----------------------------------	--------------------------------------

سکه همه ارباب شریعت و طریقت که محبت در همه شایع عزیز است و قاعده کلیه است عزیز را در دل عزیز

جائے دہ چنانچہ سابقہ ذکر آن گزشتہ و تفسیر آیہ اکومی متواہ عموماً و دوستان خدا عزوجل
را نام خدا کے عزوجل از ہمہ اعزاز است بدو محبت میگردد و از او دل خود جائے میدهند کہ وسیع
است کہ وسعت دل را بیان نتوانم کہ کہ خالق دل وسعت آن میداند شمه از آن نیست کہ
ملازمین و تفسیر احسن لقصص در ذیل آید کہ یہ قولہ تعالیٰ قد شغفنا حباً می آرد۔ بدانکہ در شغاف
بزرگان را اختلاف است نزد اہل کمال و ارباب عرفان شغاف یک طور است از اطوار دل و
دل را برائے او ہفت طور اثبات کردہ اند زیرا کہ دل بر مثال آسمان است و تن بر مثال زمین کہ
آفتاب روح از آسمان دل بر زمین قابلیت می تا بدو آن را بنوریات نور میدارد و همچنان کہ زمین
را ہفت تعلیم است و آسمان را ہفت طبقہ قالب را نیز ہفت عضو است چون ہفت تعلیم زمین
دل را نیز ہفت طور است مناسب ہفت طبقہ آسمان و چنانکہ ہفت تعلیم زمین بہر تعلیمی خاصیتی پیدا
دارد و نوعی از اجناس پیدا شود کہ در دیگر تعلیم همچنان نباشد از ان ہر عضو علیحدہ کاری آید کہ از عضو
دیگر نیاید و همچنانکہ ہر طبقہ از آسمان محل کوکبی است سیارہ و چمن ہر طور از اطوار دل معدن
گوہر و دیگر است الناس معادن کما حداد الذہب والفضہ۔ طور اول را صدر گویند و آن
معدن گوہر اسلام است کہ امن شرح اللہ صدقہ لا اسلام ثم فروع علی نور حق درجہ۔ و اگر
عبادۃ باللہ متہذا از نور اسلام در گذرد معدن ظلم و ستم گردد و من شرح بالکفر صدرا و جامع ساوین
شیطانی صدر است و صدر بر مثال پوست است مردل را در درون دل و ساوین را راہ نیست
زیرا کہ دل حریم حق است جل و علایک چکس را در حریم خود راہ ندہد۔ رباعی

مرا در دل بغیر از دوست چیزی در نمیگنجد	سزا بخدا سلطان کسی را دیگر نیگنجد
درون قصر دل دارم کی شاہی کہ گاہی	ز دل بیرون زند جیمہ بہر بھر نیگنجد
و حفظناہا من کل شیطان رجیم و آسمان کہ حریم الایکہ است شیطان را در وسعہ را نیست	

دل خاصه هم ایزدی است حق سبحانه و تعالی شیطان لعین را چگونه و روی راه و دهان عباد کبیر
 لاک علیه هم سلطان در نفحات الملائک که حضرت غوث رضی الله عنه در بدایت حال سیاحت
 میکردند شخصی پیش ایشان آمد و راه گزینی شناختند بحضرت غوث گفته که صحبت میداری گفتند البته
 گفت بشرط آنکه مخالفت کنی گفتند انشاء الله علم گفت اینجا باش تا من بیایم پس رفت تا یک سال
 نیا مد بعد یک سال آمده ساعتی بنشست گفت از اینجا زوی تا من بیایم یک سال دیگر نیا مد تا سه
 سال همچنین ساخت پس باز آمد با خود نان و شیر آورد و گفت من خضم مرا فرمودند که با تو طعام خورم
 با هم دیگر طعام خوردند و در بعد آورد آمدند یکم از ایشان رضی الله عنه پرسید که درین مدت سه سال
 از کجا میخورد و قوت خود میگرد و در جواب گفتند که از آن چیزها که انداخته شده است بر زمین میخورد
 و نفس من ظاهر شد بصورتی و قضرع میکرد بسوی من در آنچه میخواست دگانه جنگ میکرد و حق سبحانه
 تعالی بمن ناصر میشد و بعد از آن می آمدند و من شیاطین بصورت مختلفه و صفهای بستند پیاده و سوار و
 با انواع سلاح کارزار میکردند به شهب نار و بعد از آن در خاطر من تسکینی و ثباتی پیدا میشد و آوازی
 می شنیدم که بایست یا عبد القادر ترا تا سید کردم بنصرت خود پس آن همه میگریختند و در عین یسا
 غائب میشدند و گاهی می آمدند یکی از ایشان تنه مرا می رسانید و میگفت از اینجا برو و الا ترا چنین
 و چنان خواهد کرد من طلبا میخرم بروی و راه و احوال کلا فقه الا بالله العلی العظیم
 میخواندم و بعد از آن میگریخت و میسوخت و شیطان را دور از خود شسته دیدم که گریه میکرد
 و خاک بر سر خود میریخت - رباعی

ناشدی از شاه گیلان بخوبی آیتی	خطبه حست ملک هر روز در بر میگند
ورزدی آتش بکفر و کافری مصیت	هر دم اندست تو شیطان خاک بر میگند

و شیطان آواز داد و ایلا میکرد و میگفت بتحقیق نوید شدم از تو یا عبد القادر پس با او گفتم

ای لعین برومی ترسم از تو گفت این جواب تو از همه سختی سخت تر است بر من پس دامهای
 بسیار و تخيلات بیشمار ظاهر میشوند و کشف می شده به من اشپاکا تیر که متصل بودند بعد از آن
 تا یک سال در امور او متوجه میشدم و آن همه از من منقطع شد و تا یک سال دیگر متوجه شدم خواستهای او
 و هر چه بود نیز جدا شد و تا یک سال دیگر در دها و هوای نفس دور نمودم و نفس را کستم و شیطان مخدول
 بایوس شد و گر بخت و من تنها ماندم و وجود من باقی ماند پس در آدم بسوئے باب شکر و بعد از آن
 بسوئے باب تسلیم و بعد از آن بسوئے باب فناء و بعد از آن بسوئے باب قرب و بعد از آن بسوئے
 مشاهده پس در دے فراحت یافتیم بعد از آن مرابوئے باب فقر کشیدند و آن حالی
 بود چون در آدم هر چه ترک کرده بودم بنگی در آن موجود بود و یافتیم بعد از آن برائے من گنج اگر کشند
 و بشوکت و عظمت نواختند و غلغلی که طرازش از دربار عزت بود بر من راستند و حاجی از کمال و رفعت
 برفق من نهادند متضمن اشارت میفرمایند بیت

کسانی خلعت بطراز عزت	و تو جانی بتجان الکمال
والحمد لله على ذلك - ای درویش زینبایوسف علیه السلام را دوست داشت سی صد و شصت خلعت هر روز بخلعتی زینتش زیب بپوش کرد و حق تعالی همچنین بنده کامل و مکمل را دوست داشت هر روزی سیصد و شصت نظر غایتش کردی زویر و زینت داده بهر جلوه خلعت نظر عشق و محبت کرد و همچنین ویرا خاص نظر اراه قرار داد - رباعی	
نارسیده نظر سے از تو بسوی دل من دل بریان بس کویتو آیم که مگر اگر چه بگر بخت ز دام تو دے باز آید	صد در فیض کشاد دست بسوی دل من سگ کویتو کنیل بسوی دل من بشکج سر زلف تو بسوی دل من
طو رووم را طو قلب خوانند و آن معنی ایمانست اولئك کتب فی قلوبهم الا لیمان	

و محل نور عقل است لهنم قلوب لا یفقهون بها - طور سیوم را طور شفاف است و آن
 مدد من محبت و شفقت است بر خلق و محبت خلق از شفاف در گذر و قد شغفها حیا -
 طور چهارم را طور فوا گویند که معدن مشاهده و محل ویت اما کذب الفواد ما را می
 طرحیم را طور حبه القلب گویند که معدن محبت حضرت الوهیت است و این دل فاضل است
 که محبت هیچ مخلوقی را در وی گنجایش نیست طور ششم را طور سواد گویند که معدن مکا شفا
 نبی و علوم لدنی است چنانچه امام خمینی در محبت الاسرار آورده است و قد اخبرنا الفقیه الاصل
 عبد الاحد ابن الشیخ العارف ابی المجد عبد الصمد عن عبد الکریم بن حسن بن محمد
 القولیشی التمیمی البغدادی الا زحی الشافعی القاهری بها سنة احدى و سبعین و ستمائة
 قال اخبرنا قاضی القضاة ابو صالح نصر بن الامام عبد الرزاق و الشیخ ابو الحسن علی بن
 سلیمان الحنابلة بغدادی سنة ثلاثین و ستمائة قال ابی اخبرنا الشیخ الحافظ طاهر
 ابو بکر عبد الرزاق ابن شیع الاسلام محی الدین عبد القادر الجیلانی ببغدا بمدرسته
 بیاب الاربعة سنة ستمائة و الشیخ الامام ابو البقا عبد الله بن الحسین العسکری
 الفقیه النحوی الغیری ببغدا سنة ثلاث و ستمائة و قال ابو صالح اخبرنا ابی عبد
 محمد الرزاق و عمای عبد الوهاب و ابراهیم ببغدا سنة ثمان و ثمانین و خمس مائة
 و قال ابو الحسن العزلی الکیانی و البزار ببغدا سنة احدى و تسعین و خمس مائة قالوا
 حضرنا عند الشیخ محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه بمنزله بمدرسته باب
 الاربعة سنة سبع و خمسين و هو یأکل تیناً فترک الاکل و سها سهوة
 طويلة ثم قال قد فتح الله قلبی الآن سبعون باباً من العلم اللدنی سبعة کل واحد
 منها کسفة ما بین السماء و الارض ثم تکلّم فی معارف اهل الخضر کلاماً طویلاً

اند هشی له الحاضرون وقلنا ما نظن ان احد یستكمل مثل هذا الكلام من بعد الشیخ
 رضی الله عنه + وفيه ايضا قال الشیخ القدوة ابو الحسن علی بن الهیثم ما رايت
 احدا من اهل ذمائی اکثر کرامات من الشیخ محی الدین وکان لا یشتاء احدا ان یرى
 کرامته فی ای وقت شاء الا اراها وکانت الخارقة تظهر احيانا فامنه واحيا فانیه ۱۲-
 وطور سدید این بنی حکایت وگنجینه سراسر الهی و محل علم اسماء لبقوله تعالی وعلما کلام الاسماء علیها
 انت که النوع علوم از وی کشف شوند که نلکه ازان محرمند طویر هفت طویر هجده القلوب گویند
 و آن معدن ظهور تجلیات اوصاف الوهیت تمام در به سجلی کند از آنات مرض فی قلوبهم
 مرض نگا دارد و نشان دلی انت که هر یک ازین اطوار حق عبودیت یبازند و خاصیت معانی که
 در ایشان موعود است مخصوص گردند یعنی روئے از همه مخلوقات بگردانند و از نعمات و نیر و نور
 افزوید اعراض کرده بگی دجوه توجه کلی بحجاب قدس خدا ندی نمایند جل جلاله و عم نواله و درین بیت
 اضحی الزمان کحلہ الی آخره حضرت شیخ از زیور و طراز حله که از عالی مقامات و مراتب علویة
 مجدیة قادر به خود خبر میدهند و آن خبر متضمن شکر است بحق سبحانه و تعالی که جلوه زمان و رونق دوران
 جهان در روشنی وجودت گردش گردون جهان اند و دوستان خدمت که دل آنها بنور خورشید
 هدایت و معرفت و ذائقه عشق و محبت نقش متجلی است مثل جامه پارچه ابریشم نقش مطلا ریش
 و من بر آن پارچه مثل طراز مذہب بهم و جمله اولیاء الله همیشه خواستگار عشق محبت میباشند و از نور
 منان مرابط و عنایت خود محبوب قرار داد و مراکبات و مراتب جام وصال بنوشانید که از بیت
 مطلع قصیده غریبه نظر است سقانی الحب الکرم و من بر عطیه الیه این نعمتها شکویم ذلک فضل الله یؤتی
 من یشاء و یمیر ما یند

بیت یازدهم

ابدل علی افق الصلوات تعزیک

افلت شمس اولین و شمسنا

یعنی غروب شد آفتابِ ہائی ولایت متقدمین و آفتاب ولایت نبوت ہمیشہ بر کنار آسمان علو
 طالع است کہ غروب نکند۔ و ظاہر است کہ از وقت وجود ابوالبشر آدم صلی اللہ علی نبینا وعلیہ السلام
 آفتاب توحید و ہدایت و ہاشاب نبوت و رسالت روشن شدہ تا شیت پیغمبر علی نبینا وعلیہ السلام
 و از آنوقت تا وقت شیب علی نبینا وعلیہ السلام و از آنوقت تا وقت لوح علیہ السلام و از آنوقت
 تا حضرت ابراہیم خلیل الرحمن علی نبینا وعلیہ السلام و از آنوقت تا وقت موسیٰ کلیم اللہ علی نبینا وعلیہ السلام
 و از آنوقت تا وقت عیسیٰ روح اللہ علی نبینا وعلیہ السلام از بعد وفات آدم علیہ السلام تا وقت عیسیٰ علیہ السلام
 برابر از یک بنی تا زمان رسول دیگر ہدایت و توحید موجود نہاں بلکہ بعد ہر یکے ازین انبیا وعلیہم السلام
 مدتے قلیل دور اسلام و روشنی توحید رسالت میماند بعد از ان بترک ضلالت جہالت نور
 اسلام منطفی گردید نام و نشان نمی ماند علی الخصوص بعد مرافعت عیسیٰ علیہ السلام بر آسمان ظلمت جہالت
 مطلق رویداد گویا آفتاب ہدایت غروب شد اما چون زمان فیض نشان وجود سید المرسلین
 بعثت امام المتقین خاتم النبیین درآمد و آفتاب اسلام طلوع کرد و تجلی گردید و اسلام با طراف
 و اکناف امصار و بلاد و سحر و بر و پھل و سخت منتشر شد و آن زمان کہ نبوت سابقین و آفتاب
 رسالت غروب کرد و زوال پذیرفتہ ظلمت و ضلالت و جہالت عالمگیر شدہ بود و منقلب بکلی گردید
 و تمام عالم بوجہ ظہور سردار عالم متور گردید و در مرتبہ محبوبیت بہ بہا۔ و نور۔ و شرف۔ و قوت۔
 و شجاعت و وقار و ہیبت۔ و عزت۔ و ہمت۔ و زہد۔ و عبادت۔ و حوض و کوثر۔ و شفاعت
 کبریٰ۔ و سالہ۔ و اجابت۔ و قبول۔ و دعوت۔ و قرآن۔ و قبلہ۔ و امارت۔ و دیانت۔
 و ریاست۔ و ایمان۔ و فضل۔ و لطف۔ و احسان۔ و ناکہ۔ و تاج۔ و سیف۔ و تفضیل۔ و فرس
 و نجیب۔ و رضا۔ و صبر۔ و شکر۔ و قناعت۔ و صبر۔ و ذکر۔ و جزای ادنی۔ و کائنات و
 ولایے حمد۔ و حوض مورد۔ و مقام محمود۔ و محضر مشہود۔ و دار السلام۔ و قباب۔ و خیام۔

دارالوج کرام - دولدان دخدام - ورفعت تام - ونب شریف - وحسب منیف - وقرۃ مبارک
 و شجرۃ راسخہ - وعلو درجات - و زبان فصیح - و کلام صحیح - و حسن خلق منیف - و عادات بلج - و قلب
 حضور - و تن صبور - و کریم ظاہر - و شریف فاخر - و کف بدل وجود - و وصف کعب و سجود - و اقام شریعت
 و اعلام طریقت - و احکام حقیقت - و بلد محترم - و مسجد معظم - و حج - و احرام - و زمزم - و مقام -
 و نماز مکتوبہ - و زکوٰۃ مفروضہ - و روزہ ماہ رمضان - و خواندن قرآن - و جمعہ - و جماعات -
 و سماع - و طاعات - و امر معروف - و نہی منکر - و تہلیل - و تسبیح - و تکبیر - و تحمید - و تمجید - و علم و تاقا
 و شفاعت - و استغفار - و بزرگی - و مہتری - و مہر انگشتین - و سروری بر ہمہ انبیاء و از صد ہزار
 چندین نعمتہاے گوناگون مسرور و مخصوص گردانید - و قتی حضرت سید المرسلین خاتم النبیین
 در نابود شدن و معدوم گردیدن ادیان سابقہ از اسلام انبیاء و مرسلین و غرض پندار شمس اولین بخاطر
 مبارک تفکرمی نمود و دانہ ہائے مراد ایداشک از زرش شہلائے جمید یکجدا اگر خدا نخواستہ بنا
 اسلام و ایمان و عمارت توحید و توصیف مثل ادیان اولین نابود خواہد شد و نشان اہل اسلام و ایمان
 بر زمین نہ اندجہ باشد باز بنوع اہم سابقین زمان کفر و جہالت و آوان ظلمت عذارت و شرک و کفر
 عالم را میگیرد و چکنم و این غم داند و گران تر از ثقل کوبہ در نظر آدم حبیب غلگنی محبوب خود نہ پسند و باریک
 امین از حضرت رب العالمین نزول فرمود تسلی داد بقولہ لا تقطعوا من رحمۃ اللہ و بشارت داد بخانکہ
 آدم صغی اللہ علی نبینا و علیہ السلام در برداشتن امانت طول شد و طاقت و قوت خود ندید حکم تباری آدم
 کوتاہی مکن و خود را عاجز دیکم طاقت تصور نباید کرد و فرمود ای آدم الحمل صغیر و القوتہ منی - اما نحن نزلنا
 الذکر و انا لہ لحاظون و بقولہ تعالیٰ یا ایہا النبی حبک اللہ و من اتبعک من المؤمنین
 ای محبوب حق کلمہ دیطلبون رضائی و انا اطلب رضاک - بیت

حق رضاے تو یا رسول اللہ

جملہ عالم رضاے حق جوید

و این گیسوی مجزونی از بهر چیست خوف میکنی که همچو مل و اویان سابقه اسلام و شریعت تو بر هم خور و
محمود هم گردد و نیست و مطالبات کفر و شرک باز محیط عالم شود و انبیا و مرسلین ارضیه چون وصال
یافتند در پس شان هیچ مجدی نبود تا تکلیف اسلام و احکام شریعت آنها میگردید و خبر بود که نام شان
شریعت شان باقی نماند مثل آتش غروب شد و با تو دباست تو این مسالک که با انبیا و امام شان
واقع شد در دور تو بود و نخواهد آمد چون تو سرور انبیا و محبوب خدا هستی و امت تو خیر امم است
و ترا بشارت دادیم از آن بلند پایه افاضت نزلنا الذی کوننا له اطفالا ما زود آوریم ذکر را که مراد
از قرآن مجید و فرقان حیدر است و ما حافظ و نگهباننده او باشیم و چون ذکر حفظ فرمود که ما حافظ ذکر باشیم
معلوم شد که ما حفظ داریم و شاعین و عالمین و عالمین نیز همون حضرت حق است تا قیام قیامت علما
و فضلا و عارفین و کاملین که تلو ابنا معلوم ظاهری و باطنی و صوری و معنوی منور باشد در محاذات
وین متین با تئال و ادم و اسی خدا و رسول خدا صلی الله علیه و سلم غبار دل و کار خواهند بود و شب و روز
کار شان در حمایت شریعت اسلام خواهد بود و سعی وافر در باب دین و اسلام بکار برند هم از جهاد صغری و
هم از جهاد کبری اوقات خود را بر سر برند داری باری تعالی مدام شامل حال شان خواهد بود و نصرت تهنیتی
و تائید لایبی از سعی آنها منقطع نخواهد شد یا هم التبتی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین -
و آنچه که تدبیر عالم میبایست کرد بر ائمه تو همی که دم اذلا از من اتبعک من المؤمنین خلفاء
راشدین و اصحاب متوفین و تابعین تکمیل نیل شفیق و جان نثار بودند و اشاعت دین اسلام و
شهادت شدند و بعد از آن در زمان تابعین چهار چاه اجتهاد نمودند و درین کتب و تصحیح روایات احادیث
نیز جان نثار بودند همی مضمون احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم در فقه آوردند و انساب و راه خیات
خاشین و گنجایش فساد معنیدین بالکل مسدود ساختند و الا آن تقلید در ائمه اربعه از مدت یک هزار
و صد سال متعین و مستحکم گردید و چهار مصلی بگردید که گفته اند گسترده هستند و این وقت علم حدیث خواندن

فصلیت است از ان ضرورت نیست و نه اندک کسی را طاقت نیست که حکم از احادیث استنباط کند
یا حکم از قرآن شریف بر آرد و حاشا و کلا و اینچنین کردن که قرآن شریف از دل خود تفسیر کردن در وعید
من قسیر القرآن بر آید فلیتوبوا مقعدا من الناس داخل شدن است و این چنین کار را اندر بسیار
دو باب بیان که خارجی و قاضی القلوب هستند حالا از ان اجتهاد نیست بلکه زبان تقلید است و اجتهاد
ختم شد بر ائمّه اربعه و چهار مذہب متحکم و مستقر شد و بعد از یوم زمان اجتهاد دیگر
نماند و الا شروط اجتهاد در خود پیدا کند علم و تقوی و ورع و علم رجال و صلاحیت ماضی و حال و صداقت
و سماعت و حفاظت و کلام کس باشد و اجتهاد دوم نزدیک حاشا و کلا و این زبان تقلید است
اجتهاد و استنباط ختم شد قال الطحاوی فی حاشیة المختار فی کتاب الذبایع فعیس که
یا معشر المؤمنین اتباع الفرقة الناجية للسماة باهل السنة والجماعة فان نصر الله الله تعالى
وحفظه و تلقينهم في موافقتهم و خذلانه و سخطه و مقت في مخالفهم و هذا الطحاوی
قد اجتمعت اليوم في المذاهب الاربعية وهم الحنفیون و المالکیون و الشافعیون و الحنبلیون
و من كان خارجا من هذه المذاهب الاربعية في ذلك الزمان فهو من المذاهب الباطنية
الشیعة الضالة و الناس انتہی و قال فی تفسیر الاحمدی قد وقع الاجماع على ان لا اتباع
انما يوجد للائمة الاربعية انتہی و قال فی الاستبصار والنظائر تحت القاعدة الاولى ما خالف
لائمة الاربعية فهو مخالف للاجماع و ان كان فيه خلاف غيرهم فقد صرح فی التجويز
ان الاجماع قد انقذ على عدم العمل بمذہب مخالف للائمة الاربعية انتہی قال الضحی
لجلیل الفقیه المحدث الدہلوی شاه ولی الله فی عقد الجید اعلم ان الاحد بهذا المذہب
الاربعية مصلحة عظيمة و فی الاعراض عنها كلها مفسدة كبرى انتہی و تفسیر
کے یا را نذر که از دل خود چیزی را می زند آنچه که مفسدین متقدمین نوشته اند و متبر است

پس و خلافت نبوی ہجری تا ستمی سال بود از ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ شروع شدہ احضرت علی المرتضیٰ
خاتم الخلفاء ختم شد و از اوقت خلافت حضرت صفی بخلافت کبری بدل شد کہ جہاد الکبر است ہجری نہ
جناب علی المرتضیٰ خاتم الخلفاء است و در طریقت و ولایت نیز خلیفہ اولی است و پس از ان جناب
شیخ حسن بصری رضی اللہ عنہم خلافت یافت و این خلافت سینہ بسینہ جاری است و این فرمودہ است
در سہ نہ و اگرین محفوظ است و همچون ذکر و مذکور برائے و اگر حافظ است تا قیام قیامت از تکتب
مسائین محفوظ ماند الدینا و ما فیہا ستم قاتل الہ اسم اللہ و ثم ثم سینہ سینہ در طبقات حضرت صدوق علیہم رحمۃ
والنحیہ جاری است و در و از و زہ خانوادہ و چہارہ سلسلہ کہ این مشارب ارباب معرفت اند حضرت
قلب و غوث و ابدال و نقیبا و رقباء و ادنا و در حال الغیب و غیرہ کہ و اول این رسالہ مذکورند و حفاظ و قراء
و فقہا و مفسرین و محدثین بابر مان و لایل برائے محافظت شریعت و طریقت ظاہری و باطنی خون کج
خوردہ سبی بلخ بکار بردہ اشاعت اسلام بجا و اگر نمودہ اند و ہر زمانے و قوسے غوثی شے بر آید کہ مجدد
باشند و در افانہ افادہ مسترترین کما حقہ سبی نماید و بعضی از بعضی کامل و کامل تر نہ چنان کہ جناب شیخ سید
محمی الدین عبد الفتاد کہ دیگران مجددین بودند ایشان محی الدین شدہ نقل است از شیخ عمر کیانی
و شیخ عمر براز رحمۃ اللہ علیہم کہ پرسیدند از حضرت شیخ محی الدین رحمہ اللہ بعلقب آنحضرت محی الدین چه بود
فرمود کہ بار از سیاحت و سفر بازگشتہ آمدہ بودم در بجانب بغداد داشتم ناگاہ در راہ شخصے را دیدم
چون مریض تاجال و مرا تاض جانناہ باروی رنگ کاہ ردی بن آورد دیدم کہ چون نہال خشک سال
پرترہ پیش من در افتاد و گفت مرا بدست مرحمت بنشان و ازین چشمہ حیوان بر من رشتہ بنشان پس
من اورا بنشاندم و بر نفسی براندم و در ہمان دم چون شلخ نورستہ گل برگشت و گفت مرا
چی شناسی گفتم فی گفت من دین جہ تو ام کہ بدین حد رسیدہ بودم حق سبحانہ تعالیٰ مرا بتوزنہ گردانید
و تر اہر تیہ ولایت رسانید انت محی الدین من اللہ فرد۔

افادہ

عیشی از مرده تنے زندہ بدم میگردی	زنده شد از تو دل و دین بجایا کیجاست
اور اہم بجا گذاشتم روئے بجانب مسجد بغداد آوردم پابرہنہ بلو دم مردے نعلین پیش من آورد و گفت یا سیدی انت محی الدین من الدلب ازان در مسجد درآمد دگنا نماز بنیاز کردم چون سلام دادم مردم بمن هجوم کرده گرد آمدند - فرد -	
چون رسد فتح خداوندی ز اوج	خلق مے آید ز ہر سو فوج فوج
و ہنگی مردم بہمن لقب مرا خواندند حال آنکہ پیش ازین کسے مرا ازین لقب خوانندہ بود ابیات	
اسے از تو حیات دین آمد	مہر چار طریق بتو موید
ہر لحظہ کنی بیک عنایت	موہل بخدا بدان ہدایت
الحق کہ تراست حکم از غیب	از فات خدایے حق و لاریب
در عالم مطلق و مقید	داری قدمی درست چون جد
در راہ وصول استقامت	بافیض و صد و صد کہ است
و ایضاً نقل است از شیخ عمر کرمانی کہ مجلس حضرت شیخ محی الدین رضی اللہ عنہ عالی نمی بود از مردم یہود و نصاری و نشت مجلسی کہ اسلام نیاد و نداز قطع الطریق کہ توبہ نکردند از روافض کہ از عقیدہ باطل باز نمی آمدند وقتی سیرہ نفر از طاغوت نصار نے در خاطر خود قصد اسلام کردند و در مجلس عطا حاضر شدہ اسلام آوردند و بایمان مشرف شدند و گفتند ما از بلاد مغربیم خواستیم کہ اسلام آریم ہاتھے آواز دادا اورا ندیدم صرف آواز سے شنیدیم کہ میگفت ای طایفہ اہل فلاح در بغداد روید پیش شیخ محی الدین سید عبدالقادر اسلام آرید از برکت او اسلام در دہا کے شما چنان حکم میشود کہ باز تردد و وسواس پیدا نشود کہ او محی الدین است و بقولہ انا الجبیلی محی الدین آہمی و سید الاولیاء گردید و غوث محی الدین و سید محی الدین وغیرہ ہر اسمار متبرکہ شان در افادہ مریدین و مجاہدین و مجتہدین خلفائے شان و خلفای خلفائے شان و اباب و دیگر خاندان و خلفائے شان ثم و ثم	

تأقیام قیامت مجاهدین و مبارز علم یقین خواهند بود و این اسباب جنگی برائے اشاعت اسلام
 تا ظاهر و باطن آراسته شود و دو لپاکه سهم اهل اسلام منور خواهد شد پس تراوی محبوب من که دین
 شما تا قیام قیامت در امن و امان سلامت خواهد بود بهین است حسبک الله و من ابتغاک
 من المؤمنین و این آفتاب هدایت غروب نخواهد شد همیشه ترقی یافته بلندتر میگردد و شیخ عبدالرحمن
 طفسونجی میفرماید که جو شیخ سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه در ایام جوانی نزد شیخ تاج العارفین ابو الوفا
 می آمد و جناب شیخ عبدالرحمن برخواست برائے تعظیم وی و شیخ ابو الوفا میگفت هر که حاضر مجلس بود
 برخیزد برائے تعظیم ولی خدا و گفت روزی ای عبدالقادر هرگاه بیاید ترا حکومت و سلطنت قطیعت
 موعود یا و کن این پیر ضعیف را و حضرت شیخ دست حق پرست خود بر پیش مبارک خود برد و گرفت
 و فرمود از یاد تو بپوشد و وی در جواب گفت ای عبدالقادر هر خروسی که بانگ میکند بعد
 از آن ساکت میشود الا خروسی که او دماغ در آواز است سکوت لاحق او نیست و ازین اشارت
 بفضیض و کرامت جناب غوث پاک رضی الله عنه و جناب شیخ احمد سرمنندی مجددی نقش بندی حضرت
 علیه در مکتوبات خود مینویسند دوره امت که بجناب الکی موصول اند راهی است بقرب نبوت تعلق
 دارد و اصلان این راه بالا صاله انبیا اند و صحابه ایشان درین راه توسط و جیلول نیست و راهی است
 که بقرب ولایت تعلق دارد و اقطاب و اوتاد و بدلا و سایر اولیا بهین راه واصلند و راه سلوک عبارت
 ازین راه است بلکه جذبه متعارف نیز داخل بهین راه است و در اینجا است توسط و جیلولت پیشوائے
 این گروه حضرت امیر المؤمنین علی المرتضی رضی الله عنه اند و این مصنف قصیده برگزیده بایشان تعلق
 دارد و دین مقام گویا هر دو قدم قدم مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بفرق مبارک او است و حضرت
 فاطمه و امین رضی الله عنهم درین مقام شریک اند هر فضیله میرسد بتوسط ایشان میرسد زیرا که ایشان
 بر نقطه غنهای این راهند چون دوره ایشان تمام شد اول بحضرت امیر المؤمنین امام الحسن بعد از آن

بحضرت امام حسین رضی اللہ عنہما توفیق یافت بہمین ترتیب تا ائمہ شعا عشریہ و بعد از تجال این بزرگواران
ہر کرا فیض میرسد بتوسط ایشان رسید قطبا کائنات و غیرہ ششم و ششم تا زمان برکت نشان جناب
محبوب سجانی قطب ربانی شیخ سید عبد القادر جیلانی رسید این منصب بر ایشان مسلم و مستحکم
گشت و امین ائمہ مذکورین و حضرت شیخ بیچکس را بر این مرکز مشہود و تکیہ و ازینجا فرمودند فلک شمس
الادولین الکر مراد از شمس آفتاب ہدایت و ارشاد است۔ ایضاً جناب شیخ احمد سرحدی نقشبندی مجددی
در مکتوبات خود فرمودہ کہ تا قیام قیامت جملہ اقطاب نواب در زیر قدم مبارک حضرت شیخ سید عبدالقادر
جیلانی اندو باشند۔ ایضاً صاحب موصوف مجدد نقشبندی در دیگر مکتوب می نویسند کہ محبوب
سجانی قدس سرہ فرمودہ اند تا قیام قیامت آفتاب ولایت بر نام من داریم و قیام است و ہمہ اقطاب
زیر قدم مبارک اویند باشند مثل نواب و نائب شان خواهند بود و این منصب قطبیت بر نام جناب
شیخ مختوم است اصالتاً و موجود است نیابتاً ہر یکے را کہ بر نہ نقشبیت مشرف و متمراز گردان حضرت
محبوب سجانی سر بلندی این منصب می یابد ہمچنین تا قیام قیامت منصب ولایت و قطبیت
بر اجازت شان محصور و منصب و عزل بدیشان مستحکم و موفور است انتہی نقل است کہ روزے
حضرت ولی بزرگتر محمد عجبکی قدس اللہ تعالیٰ سرہ فرمود در مجلس خود کہ ہر طرق اہل اللہ چہار وہ پیر حضرت
علیہم بے آمیزش فیض جناب محبوب سجانی شیخ عبدالقادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ ہر چو طعام بے مکاتیب
و فیض آنحضرت در آنہا ہر چو نمک در طعام نمکین و ہر چو شہد و نبات در طعام شیرین است یعنی ہمہ را
کمال و جمال بفیض اوست۔ و نقل کردہ شدہ است از شیخ قدوہ کروی ماجدی رحمۃ اللہ علیہ کہ میگفت
شیخ عبدالقادر جیلانی امام اہل طریقت است و شیخ شیوخ امام ماست درین عصر و بنور دے طلب
روشنی میکنند اہل قلوب را احوال خود و بجمتہ و سریت وی واسع می شود اسرار حقایق و معارف
ایشان و نور وی روشن است از نور نبوی و بان قوت وی است و بجمتہ مستہمست از اہل نبوی

و بوی قیام اوست و بروی اعتماد او و الحمد لله اولاد اخراست بهیچ تحقیق ظاهر شد آنچه نقل کردیم
 ما از اخبار و آثار شایعین علیهم السلام که الله تعالی در شان اولیاء الله لفظ نبویه آورد و فرمود الا ان اولیاء
 الله کما خفف علیهم و کما هم یخففون و از انبیا و اولیا و عمو و مادر حضرت جناب محمد رسول الله صلی
 الله علیه و سلم خصوصاً توسل استقامت و استمداد جایز است کما ثبت بالنص در سوره یوسف
 اذ کونی عند ربک استمداد کرد یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام از جلیس محبوب خود و قوله تعالی
 من الی الوطی ان الی یکم قوه او اوی الی رکن شد دید - ای کاش مرا قوه و طاقت بمقابل این قوم
 می بود مثلاً میگردم یا رکن شدیدی می بود که بوی پناه می بردم و در از مغز اینها می برآردم و قوله تعالی
 من ذی القرنین اعینونی بقوه و قصه اصحاب قیم که علمای خود وسیله آورده از غار غلاس
 شدند در شکوه و رباب استقامت و فصل ثالث و عمر رضی الله عنهما عن النبی ان عمر بن الخطاب
 کان اذا حطوا استسقى بالعباس بن عبد المطلب فقال اللهم ان اکتنا نوسل الیک
 بنینا فنتسقینا و انا نوسل الیک بعث نبینا فاسقنا فیسقوا و اده العجاری - روایت
 کرد انس بن مالک رضی الله عنه تحقیق عمر بن الخطاب عادت بود چنین که چون خشک سالی و قحط می شد
 طلب باران بوسالت عباس بن عبد المطلب میکرد و پیونگفت بار خدایا تا تو سل کردیم بسوی تو از پیغمبر
 خود پس ما را سیراب و تر و تازه میکردی و ما این وقت تو سل میکنیم بسوی تو بعثت نبی خود صلی الله
 علیه و سلم پس ما را سیراب کن پس سیراب و تر و تازه کرده میشد این قدر باران می بارید روایت کرد
 سکر بخاری که خوب بیرون شد و در تفسیر عریس البیان زیر آیت ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون -
 قال بعضهم هو الذی بسط الارض و جعل فیها اوقاداً من اولیائه و سادۃ من
 عبیده فالیه هم الملقاء و بهم الغیاء فمن ضرب فی الارض یقصد هم فاز و نجاه من
 کما کان سعیده لخصیرهم خیر و خیر - گفت بعضی از محققان آنچه ای که کشاده کرد زمین و پیدا کرد

بر آن اوتاد زمین یعنی میخ های برائے درستی زمین از دوستان خود سرداران و بزرگان از بندگان
خود پس بسوی آنهاست جائی پناه و پناہست فرایوسی بحصول مطالب پس ہر کسی کہ فتن
یہ زمین و قصد کرد رفتن زیارت اینہا پس فایز شد بحصول مقاصد و نجات یافت از ہم و غم و سیکہ
بودہی او برائے غیر دوستان خداست خار و خجل گشت انتہی و در تفسیر فتح الغیر زیر آیت و ایاک
ہست تعین نوشتہ است کہ در اینجا باید فہمید کہ استعانت از غیر یوحیی کہ اعتماد و استقلال
غیر باشد و اورا منظر ہر عون الہی نداند حرام است و اگر اتفاقی محض بجانب حق است و
اورا یکے از مظاہر عون الہی دانستہ و نظر بکارخانہ اسباب و حکمت او تعالی در آن نمودہ بغیر استعانت
ظاہری نماید و در از عرفان نخواہد بود و در شیع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت
بغیر کردہ اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکہ استعانت بحضرت حق است لا غیر انتہی
و الاضاً در تفسیر فتح الغیر زیر آیت و العزم اذا التقتینیند بعضی از خواص اولیاء اللہ رکاکہ
جاریہ تکمیل و ارشاد بہی نوع خود گردانیدہ اند درین حالت ہم بقصر در دنیا دادہ و استغراق آنها
بجہت کمال و سمت مدارک آنها مانع توجہ باین سمت نیگردد و اویسیان تحصیل کمالات الہی
از آنها مے نمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات از آنها میطلبند و مے یابند و زبان حال
آنها در آن وقت مترنم باین مقالات است مصرع من ایم بجان گرفتو آلی بتن - انتہی شاید کہ دباغیہ جیب
میدانند کہ الطاف غوث سوائے اللہ تعالی بر کسے غیر خدا جایز و صحیح نباشد نسبت متناہ بسوی غیر خدا
اگرچہ مجازاً باشد بنا علیہ این را شرک و کفر میدانستہ باشند این ظن ظن باطل پیش فاضل است
نمی بینند بسوی حدیث ابن عمر بروایت البخاری سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
یقول ان الشمس لمد لودحتی یبلغ العرق نصف الاذن فینما کن ذلک فاستغاثوا
بآدم علیہ السلام یعنی روایت میکند ابن عمر کہ شنیدم کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود کہ

بتحقیق آفتاب نزدیک باشد تا اینکه سیر در عرق مردم بنیفت گوش پس در همین حالت سختی و
 تکالیف و خوف پس استغاثه کنند مغیرا و بر آرد بسوسے اوم علیه السلام که ابو البشر است نهی
 و نهی بنید بسوسے حدیث زید بن اسلم عند الحکیم الترمذی فی النوادر الاصولی قال ان
 الاشعرئین اباموسی و ابن عامر و ابامالک فی نفر لها جردا و قد مواعلی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و قد ارسلوا من الزاد فارسلوا قاصدا هم الی النبی صلی الله علیه و اله
 و سلم لیسئلوه فلما استغنی الیه سمعه یقرء و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها فقال
 الرجل ما الاشعریون باهوان علی الله من الدواب فوجع و لم یدخل علی النبی صلی الله
 علیه و اله و سلم فأتی اصحابه و قال لهم البشر لا فقد جاءکم الغوث فظنوا انه قد علم
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فبینما هم کذا ای اذا اتاهم رجلا ن معهما نضوة مملوكة
 خبزاً و لحماً فاکلوا ما شاء الله ثم قال یقفهم لبعض مرد و البقیة هذا الطعام علی رسول الله
 صلی الله علیه و اله و سلم فردوه ثم انهم اتوه فقالوا یا رسول الله لم نر طعاماً الا کثر و لا
 اطیب من طعام ارسلته الینا فقال صلی الله علیه و سلم و سلم و سلم و سلم الیکم شیئاً فاختبروه
 انہ ارسلوا صاحبهم الیه فساله صلی الله علیه و سلم فاختبروه بما صنع فقال صلی الله
 علیه و سلم ذلکم شیء من رزقکوه الله تعالی انہی و الحاصل انہ لا کراهة فی اطلاق هذه
 الالفاظ و لا ابتداء و لا شریک و لا اختراع و من الدعی ذلك فلیأت بحجة قاطعة و بینة
 ساطعة ان ذلک تحقق فی نقصان جمیع و لا احراز من تذکرة جنود الابرار علامۃ الکهنوی علیه
 الوحده ترجمہ گفت زید بن اسلم از حکیم ترمذی در نوادر الاصول گفت اشعرئین یعنی اباموسی اشعری ابن
 عامر اشعری و ابامالک اشعری رضی الله عنهم و جماعتی کہ با ہمیدہ مجتمع بودند و متی کہ ہجرت کردند از مکہ معظمہ
 بسوسے دینہ مشورہ و پیش قدمی کردند قدری سہ از رسول الله صلی الله علیه و سلم و پس محتاج شدند

از روی زاوراہ کہ تمام شدہ بود پس فرستادند قاصد خود بسوی نبی صلی اللہ علیہ وسلم میخواند آنوقت
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ما من دابة الا نیت ان یسجد لیک حرکت کفندہ در زمین مگر رزق او بر خدا
یعنی خداوند تعالی برزق رسانیدن ہر مخلوق را ضامن است پس گفت آن قاصد در دل خود صیت
این اشعریان از کردہ و داپ ہم بے توکل بر خداست و پس آمد و داخل نشد در مجلس پیغمبر خدا صلی
اللہ علیہ وسلم پس رسید باصحاب خود را و گفت یا ران را بشارت باد بر شما کہ تحقیق آید شما فریادرس کہ
بفریاد شما میرسد پس آنہا گمان کردند کہ تحقیق خبر کردہ باشد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را پس با ہم دیگر دین
حالت بودند کہ آمدند دوم و ران کہ ہمراہ یکے پیالہ کلان پر از نان ہائے تازہ و دہراہ دیگرے کاسہ از لخم
پختہ پر است پس خوردند آنقدر کہ خدا تعالی خواست بعد از آن گفتند بعضی از آنہا بعض دیگر را این باقی
نان و لخم و پس گفتند پیش حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس و پس کردند بعد از آن چون آمدند در خدمت سہل
صلی اللہ علیہ وسلم گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ندیدیم طعامی بسیار و ندیدیم لذیذ تر از طعام فرستادہ
شما بام فرمود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم من نفرستادم بشما چیزیے طعام پس خبر کردند و قصہ تمام بیان
کردند کہ ما قاصد فرستادیم بطرف رسول صلی اللہ علیہ وسلم و خبر کردند از آنچہ کہ قاصد لعل آورد پس فرمود حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم انچہ کہ بشما رسید چیزیے بود کہ نصیب شما کرد و اللہ تعالی انتہی و حاصل کلام آنکہ نیت
این الفاظ مکررہ باطلاق غوث و نہ بدعت و نہ شرک و نہ اختراع کسیکہ دعوائے کذب بایکہ بیارد و بیاید
بحجۃ قاطعہ و گواہ روشن بچنین تحقیق کردہ اند کہ کہنوی فاضل فہیم عبدالحی بن عبدالحکیم رحمہم اللہ در سر الشہادتین
چون در پیش امیر المؤمنین امام حسین رضی اللہ عنہ در سیدان کہ بلا زیادہ از پنجاہ شہید شدند خداوند خلک
صاح الحسین علیہ السلام امان من مغیث یغیثنا الوجهہ اللہ امان ذاب یذوب عن جرم
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاذا بالحر بن یزید الی و اح انتہی پس آنوقت نفرزد امیر صاحب
کیست فریاد رسندہ بفریاد بابر سد و مار آمد و کند از برائے خدا ایاکیت کہ دو کند و باز در دجنات

ازین کلفت حرم محترم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس ناگهان حرمین زید برآمد چنان فریاد رسی
 کرد کہ جان خود را مع ابتلاع خود خوردا کہ انتہی - و در آشفتنہ اللغات شرح مشکوٰۃ در باب زیارت القیور
 شیخ عبدالحق دہلوی مینویسند زیارت قبور مستحب باتفاق زیرا کہ سبب قتل قلب و تذکر موت بوسیله
 استخوان و فناء سے دنیاہست و جز آن از فوائد عمدہ در آن دعا مرآت راوست تقفار برای ایشان است
 دباین داروشده است سنت و بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بزار بقیع میفرست و سلام میداد بر اہل
 آن دست تقفاری میکرد بر اے ایشان و اما استناد باہل قبور و غیرہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منکر شدہ اند
 از بابیارسے از فقہا و میگویند زیارت مگر بر اے دعا سے موتی و استغفار برای ایشان
 و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کردہ از اشناخ صوفیہ قدس اللہ اسرارہم
 و بعض فقہار حجتہ اللہ علیہم و این امر سے محقق و مقرر است نزد اہل کشف کمال از ایشان تا آنکہ بسیاری
 را فیوض و نفع از ارواح رسیدہ و این طایفہ را در اصطلاح ایشان اولیٰ خوانند امام شافعی رحم
 کفتمہ است قبر موسی کاظم علیہ السلام تریاق مجرب است دعا را مولینا حجتہ الاسلام ابوہام
 امام محمد غزالی رحمۃ اللہ کفتمہ ہر کہ استمداد کردہ شود بوی و حیات و سے استمداد کردہ شود بوسے
 بعد از وفات و سے و یکے از شلج عظام کفتمہ است دیدم چہا کہس را از شلج کہ تصرف میکنہ در قبور
 خود مانند تصرف نہاے ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کہ خی و شلج سید عبدالقادر جیلانی
 و دو کس دیگر از اولیا شمرده اند مقصود حضرت نیست آنچہ خود دیدہ و یا فتمہ است کفتمہ رسیدہ احمد
 بن زروق کہ از اعظم فقہا و علما و شلج دیا و مغرب است کفتمہ کہ روز سے شیخ ابوالباس حضرمی
 از من پرسید کہ امدادی اتوی است یا امدایت من کفتمہ تم قومی میگوزند کہ امدادی قوی
 تراست و من میگویم کہ امدایت قوی تراست پس شیخ کفتمہ نعم زیرا کہ و سے و بباطن حق
 است و در حضرت اوست و قبل بدین معنی ازین طایفہ بیشتر از ان است کہ در و احصا کردہ شود

دریافتہ نہیں شود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح کہ منافی و مخالف این باشد و رو کند این را
 و تحقیق ثابت شدہ است بکلمات و احادیث کہ روح باقی است و اوربا علم و شعور بزرگترین و حوالہ ثناء
 ثابت است و ارواح کا طمان را قری و مرکانتی در دنیا با حق ثابت است چنانکہ در حیات بود بلکہ
 بیشتر از ان و اولیاء اللہ را کرامات و تصرف در اکوان حاصل بہت آہنی و در حصن حصین و اذا انفلتت
 دابۃ فلیناد اعینوا یا عباد اللہ۔ ای رواۃ البزار عن ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما و
 مروی ابن الیسن عن ابن مسعود مرفوعاً اذا انفلتت دابۃ احدکم یا رب فلات فلیناد
 یا عباد اللہ اجیبوا فان للہ تعالیٰ عباداً فی الارض یحبسہ قلت حکمی الی محمد شیوخنا
 اکبیر فی العلم اذا انفلتت لہ دابۃ اظنہا البغلۃ و کان یعرف ہذا الحدیث فقال لہ غیبہا
 اللہ فی الحال بغير سبب سو ہذا الکلام ذکرہ النووی فی الاذکار ۱۱ حرزان اراد عونا فلیقل
 یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی ط ای رواۃ الطبرانی عن زید
 بن علی عن عقبۃ بن غزو ان عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انه قال اذا ضل احدکم شیئاً
 اراد عونا و هو یا رب فلیقل یا عباد اللہ اعینونی ثلاثاً فان اللہ عبادہ
 لا ینہم ۱۲ حرزینی وقتی کہ گریزد و یا بفرار بخد مرکب او پس نہا کند و کہند کہ بے بندگان خدا
 روایت کرد این حدیث را بزار ابن عباس رضی اللہ عنہ روایت کرد بن اسنی از ابن مسعود بہرہش برفع
 و چون فرار کنند مرکب کہے از شما برین صحابیس باید کہ نہا کند و لغوہ زندای بندگان خدا عبادہ
 کہند پس بیش کہ برائے حضرت اللہ بندگان است و زرین بند میکنند آن مرکب را طاعلی واری
 سیکوید کہ حکایت کرد برائے من کی شیخی از شیوخ ما در علم وقتی کہ فرار کرد و بگریخت مرکب او گمان میکنم
 کہ آن مرکب استرود و بود از شیخ کہ قیادت امیر و روایت را پس بخواند از پس بند کرد اللہ تعالیٰ
 آن را منہ را بہان وقت سہائے سیمی دیگر بخواندن این حدیث ذکر کرد امام نووی ازیرہ حدیث

در احوال کار ۱۲۰۳ حرز متین ملا علی قاری ۱۲ و اگر ارادہ مدد و استعانت کند باید کہ بگوید ای بندگان خدا مدد
کنید من را گوید روایت کرد طبرانی از زید بن علی از عقبه بن خرفان از نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
کہ فرزند و ندک چون کم شود یکے را از شما چیرے و ارادہ استعانت کند و باشد او در زمین کہ باشد رے
مولس و رفیق در آنجا پس باید کہ بگوید ای بندگان خدا مدد کنید مرا پس بتحقق بر اے خداوندعالی بندگان
کدام می بینم آنها را ۱۲۰۳ حرز متین ملا علی قاری انتہی۔ والیضا و تفسیر ملاحین کاشفی آورده است کہ
در دین صبیحہ و در بارہ بود کہ ایشان را در فن سحر معارف تمام داشت چون فرستادہ فرعون
بدیشان رسید ما و بر خود را گفتند ما را بسہ فرہیز و سیر ما و رشان بچنان کرد و ایشان بر قبر پدر خود
رسیدہ آواز دادند پدر جواب ایشان باز داد گفتند یا اباہ ملک مصر ما را طلبید بہجت آنکہ و کس کہ اند
بے فکر و بیسہ پاد و صلاح و کار بزرگ گفتند آہ وہ و ایشان را مصائے است کہ چون می گفتند
از دماغے شود و ہر پیشین امی محذور و فرعون داعیہ کرد کہ ما را با او عارضہ میفرماید صاحب
قبر جواب داد کہ چون بمصر رسید پدر سید کہ وقتیکہ ایشان در خواب کے شوند آن صاحبان از دماغ
میگردویانہ اگر میگردیدانید کہ آن جادو نیست یہ سحر ہائے ساحر وقتی کہ در خواب باشد اثر ندارد
و چون حال بدین موال پشد نہ شمارا بلکہ چکیس از عالمیان را وقت معارضہ با ایشان نخواہد بود انتہی
ساحران از مردگان حقیقی کہ گفست امداد خواستند عجب است کہ وہایمان از تصرف اولیاء اللہ
منکرند حال آنکہ المؤمنون لا یموتون ۱۲۔ و در شرح فقہ اکبر۔ واعلم انہ قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله تعالى ثم قرأ قوله تعالى ان في
ذلك لآيات للمتوسمين ای المتفرسين رواه الترمذی من رواية ابی سعید الخدری
رضی اللہ تعالی عنہ و ما ینبی النبیہ علیہ لہذا ان الفراسة ثلاثہ انواع فرستہ
ایمانیہ و سببہا نفس یقذہ اللہ تعالی فی قلب عبده و حقیقتہا انہا خاطر بطریق

فردان کبریا
عجیب است
آن نشان از آن
حق است
خیال صحت
خود را
نہی نہ

علی القلب وینبت علیہ کونوٹب الاسد علی امر سیمہ وفتہا اشتقاقہا وھذہ الفرائستہ
 علی حسب قوۃ الایمان فمن کان اقوی ایماناً فهو اھد فراستہ قال ابو سلیمان الدارانی
 رضی اللہ عنہ الفرائستہ مکاشفۃ النفس ومعاینۃ الغیب وھی من مقامات الایمان۔ انتہی
 ترجمہ تحقیق فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ والہ وسلم پیریزید و ہوشداریدان فرست مومن بیشک و مومن
 می بیند نور حضرت اللہ ہم چیز اور اور لفظ سے آید بعد از ان خواند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این آیت
 را۔ ان فی ذلک الحکمۃ الخ تحقیق در ہلاکت قوم لوط وغیرہ آیات و معجزات انبراہیمؑ موسیٰؑ عیسیٰؑ
 کہ صاحبان فراست اندر روایت کرد امام ترمذی از روایت ابی سعید خدری رضی اللہ عنہ دلائق و فراست
 کہ این فراست بنبیؐ بیجا باشد قسم اولی و علی فراست یابی است و سبب آن نور است کہ روشن
 شود و دل بندہ خدا و حقیقت آن نور تصور خاطر کہ بجوم کند بران دل بندہ و جبرست کند بران
 مانند جبرست شیر بر فرس و از ان فراست اشتقاق آن نور است و این فراست بر حسب قوۃ
 و طاقت ایمان پس ہر کرا ایمان قوی است پس اورا تیز باشد فراست و گفت ابوسلیمان دارانی
 رضی اللہ عنہ فراست مکاشفۃ نفس و معاینۃ غیب و این فراست از مقامات و مقامات ایمان است۔ انتہی
 شرح فقہ اکبر نیز جبکہ کرامات الاولیاء حق۔ مر خداوندان فراست را نیز یکی و دیگرند و حقیقت شریہ بار
 بسماآت آن بشناسند و این صفت مومنان است۔ آورده کہ حاجہ بزرگ قطب الانبیا خواجہ عبدالقادر
 غجدوانی قدس سرہ روزی در معرفت سخن میگفت ناگاہ جولے درآمد بصورت زہدان خرقہ
 در بر و سجودہ بر گرفت و رگہ شہ نشست و بعد از زمانے برخاست و گفت حضرت رسالت پناہ صلی
 علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اتقوا فراستہ المؤمن فاندہ نیظر بنور اللہ تبارک و تعالیٰ حدیث چہیت خواجہ قدس سرہ
 سرہ فرمودند کہ ستر این حدیث است کہ زنا بربری و ایمان آوری گفت بنور اللہ نہا کہ مرا زنا باشد
 خواجہ اشارت فرمود و خادم برخاست خرقہ اندر جوان بر کشید زنا می پدید آمد جوان نے الحال زنا بربری

کونوٹب الاسد علی
 امر سیمہ وفتہا

وایمان آورد و فواج فرمود که ای مادر من بیایید تا بر موافقت این عهد که زنا و ظاہر بیداری و زنا را بر من
 را بسپرم و قطع کنیم خروش از مجلسیان برآمد و در قدم خواجہ افتادند و تجدید توبہ کردند و می‌شمارند

توبہ چه باشد پیشیمان آمدن	بر در حق تو مسلمان آمدن
عام را توبہ و کما بد بود	خاص را توبہ ز دید خود بود

انتهی تفسیر حسینی - و در تفسیر عریس البیان اتقوا من فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله فاذا
 وجب الخوف من فراسة من يرى بنور الله فكيف لا يجب الخوف من فراسة من يرى بالحق
 لا بالعدول انتهى زیر تفسیر است مذکور ان فی ذلک لآیات للذہبین - ترجمہ یعنی بہر بہر پر خوف کنید
 از فرست من کہ ادب نور ضامی بیند پس چون واجبست کہ خوف کند از کسی کہ می بیند بنور خدا پس
 چرا واجب نیست کہ خوف کند از کسی کہ می بیند بذات مقدس خدا انتہی مافی العریس غلط کلام
 و سلامہ مرا م آنکہ جناب محبوب بجائی تطبیع ربانی شیخ سید عبدالقادر جیلانی قدس سرہ عالم ربانی
 بودند و در علوم شان برکتی بود کہ در حالت عداوت نوبت بقطبیت رسید و در قصیدہ میفرماید بقولہ

در سمت العلم حتی صرت قطباً	ونلت السعد من مولى المولى -
----------------------------	-----------------------------

و بودن ہمہ اولیا والدہ در زیر ربوبیت شان و بودن ہمہ ایشان فرماں بردار و سے و بودن ایشان
 متقیب از انوار و سے قاطبہ و مستفیض از انوار و سے کافی و بودن آنحضرت سلطان وقت
 و قطب آفاق و غوث زمان و ہمین ہر ارادیا و سیطر مراتب ہنیا و حاکم خافقین مرجع
 تقنین نبود حکم و وقت و سے مگر حکم و سے و تصرف و در تصرف و سے مگر تصرف و سے مرا و ست
 حکم تمام و تصرف عام احیاء و امواتا و مضب و عمل و قبول و غزل و سید اولیا و رسد اتقیا
 و سلطان مملکت و ولایت و مثل ہول مراتب بدایت و نہایت و کمالات ایشان ظاہر و باطن
 و صورت و سیرت و در کتب متداولہ مرقوم است و ایشان در ہل مجالس و اشہر محافل زبان مرآتین

خود فرمودہ اند۔ چنانچہ قال العلامة والخبیر الفہامہ المولینا علی القاری الحنفی رحمۃ اللہ الباری
 فی نزہۃ الخاطر صفحہ ۱۰۱ عن الشیخ ابی الحسن علی الحنبلی قدس سرہ قال سمعت للشیخ ابی القاسم
 عمر البزار یقول سمعت سید السید الشیخ محی الدین عید القادر رضی اللہ عنہ یقول من
 استغاث بی فی کویتہ کشف عنہ ومن فادانی باسمی فی شدۃ فرجت عنہ
 ومن توسل بی الی اللہ فی حاجۃ قضیت حاجتہ ومن صلی رکعتین یقرأ فی کل
 رکعۃ بعد الفاتحۃ سورۃ الاخلاص احد عشرۃ مرۃ ویدکرہ ثم یخطو الی جہۃ العراق
 احد عشرۃ خطوۃ ویدکرہ اسمی ویدکر حاجتہ فانہا تقضی باذن اللہ تعالیٰ ۱۰۱
 ترجمہ گفت علامہ فہامہ مولینا ملا علی قاری الحنفی رحمۃ اللہ الباری در رسالہ مستغفہ مولفہ خود ترجمہ الخاطر
 الفاتر از شیخ ابی الحسن علی الحنبلی قدس سرہ گفت شنیدم شیخ ابی القاسم عمر البزار میگفت شنیدم
 سر دار سر داران من شیخ محی الدین السید عید القادر رضی اللہ عنہ میگفت ہر کہ استغاثہ کند در کویت
 سختی دور کردہ شود آن سختی از او ہر کہ یدکر نام من در شدت و کلفت دور کردہ شود از او ہر کہ وسیلہ
 کند من بطرف جذبتا لے در حاجتی تضایع حاجت کردہ شود ہر کہ بخواند در رکعت و مے خواند
 در ہر رکعت بعد فاتحہ سورۃ اخلاص یا زودہ مرتبہ پس اذان و رد و بقرید بر نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 و سلام نیز بعد فراغت نماز یا زودہ بار و قدم بردارد جہۃ عراق یا زودہ قدم و یا و کت نام من ریا و کند حاجت
 خود پس بیشک حاجتہ روا گردان اللہ تعالیٰ۔ وقال الشیخ العالم المحدث الشیخ عبد الحق الدہلوی الحنفی
 رحمۃ اللہ علیہ وزیدۃ الاسرار و الاثار صفحہ ۱۰۱۔ قال الشیخ رضی اللہ عنہ من استغاث بی فی
 شدۃ و کویتہ کشف عنہ ومن فادانی باسمی فی شدۃ فرجت عنہ ومن توسل
 بی الی اللہ عز وجل فی حاجتہ قضیت لہ ومن صلی رکعتین یقرأ فی کل رکعۃ بعد الفاتحۃ
 سورۃ الاخلاص احد عشرۃ و یدکر اسمی و یدکر حاجتہ و یسئل علی رسولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

بعد السلام ویدکرہ ثم یخطو الی جهة العراق احد عشر خطوة ویدکر اسم ویدکر
 حاجۃ فانہا تقضی بفضل اللہ وکرمہ استغنی - ترجمہ در روایت اہل کردہ شد -
 وقال الشیخ عبد القادر ابن محی الدین الاربلی فی رسالۃ تفسر بحر الخاطر صفحہ ۷۰ ذکر
 فی بھیجۃ الاسرار ویکملہ کلامہم الیافعی قال رضی اللہ عنہ من استغاث بی فی شدۃ کثیرۃ
 کشف عنہ ومن فادانی باسم فرجت عنہ ومن توسل بی فی حاجۃ قضیت لہ
 ومن صلی رکتین یقول فی کل رکعۃ بعد الفاتحۃ سورۃ الاخلاص احد عشر صرۃ
 ثم یصل ویسلم علی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثم بعد السلام یخطو الی جهة العراق
 احد عشر خطوة ویدکر اسم ویدکر حاجۃ فانہا تقضی استغنی - وورغوشیم نوشتہ
 کہ این نماز اصلوۃ الاسرار خوانند واز ملفوظات غیاثی نقل کردہ کہ این نماز اسمی است بصلوۃ الحاجۃ
 وقال الشیخ محمد الصادق الشہابی السعدی القادری فی منائیب التوہید صفحہ ۲۳۵ فی کیفیت اداء الصلوۃ
 الاسرار در ملفوظ غیاثی آورده است کہ اکثر بزرگان دین وشیخ عین البقین فضائل دوگانہ بیان کردہ
 کہ سنی بصلوۃ الحاجۃ است وصلوۃ الہدیہ الی حضرة القادریہ نیز گویند واما بین الشائنین می گذارند
 واز جناب سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وابتغادہ نمودہ اند وباداران دوگانہ مامور شدہ اند
 چنانکہ حضرت شیخ یوسف سجاوندی قدس سرہ میفرماید کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را
 در خواب دیدم وپرسیدم کہ اگر شخصی را اہل رسیدہ باشد اورا علاجی ہست کہ نیرد و فرمودند اگر دوگانہ
 دلدی سید عبد القادر رضی اللہ عنہ با عقدا نسخ ادا نماید عروسے عزیز گرد و دوا ظرف غوث اعظم رضی
 اللہ عنہ در فضائل صلوۃ الحاجۃ ویرجۃ الاسرار ویکملہ یا فقیہ نقل میکنند کہ فرمودہ من استغاث بی
 فی کربۃ کشف عنہ ومن فادانی فی شدۃ فرجت عنہ ومن توسل بی الی اللہ عزوجل
 فی حاجۃ قضیت لہ ومن صلی رکتین یقول فی کل رکعۃ بعد الفاتحۃ سورۃ الاخلاص

احد سے عشرہ مرتبہ پڑھ لی علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم احد سے عشرہ مرتبہ پڑھ لی
 الی جنت العراق احد سے عشرہ خطوۃ ویدکر اسم سے ویدکر حاجتہ فادھا لقصی بہا انتی
 وشیخ الہند شیخ عبدالحق دہلوی رحمۃ اللہ علیہ در ترجمہ کتاب منہج المساکین الی اشرف المساکین در آداب
 ذکر سے فرماید چارم مدحین بل نزد شروع و ذکر کہ بہت شیخ نے ذکر از دی دارو اگر زبان نیز
 نڈا کر و شیخ را فرماید خواہد از دی نیز دوست اگر حاجت بدان افتد انتی از رسالہ ثبوت شفاعت
 و در نجات الانس مصنف عبد الرحمن جامی علیہ الرحمۃ مرقوم است کہ حضرت خواجہ خواجگان خواجہ بہا الحق
 بلاگردان نقشبندی بخاری علیہ الرحمۃ وصیت فرمودند کہ در پیش جنازہ ما این را بخواند رباعی

مرد فرماید کہ شیخ الہند

من غلامی امده در کویتو	شیبا اللہ از جمال بوی تو
دست بکش جانب زنبیل ما	آفرین بردست مبرازوی تو

و در سیر اولیاء اللہ ازین نوع بسیار یافتہ میشود از انبیا و اولیاء استمداد و استغاثہ جاریست
 و در جذب القلوب الی دیار المحبوب نوشتہ است بروایت ابن ابی شیبہ پسندیدہ آورده است
 کہ در خلافت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قحطی افتاد شخصی از صحابہ رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم بہ قبر شریف نبوی آمد فرماید و زاری کرد و گفت یا رسول اللہ استسقی لأمّتك فانهم
 قد هلكوا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اورا در خواب آمد فرمود برو قبر بشارت دہ کہ باران خواہد شد
 همچنان شد و ہم دین است کہ ابن الجلاء میگوید کہ باریہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم درآمد و کینے
 فاتہ برین گذشت بہ قبر شریف استادم گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غنودگی مرا
 گرفت خواب رفتم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم رغبت من وادقنی را در خواب
 خوردم چون بیدار شدم لطف دیگر در دست من موجوداتی بود صاحب مواب اللہینہ مینویسد کہ
 در کہ منوطہ بیا شدم بر پیش لاعلاج کہ اطباء از علاجیم عاجز آمدند و من از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

استقامت کردم آرام شد و نیز میباید که از اینجا آمده در شهر مصطفیٰ خادوم من بایست تعرف
 چون مضطرب شده بود استشفاع بجناب رسول صلی الله علیه و سلم کردم آرام شد غرض مفهوم
 کلمه اولیاء الله که هست دوست مالک و متصرف است اعطاء الله در کرم به هم و بجهت منظر این معنی است
 و این مائل و مثل خوان کم عقل نادان اگر چه مذنب و گناهکار به عیال و بیگانه کار با اینهمه بر نام حضرت
 اولیاء الله عاشق زار و ذکر خیر ایشان شب و روز کار و در تعلیم و ذکر و توفیرشان بیدار و بوشیاری
 و بر دایان و غیر مقتصدان و مرزانیان و خیابان و زندیقان و بدعتیان از دل و جان بیزار بگذار
 بگذار لان لهم سور الله و کفی علیهم النار همه آبا و اجداد این سبکین اهل الله و عاشق اولیاء الله بگویی بودند
 و باین حزب الله خلیه اخلاص و حسن اعتقاد و اشتداد و جدا بچرا این بدنام کننده نمیکونایم چند انا و اد
 صلحایم الفضا عرب بودند بهار الدین نام داشت جذبه عشق الهی بر دل آمده بطلب پیر کامل سفر خفیه
 کرد و برادر خود شرف الدین نام همراه گرفته از عرب بیاد و امصار و اودی پیما کرد و در رفته رفته سر در بند
 و بجناب بر آورد و در کشتن تار که از مضامین کثیر است قرار گرفت و متکلف شدند و استقامت و استقامت
 از در بار نبوی طلب کرد و در اقامه شهادت آمد که برو بکشمیه که حصه امانت فقر شانه و شیخ بابا فیض الدین
 غازی است و از بزرگان سلف بگوش رسیده از شیخ عبدالواب نوری و در بعضی تاریخ از شیخ امین الدین
 بر فتن داراده نمودن مامور شدند و الله اعلم و علمه اتم چون با متثال امر نبوی و تبعیت لهم لا ربی
 بر آمده راه کشیم پیش گرفت و چند روز رسیده بخدمت بابرکت شیخ خود علی الانسلاف رسیده مطمئن
 شده بعد چند روز ویرادر سلسله شهر و رویه داخل گردید و آنچه که مناسب حال شان بود تلقین نموده
 و از کار و اشغال ممول سلسله شهر و رویه است بوی مقرر گردید و چند روز و پیش خود گرفته بتوجهات
 ظاهری و باطنی سرشار و میل برگزیده هر دو را در با بیک و عزت فرمودند و در کوهی که هارتم نام
 دارد در پیکنه و هو قریب قریه زیون و پانته چمک واقع است و را بنجافته هر دو را در بیاد است

و مجاہدات مشغول شدند و ہم لذات را ترک کردند و غاری کنعانیدہ جناب بہا اللہ دین صاحب در غار عبادت کے مکہ کرد۔ و شرف الدین بیرون غار مسجد نے بنا کردہ دران مسجد عبادت میکرد۔ جناب حضرت شیخ و مرشد کامل شرف الدین را فرمود کہ بہا الدین را خدمت کردہ میباشی و تابعاری فرمان نشان کردہ و این پیر شماست چونکہ دران روز نما کہ بجا شمرقتند و ترک لذات کردند از زبان شیخ برآمد کہ اے بہا الدین تو بہار دین است و ایام بہار زاد روز بان کشمیری سونت میگنید و مردم اورا باعتبار ترک لذات ریشی قرار دادند و چونکہ ایام سونت بود سونت ریشی بنام مشہور گردید۔ و سالہا در اینجا بعبادت مصروف بودند و حضرت شیخ وصال یافتند و پوچیدہ سے جناب سونت ریشی صاحب ہم وصال یافتند از کہہ بنشیب آوردہ شدند اندرون قریہ پانہ چہک مدفون کردند و مزار شریف فراخ ساختند و محمد شرف الدین از برادر موصوف خود غرقہ خلافت یافتہ بر سجادہ نشست۔ اہل حاجات و طالبان حق را دستگیر شدہ وضع شایخی را رونق داد یک ملاحی را دختر مادر ازاد مجنون بود بدعا کے ریشی صاحب بہ شدہ بود آن ملاح با جملہ قبیلہ خود از جناب شرف الدین صاحب مرید شدند و جملہ تعمیر مقبرہ ریشی صاحب خانقاہ فراخ بنا کردند و جناب شرف الدین بامر باطنی بتاہل گرفتار مامور شد۔ فی الفور متاہل شدہ الدقائق فرزند سے سعادت مند عطا فرمود محمد یعقوب نام کردند اور بر ولیہ والد ماجد خود زندگانی نمود۔ در خور و سالی آثار بزرگی بر ناصیہ اور روشن بود بر ریاست و عبادت و مجاہدات جوانی خود را صرف نمودہ بدرجہ کمال رسید از والد خود غرقہ خلافت یافت والد اور وصیت نمود و گفت اے فرزند از اولاد شما چیلے نور و برکت بنظر مے آید باید کہ در اندک روز نکاح کنی۔ منظور خدا بود نکاح کردند و جناب شرف الدین سزاہ وصال رخت بست و محمد یعقوب بر سجادہ نشست و مردمان طالبان را بہری کردن گرفت بسے دہل شدند و از حضرت یزدی جناب محمد یعقوب را بہ فرزند سعادت مند و یک دختر نیک اختر عطا شد۔ محمد محمود و محمد غلیل و محمد قاسم حکمت الہی چنان شد

شخصے مرضی مرنے سے پہلے ہوا و تہنائے صحیحی
 کثیر آمد و کمال تحسین و شہرت محمد یعقوب استماع نمود و استجابت دعا مشہور بود این
 شخص بطلبے عابرے حصول صحت خود خدمت حاضر شد پرسیدند چه نام داری گفت محمد عبداللہ
 کبر امت ایشان را معلوم شد کہ ذی علم است گفتند درین شہر برائے کدام ضرورت آمدی
 گفت مرضی مرنے شدہ ام صحت تندرستی طلب دارم فرمودند اللہ تعالیٰ لطفیل زیرگان صحت بخشند
 خاطر جمع دار بہفت روز پیش ما آمدہ در توجہ حاضرے باشی ہمچنان کہ روز ہفتم خود را صحیح و سالم دید
 قدسوس کردہ التجار کہہ مرامید خود گفتند تا در زمرہ مردان شہاب شمس اجابت نمودند و مرید خاستند
 و آنچه مناسب حال او بود تلقین فرمود و بر انتقامت ترغیب دند و فرمودند کہ مرا اللہ تعالیٰ سہ فرزند
 عطا کردہ است اینہارا تعلیم علوم دین و ترتیب تہذیب این باباید کردہ اوقات بسر می عمر بقید خود
 بہمین جا گذار برائے شما و برائے ما بہتر میشود منظور کرد پس بہ تدریس علوم اشتغال گرفت
 متصل خانقاہ مدرسہ علیحدہ بنا کرد و اطفال قریہ پانہ چہک و از دور دور قریہ مار طالبان علم
 آمدن گرفتند و این ہر سہ برادر در تعلیم علوم خوب چند سال سعی بیکار بردہ تعلیم یافتند و محمد خلیل
 و محمد قاسم در خود سالی تضا کردند و ہمیشہ لہذا در لکناج مولوی محمد عبد اللہ بیکم و اجازت
 محمد یعقوب آمد و جناب محمد یعقوب محمد سعید را در تربیت علم و اشتغال مشائخہ مبارک
 نمود بسوے اد توجہ بسیار داشت در حیات خود نیز کج اورا انجام داد و بجائے خود اورا نایب و
 خلیفہ کرد و بحر خلافت سرفراز فرمود و خود حلت فرمائے دار آخرت شد و بعد چند سال ہمیشہ
 محمد سعید زوجہ مولوی محمد عبد اللہ نیز تضا کرد و اولاد حیرے نامذنبہ محمد سعید را مولوی محمد عبد اللہ
 نگذاشت و باوے بسیار رحمت کرد و بدرجہ تحصیل علوم منقول و مقول رسانید و در پیش خود بہ تدریس
 طلباء مقرر کرد و تا علوم در دل او استحکام گیر و چون دستار فضیلت بر سر محمد سعید بستہ کرد و ہمہ علماء

شہر اصفہان فوتہ و محمد سعید را سند داد و خود بحیلہ رفیقین بکج و دواع گردید و رفت در مدینہ
منورہ مدفون یافت و محمد سعید خوب در علم رقی نمودہ عمر خود درین اشتغال بسر کرد و در تمام عمر ہنگی
یک فرزند سعادت مند بوجود آمد و ویرادر علم دین و در درستی اعمال و احوال نیک سیرتی مستفیض
گردانید محمد عبدالسلام نام داشت و مولوی محمد سعید نیز راہ پیائے وطن اہلی شدہ تھا کہ دند و
محمد عبدالسلام نیز طابق النعل بالنعل موافقت و متابعت اسلاف خود نمودہ با حسن و جہد و رفق علم و
عمل و تربیت مریدان و متقدان خیلہ ملحوظ داشت و دہر زمان محمد یعقوب قریہ پانستہ چہک بنام
شان برائے چرخ لنگر استانہ ریشی صاحب مخرج مدرسہ جاگیر شمیمین شدہ بود و ہنگی چرخ اخراجات
از آمدنی اجناس وغیرہ سے شد و محمد عبدالسلام در ہر نوع روزگار خود در بہترین احوال دینی و دنیوی
بسر بروہ اوقات خود با انجام رسانید و از ایشان چہار فرزند نیک پیوند ماندند بہار الدین
و عبدالصمد و عبدالواحد و محمد سخی و دو دختر ان نیک اختر دین ہر چار فرزند بطاہر و باطن
آراستہ و بلوغ و تقوی سے پیراستہ بودند و ایشان نیز بطریق آبائے خود علم و عمل ظہور
گرفت و تعلیم و تعلم و رفق مدرسہ بدستور تحایم داشتند اما برادر بزرگ بہار الدین بعد
حصول علم تجربہ اختیار کرد و در مقام عاشرم بمقام جناب ریشی صاحب در غار نشین پادشا
و مجاہدات و ریاضات مصروف شد تا تمام ایام شباب در یاد حضرت اب الارباب منقضی
کرد و روزے در واقعہ دید کہ جناب محبوب الم شیخ حمزہ مخدوم قدس سرہ بوسے میفرمودند فرزند
حالا وقت را بربری خلق است از غار بر آئینہ در شہر خاص کشید و رجلا احمد ککلی سکونت پذیر
باش و ہما بنجاد دستگیری مردمان و طالبان کردہ باشی و تزویج شما و رہا بنجامہ انجام خواہد شد
و زنی زائدہ عارفہ صادقہ را یک دختر دارد از ما فرزندے نیک خواہد من شمارا با و دادم پس
از بیداری بعد نماز صبح بمنار ریشی صاحب آمدہ سر مراقبہ کردہ باین ارادہ کہ از ریشی صاحب شورت

و صلاح در باب فرموده مخدوم صاحب میکنم مقصودی این بود که پیشی صاحب سفارشی کرده
 رفتن شهر و گرفتن عیال معاف کنند و بناسب پیشی صاحب بوی ترغیب دادند و عتاب کردند
 که تو نفرموده محبوب عالم توقف میکنی فرود آواز شهر بایست پس جناب بهاء الدین صاحب اند
 غایب برآمده یک سبب در نزد والد بزرگوار خود گذرانید و ایشان را نیز حکم شده بود باید که بهاء الدین
 بشهر جائے گیرند و توقف کنند لهذا ترغیب دادند که فرموده جناب محبوب عالم الطیب بل منظور
 کرده بالاسس والعین قیل کرده باید رفت روزه جمعه بخیر روانه شهر شدند و پیرسان کرده بجلد احمد اکبر
 رسیدند و بی بی صاحبیه موصوفه در انتظار و سبب بود و ایشان بوقت نماز در مسجد برائے نماز
 رفتند بی بی صاحبیه و سبب را دید و شناخت بعد نماز در خانه خود طلیعه دامام مسجد و چند کسان را
 مدعو کرده بخارج دختر خود همراه بهاء الدین صاحب منقعه ساخته و در اندک روز بی بی صاحبیه
 قضا کر خانه سکونت داشت و زمین ساگر اندر باغچه زمین و املاک خانه و اثاث البیت هر چه
 که داشت در زیر تصرف داماد در آورد و بهر حال بهاء الدین صاحب را در خانه هم تخر و محال شد
 اکثر اوقات خود در ضبط اوقات و طالیف مصروف میکرد و زبان بهاء الدین صاحب سیف
 قاطع بود هر چه که زبان میفرمودند تیر بهر دقت میشد اهل حاجات و طالبان خدا بدرش
 از دحام گرفت روزمره مردم مرید می شدند و معتقد میگردیدند چنانچه عبید الله صاحب
 بچه و آیت الله صاحب بچه با حسن اخلاق باوی الفت گرفتند و بهر هفته بنزد و سبب می آمدند
 و مجلس می کردند و باغ بهار که این وقت نام او بهار شهر است در آنجا یک چاه می است
 از عهد امیران و سرداران چنانچه بود که خانه های سبب بکوتران در آن بسیار بودند بعد نماز صبح و بعد
 نماز عصر بر آن چاه می نشستند و خنده می نمودند و ذکر قمریان می نمودند و چنانچه شیخ احمد
 صاحب تار بلبل هم در زمان خود بر آن چاه گاه گاه آمده می نشستند و غرض که بهاء الدین

صاحب را خیلے قبولیت رویدا و فتوحات بسیار از میدان و مستقدان آمدن گرفت۔ وہ
جناب والد صاحب شان محمد عبدالسلام نیز از قریہ پانہ چہک آمد پیش بہادر الدین فرزند
کلان خود قرار گرفت و از دور دور شہرت برکت شان شنیدہ مردم سے آمدند و مرید شدند
گویا دریائے فیض و برکت از حضور اجرا یافت و جناب والد ماجد شان وصال یافتینے
محمد عبدالسلام و در ہما نجا متسل مقبرہ جناب شیخ اسماعیل بہائی صاحب مقبرہ ساختہ زمین ہر دو
مقبرہ با ہم ملحق نمودند و از جناب بہادر الدین صاحب چار فرزند حق پسند پیدا شد حضور پیر و
احسن پیر و معین الدین و احد پیر و جناب بہادر الدین صاحب بھر بکرت و احمد اکدل وصال
یافتہ نزدیک قبر والد ماجد خود مدفون ساختند حضور پیر اربع اسلاف خود نمودہ رونق علم و عمل
بر برگرفت میشت خود موضع گنجی میگردانید و افادہ و استفادہ از عبد اللہ صاحب مخدومی
نمود و احسن پیر و جوانی تضا کو و در فرار امرت سر مشہور بزار بولاتی است مدفون شد و بیس
اولاد کے نہا ند و پیر معین صاحب ہمیشہ تجرید اختیار داشت زیرا کہ اسفل بدن شان از خورد
سالی بیکار بود مدام با وظایف و اوراد و سلوک کار بند بودند و قریہ پانہ چہک در فرار محمد یعقوب
صاحب مدفون شدند و از احد پیر یک فرزند ماند و جوانی فوت شد و یک دخترش تاحال
زندانست و احد پیر ہم در احمد اکدل تضا کو و در ہما ن مقبرہ مذکور مدفون شدند و از جناب
حضور پیر صاحب مرحوم کہ والد ماجد این فقیر است چار فرزند بطور آمدند ہر یکے اصلاح نیک
سیرتی متصف بودند یکے عبد القدوس کہ در جوانی فوت شد و دوم محمد یحییٰ کہ خیلے صالح و قاری
و حافظ قرآن بود عمر خوش گذرانی نمودہ تضا کو و در احمد اکدل در ہما ن مقبرہ مدفون شدند و از وی
ستہ پسر و دو دختر پیر حفیظ اللہ و پیر حبیب اللہ و پیر نور الدین ہر سہ زندہ هستند حبیب اللہ
پیر و پیر نور الدین در احمد اکدل در جائے آبا سے خود گذران خود میکنند و پیر حفیظ از بیت پنج

فصل اول در بیان احوال
صاحب مقبرہ
و بعضی از شہرہ
از اولاد جناب
ابن شہرہ

ساله برکوه شمله نزد این فقیر است و یک فرزند دارد محمد حسن نام - و پیر حبیب الدین را دو دختر دارد
 پیر نذر الدین را یک فرزند عبد الغنی نام - این همه الحمد للہ تا حدین تحریر بخشیش زنده هستند و نیز از
 پیر محمد کجی دو دختر نیک ختر یکی در خانیا رنگوه اخوان عبد الصمد صاحب امام خانقاه شریف خانیا
 وار و سیه فرزند و لبندی یکی حافظ عزیز الدین - دوم غلام محمد که او در جوانی قضا کرده - فرزند سیوم
 حافظ عبد الغنی که برکوه شمله خانه داماد این فقیر است و یکدومیشیه هم دارند و از دختر دوم پیر محمد کجی
 صاحب مرحوم بگی یک فرزند غلام محمد برکوه شمله نیز خانه داماد این فقیر است و فرزند سیوم حضور پیر
 صاحب مرحوم پیر احمد نام بدست نسی سال بلکه زیاده در سیاحت هندوستان و عربستان
 و شام شریف و بغداد شریف و قسطنطنیه و سیه با رج هم کرده است بجای احمد پیر مشهور بخشیش حالا
 در احمد اکمل زنده و سلامت در بجای آبای خود سکونت دارد - و فرزند چهارم حضور پیر حبیب
 مرحوم این فقیر است بجهت ساله به اراده تعلیمی و تشریفی از کشمیر برآمده چند سال طلب
 علم بهندوستان صرف کرده حالا از مدت بیت دهفت سال برکوه شمله منصب بامامت و قاضی
 گیت یخرو و دختر نیک ختر فرزند نیت یک فرزند و لبندی غلام محمد پیدا شده بود بجز ظهور معاً
 راه عقبی گرفت و از فرزند دوم محمد عبد السلام عبد الصمد نام دو فرزند سعادت مند بوجود آمده بود و یکی
 وزیر بابا نام دارد - دوم امیر بابا نام - از وزیر بابا مرحوم سه فرزند بوجود آمده اند یکی کبیر بابا دوم عزیز بابا
 سیوم همزه بابا - از کبیر بابا سه مرحوم ولی بابا و سلام بابا و دیگر برادران که نام شان بخاطر محفوظیت
 و از عزیز بابا بگی یک فرزند و از همزه بابا بیچ اولاد سه نیت و از فرزند دوم صمد بابا امیر بابا نام دو
 فرزند و لبندی یکی جلال بابا - دوم علی بابا اینها همه بخشیش زنده هستند و در قریه پانته چک سکونت
 دارند و فرزند سیوم محمد عبد السلام صاحب عبد الواحد نام بگی از و سه یک فرزند بود و از و سه
 هم اولاد ماندند لیکن مفقود انجیر هستند و از فرزند چهارم محمد عبد السلام محمد کجی بابا نام بود و حوادث و انقلابات

العبد المذنب
 سید محمد
 عبد السلام

زمانه از کشمیر برآمده مجد گجرات و پنجاب سکونت اختیار کرد و ابو دازوس یک پسر ماند قادر بخش
نام - و از قادر بخش شش پسر بود آمدند - یک فضل دین - دوم کرم دین - سیوم پولادین
چهارم قطب الدین - پنجم سیلا دین - ششم لوز دین - و هر یک از اینها پسران و دختران دارد
در ضلع گجرات پنجاب در قریه های مختلف و متفاوت سکونت دارند بجای خود هر یک آباد
و ذکر خیر بزرگان سلف که آبا و اجداد این فقیر اند بضرر استعانت و استمداد از ایشان عموماً و از جناب
فیض آب قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ سید عبدالقادر جیلانی قدس سرار هم خصوصاً در میان
آنکه اندک اندک تالی بحالات ظاهری و باطنی شان و طفیل اخلاص صوری و معنوی شان از شرف و ابیان
و بر عقیده گان در حفظ و امان خود نگه دارا و که ذکر خیر اولیاء اللہ نیز از جمله طلاعات است و محبت شان
و اتباع شان علامت کمال ایمان و موجب نزول برکات که معتقدین اولیاء اللہ بابرک اللہ فی عالم
و اولادهم و مناتهم و موالهم و محافل و مجامع و محافل بخواندن نعت و اوصاف سید البریه علیهم الصلوٰۃ
و التحیة و مناقب و مراجع اولیاء اللہ چون خوش و تنی نمایند اسال در لاهور در مجلس انجمن نعمانیہ حرزہ اللہ تعالیٰ
من الاسرار و البلیۃ سه چار روز از اول تا آخر حاضر بودم و عظم و نصایح علمائے ربانی و تقویہ
فضلائے یزدانی و دیگر تلمیذ و اشعار دل پسند و مضامین از بند منجمله آن قصیده الغیاثیہ
مصنفه خاب چشتی صاحب سلمه ربہ خوانده شد همه اهل مجلس را در قیام طبع حاصل شد و چنین مجمع خلق
کثیر و علمائے نامدار که دارند از چند انجمن انسانیہ غالباً بر ایشان انحصار یافت بتجلیل و مرجع انوار
بر آوردند و مضمون قصیده این بود که اے خواجه غریب نواز موم بعقیدت را هدایت کن
که نایشر و فساد شرک و کفر و کذب و ضلالت در بند و پنجاب انور و فتنه در اطفا و آن تو وسیله
ما هستی و پشت پناه ما - فقط - چه خوب گفته است مولانا جامی علیہ الرحمۃ -

ثبت باشد و در شہود در غیب اسرار شان

جہۃ اقوی کہ دید حق بود دید ارشان

<p>لیک پ دارند خواب آلودگان بیدارشان شسته نقش حرف غیر از صفو پندارشان ز آتش عشق و محبت گرمی بازارشان مد کشایش از در و صدشتی از دیوارشان ای خدا چه بود که جایی را کنی در کارشان باد زنده دل ز عشق ذکرشان اسرارشان</p>	<p>جمله در کف نثار هستی خود خفته اند ریخته باران عرفان از سحاب کرمش هر یک را با خود از سودا کسلی باز داشت یکدم از طوف در و دیوارشان تشنگین گشت کارشان جز نفی و ذات و وصف فعل خشنیت این تعجیب السلام از راه حسن اعتقاد</p>
---	--

الله تعالى مرآن صاحب سجاده را که باعث این جمع و تالیف افتاد و معاونان و مریدان
 و متقدان این خاندان را عموماً و سید قاسم شاه صاحب را خصوصاً مدام در حسن اعتقاد
 و سلیم انقیاد و محفوظ از جمل افات و بلیات دینی و دنیوی و اراد بالنبی و آل اله الامجاد اقامت این
 مسک ختام که درین ذکر خیر اولیا کرام است بر در عرس سیر سید غلام الدین آزاد علیه الرحمة
 بقلم حافظ عزیز الدین امام اتمام یافت شهر هشتم ماه جمیع الشانی ۱۲۰۲ هـ و الحمد لله و المنة -
 اللهم انی استسئلك باصحاب الکف والرقيع واصحاب البدر ان تجود علی بعقوک الشامل لكل
 جان وعقوب و ذنب و غفلة و خطیئة واستسئلك بربك المتناول لكل بر و فاجر و لامحق
 عليك لخلق و ان تغنی بفضلك عن من سواک و تمل عیشتی مداً و تمهد لی فی قلوب
 المؤمنین و دأ و ان تقضی عني الحق و الدین و لا تکملنی الی نفسی طرفه عین و
 استسئلك اللهم لبسک الذی بینک و بین حبیبک ان تجعلنی دائماً محباً
 لا ولیا ناک و احشرنی بهم و اغفر لی ذنوبی و لوالدی و لمشاغنی و لا قربائی
 سألها آمین، و صلی الله علی حبیبیه و آلہ و اصحابه جمعین +

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَا فِي الصَّبَابَةِ مِنْهُلٌ مُسْتَعْدَبٌ
أَوْ فِي الْوُصَالِ مَكَانُهُ مُحْضَوْصَةٌ
وَهَبْتُ لِي الْأَيَّامَ رَوْنَقَ صُفُوفِهَا
وَعَدَوْتُ مَحْطُوبًا لِكُلِّ كَرِيمَةٍ
أَنَا مِنْ رِجَالِ الْخِيفَةِ جَلِيسُهُمْ
قَوْمٌ لَهُمْ فِي كُلِّ جَدِّ رُطْبَةٌ
أَنَا بَلْبُلُ الْأَفْرَاحِ أَمْلَاءُ دُوحِهَا
أَضْحَيْتُ جِيُوشَ الْحُبِّ تَحْتَ مَشِيَّتِي
أَصْبَحْتُ لَا أَمْلًا وَلَا أَمْنِيَّةَ
مَا زِلْتُ أَرْتَعُ فِي مَيَادِينِ الرِّضَا
أَصْحَى الزَّمَانَ حَلَّةً مَرْقُومَةً
أَفْلَتَ شَمْسُ الْأَوَّلِينَ وَشَمْسُنَا

الْأَوَّلَى قِيَمَهَا إِلَّا لَدَا أَطْيَبِ
إِلَّا وَمَنْزِلَتِي أَعَزُّ وَأَقْرَبُ
نَحْلِي مِنْهَا هَلْهَا وَطَابَ الْمَشْرَبُ
لَا يَهْتَدِي فِيهَا اللَّيْبُ وَخُطْبُ
رَيْبِ الزَّمَانِ وَلَا يَرَى مَا يُرْهَبُ
عِلْوِيَّةٌ وَبِكُلِّ جَيْشٍ مُوَكَّبُ
ظَرَبَا وَفِي الْعُلْيَا بَارًا شَهَبُ
طَوَعَا وَمَهَا رُمْتُهُ لَا يَعْزُبُ
أَرْجَى وَلَا مَوْعُودَةً أَرْقَبُ
حَتَّى وَهَبْتُ مَكَانَهُ لَأَتَوْهَبُ
تَرْهُوُ وَنَحْنُ لَهَا الطَّرِيقُ الْمَدْفَعُ
أَيْدٍ أَعْلَى أُنْفِ الْعُلَى لَا تَقْرُبُ

چونکه بتواتر مشهور است که قصیده قطبیه یا زده بیت اندر مکر از نورالدین صاحب امرت ساری
یک نسخه قلمی و دیدم و در آن نسخه دوازده بیت بود و آن بیت ابعثت لا املاء نه معلوم
که این بیت اصل است یا ملحق و پس از طبع رساله یافته شد از نیمه بیت در آخر رساله گذارند و ششم فقط

قطعه تاریخ طبرزد حکیم سید محمد علی صاحب جوش ساکن گوشه شملہ

صوفی و عالم و امام و خطیب
بے نصیبوں کو اُس سے بہر نصیب
اوس سے رہی خدا اور اسکا حبیب
مگر ہوں کہ لئے ہے عہد ادیب
جس کی ثانی نہیں بعید و قریب
لکھ بھی دے۔ یاد دہی عجیب و غریب
۱۳۲۲ھ

پیر عبد السلام نیرانہ
فیض شملہ کو ذات سے اوسکی
یاد ہی راہ مستقیم ہے وہ
اہل حق کے لئے چراغ ہدایے
لکھی ہے وہ کتاب لاثانی
جوش۔ تاریخ بے حدیل اوسکی

تقریظات علمای کرام

تقریظات قبیلہ و کعبہ حقایق آگاہ پیر و مر عالم معقول و منقول حاوی موع و اصول و تف حقایق
شرعی و طریقت عارفانہ منازل معرفت حقیقت حضرت مرشدی مولائی فطرت و قاری امام
الحق خلیفۃ اللہ موعود محمد اکرم صاحب تلمذ تلمذ قصبہ چکی شیخ صاحب کعبہ جہلم
بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمدہ و نصلی و نسلم و علی حبیبہ محمد و آلہ وسلم

ابا یحییٰ۔ ایچہ کہ مؤلف رسالہ از مناقب غوث پاک نوشتہ است حق است جزاء اللہ
خیر الجزا۔ البتہ رشخہ از ما و بجا۔ در حق از اوراق اشجار۔ مثنی نمونہ خردار۔ فائدہ از فائدہ ہائے انبار۔ ورتے
از بیان سہرا بہجت الاسرار آوردہ است۔ و الا مناقب و کرامات ایشان بیشمار است و تصرف
حکمہ اولیاء اللہ عموماً ثابت است و حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی شیخ سید عبدالقادر جیلانی

قدس سرہ خصوصاً ظاہر است کہ جناب رضی اللہ عنہ فرمودہ اند کہ در ملائکہ ہم شیخی باشت و روحانیت
 ہم شیخی مے باشت و در جملہ مومنین در ہر ملک و بلاد شیخی مے باشد و کن شیخ اکل ہستم پس
 ہمچنین ازین قوم مبارک در حیات و ممات امداد و استمداد و استعانت جایز است و در پیش لطافت
 روحانیت ایشان دور و غائب و سخت و آسانیت بلکہ ہمہ چیز حاضر و بر ہر شے قادر است
 از آیہ بلند پایہ بحکم و بکرم و وحدیت ہم قوم لائقی علیہم مترشح میگردد چنانچہ علامہ عبد الرحمن جامی علیہ
 الرحمہ در نجات نوشتہ است و از خواجہ بلاگردان بہاء الدین نقشبند بخاری رحمۃ اللہ علیہ نقل کردہ است
 کہ خواجہ غزوان علیہ الرحمہ فرمایند کہ زمین در نظر اولیاء اللہ چون سفرہ است قدامی گوئیم کہ ہندوین چون کو
 تابخنی است پیچ چیز از نظر ایشان غائب نیست قائل و اسلام خیر تمام فقیر عبد الجبار عفی عنہ۔

تقریظ مولوی مفتی **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** غلام مصطفی صاحب ام قری
 الحمد للہ الذی یلہمنا الصدق و الصواب و الصلوۃ و السلام علی حبیبہ و رسولہ الذی الیہ المآب و علی آلہ
 و الاصحاب و علی امام الائمہ ابی حنیفہ و سایر اولیاء اللہ و المآب الی یوم الحساب۔

اما بعد۔ باید دانست کہ احقر بر یہ مقامات عدیدہ رسالہ تطبیعہ مدہ شمس کہ تالیف انویم معظم مولوی
 پیر عبد السلام تحفہ مذہباً و بخشی النظامی مشرباً و الکشمیری الاحمد اکل و طناً اصلیا و شملوی اقامتہ سلمہ اللہ
 اسلام الی یوم القیام و حفظ عن شکل غوی و لثام دیدم و از کلمات حسنہ و اسرار مظہرہ
 حضرت غوث صمدانی قطب بانی محبوب بھانی شیخ سید عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ عنہ و رضاه عنہ
 قلب کے ضیا رخود را ضیا دادم کہ کیف لای کلمات حکم بہا لسان الغیب من وقع فیہ وقع فی الفضائل
 و الریب و ہو بحر المعارف و الاسرار الالہیہ الی ہی انوار من الکواکب الدریہ و ما دراک تا الکواکب
 الدریہ کہ کواکب لائقیہ و لا غریبہ تا پس اسے مشتاقان کلمات اولیاء و صلحا بیاید و این سبک
 ہر وارید علوم و اسرار را بگیرد۔ درین زمانہ مظہر فساد دین و دنیا کلمات ابرار خواندن و ہجو رسائل

وکتب زیر نظر در آوردن از بس فایده بخش می افتد - ع من بصیحت کرم دست باد تو کن -
 سخنان و دساوس فرقه سبب تجدید را بدل خود جلای مد این فرقه منع تفرقه بر عهد های
 اولیا و چو غوثیت و چو قطبیت اعترافها دارند مرجع تمام آن خرافات همین ادعائی شرک است
 دوران این بیچارگان آخر چه کنند و چه گویند این کلمه شرک دقتی شرک بر اهل اسلام وراثت
 از روحانی جد بزرگوار خود بایشان رسیده است - البیاد باللہ بنید اندک اطلاق چو الفاظ بغیر اللہ
 مجازاً بوقوع آمده و می آید - اللہ اندر این فرقه که خود را اهل حدیث و اهل القرآن و اهل حدیث و ثقلی
 اهل القبر آن می نامند - از عقل و نقل بر اهل دور افتاده ایشان را می بایست که خود را اهل
 حدیث نقل سخنانند لیکن از آنجا که هر یک خود را ایک می پندارند گو بادی ادبائیت رسیده باشد
 بر بدی خود و اتفق نشده دیگران را بغیر اهل حدیث و غیره یا میکنند حاشا و کلام اهل سنت و جماعت
 غیر اللہ را غوث حقیقی و یا مختار کارخانه قدرت لم یزلی و سہیم کار هر گز نمی انگارند و خلاف
 نص قرآنی - تبارک الذی بیدہ الملک - خیال ندارند فردی از افراد اگر کسی را با وسعہ صفتی
 از صفات مختصه او تالی مائل و مشابه دانسته باشد و بال و نکال آن بر اوست نه بر فرقه اهل سنت -
 فرقه اهل سنت مستحق قرآن و حدیث است از عقاید شرکیه و بدعیه بر است - این فرقه ہایمہ ناریہ
 نیست کہ در توحیدشان رخنہ راہ یا ذلتہ باشد - بلکہ این جماعت و حزب اللہ بیچ کن شرک و بدعت
 باقی ماند است و استقامت از غیر و آن سلفا و خلفا جایز است و منکر آن تفسیر غریزی در بیان
 وایاک نستعین بہ بینیہ کہ چگونہ تصحیح کردہ اند و یحییٰ قاضی ثناء اللہ و شاہ ولی اللہ وغیرہم علیہ الرحمۃ
 فاعقب و یا اولی الالبصار نقطہ

حمیدہ الرحمۃ علی جمیعہ السلام ابو الحسن غلام القسطی الخفی القاسمی الامر تسری غفر عنہ
 و عن اسلام و دو رکعتہ اہل خانہ - *

تقریب مولینا داولینا شرافت پناه فضیلت تنگاه محمد حسن الدین ابوالنصر المعروف بمولوی
سید محمد کبیر علی الحسنی الجیلانی الخفی القادری الحشتی السهروردی الکبیری النقشبندی
سلمه ربہ ابن عالم الفضل الکامل مولوی سید حسن علی ابن مولوی سید علی القادری الحشتی الدہلوی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله الاکبر علی الی الابد علی الصلوة والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین خاتم النبیین
شفیع الذنوبین محبوب الحب المبین امام الاولین والآخرین رحمته للعالمین احمد التبتی محمد المصطفی
وعلی آلہ واصحابہ البررة التقی النقی وعلی اولیاء امتہ وعلما متبعی سنتہ الدین سکوا مسلک شریعتہ
بالارشاد والهدایہ وفازوا بمناجیح العلیا ومرتبات الاقصی - اما بعد - میگوید فقیر حقیر امیر نفس شیر
خادم العلماء والفقراء مذنب الخطی الراجی الی رحمۃ ربہ القدوس الاکبر علیہ الدنوی مولی محمد حسن الدین ابوالنصر
المعروف بسید محمد کبیر علی الحسنی الجیلانی الخفی القادری الحشتی السهروردی الکبیری النقشبندی ابن
عالم فضل کامل مولوی سید حسن علی ابن مولوی قادر علی القادری الحشتی الدہلوی غفر الله له ولابائہ وولاءہ
که کتاب مستطاب باصواب کتب در یہ شرح قصیدہ قطبیین حضرت غوث الثقلین امام الحرمین محبوب
سحانی قطب بانی السید السید محی الدین ابی محمد سید عبدالقادر الحسنی الحسینی الجیلانی رضی اللہ عنہ و
ان کتب در یہ مؤلفہ جناب مولینا و بافضل اولینا فاضل اجل واقف بزور وصول حقایق معارف گاہ
مولوی محمد عبدالسلام صاحب الخفی القادری الحشتی السهروردی الکاشمیری سلمه ربہ وایده اللہ تعالی
یا اولیا و محبتہ ابدیدا دیدم کیا منبری مطالعہ کردم حق است آنچه کہ نوشته است والحق ان یتبع
داولیا والبر و محبین شان در دنیا و عقبی سرورند کیا یتبادر من قولہ تعالی - الا ان اولیا اللہ لا خوف
علیہم ولا هم یخزفون - واما دواستمداد از اولیا و سلفا و خلفا جایز است و اینها منظر عوین الہی ہستند
و تصرف اینها احیاء و امواتا باقی است در روحانیت شان چنان لطیف است کہ سخت و دور تکلیف

و نفقت و فرحت یکی یک سال و هر شکل از ایشان آسان و هم متصرفون بالمدد و کراماتهم و در ارجهم
 ثابت و مورد محبت عند الله و اسلام علی من اتبع الهدی و اما الفقیر المحتاج الی رحمۃ ربہ القوی سید
 محمد اکبر علیہ السلامی غنی عنہ وعن والدیه و جمیع المؤمنین آمین ۔

تقریظ عالم معقول و منقول صاحب و کمال موضوعات حمید معارف بانا برگزیده
 جناب حاجی غلام محمد صاحب و اعطای کمال محبت و علمائے دین و اید الله فی سعیه بدائین

حامداً لله و مصلياً و مسلماً علی رسول الله

اما بعد رساله کتب در شرح قصیده قطبیه مصنفه جناب غوث معنی قطب بانی شیخ
 سید علی مرتضی در حلیاتی رضی الله عنه مصنفه محمدی غنی عنہ السلام صاحب شملوی را دیدم سبحان الله
 شاید و باید و از کمالات حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی کتب های کثیره عموماً پر است
 و از حجب الاسرار فی مناقب الابرار خصوصاً و اوصاف و کمالات ایشان شهر عالم است
 و از چنین مقرران بارگاه ایزدی و مقبولان حضرت سرمدی استقامت استمداد اجیار و اموال و کمال
 اتباع سلف صالحین و خلف کاملین است ثابت است و از انبیا و اولیا و انجمن استقامت که
 توجه حضرت حق باشد و ایشان را محض نظیر عن الهی دانسته شود و شروع است لاریب فیهم
 که صریح فی تفسیر غزالی تحت ایرایاکنند و ایرایاکنستعین و ثابت است بقرائن و حدیث متاکلف فقط
 غلام محمد شملوی غنی عنہ

تقریظ جامع اوصاف حمید مصدر اخلاق برگزین ممدوح اعلم و فضل مصنف تاج کتب کثیره
 جناب حاجی محمد محی الدین ابن غلام احمد مدنی کن بدن کشمیه انما الله تعالی فاته التدمیر

محکمہ سیرکے بل ضلع امیر اکمل حال دار کوہ شملہ کمال حسن عقیدت و جانشانی سیرکے بحریریا

الحمد لله والصلاة على اهلها

اما بعد برار باب دانش و پیش با مخصوص محبان و متقدان و مریدان جناب محبوب سبحانی
قطب ربانی الشیخ محمد محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و عن متقیدیہم و مریدیہم جمعین
مژدہ فرحت افزا باد کہ الحمد لله و الحمد لله درین ایام حمید بلطف کردگار حمید رسالہ کوکب درین فی شرح قصیدہ قطبیہ
مولفہ جناب مولانا اولینا مولوی محمد علی صاحب کلام امام و مفتی کوہ شملہ در نظر قسم ہند و در سال ۱۳۲۲ھ بمقام کوہ شملہ
کہ بحسن اتفاق رسیدہ بودم و آمد چند اوراق را با امید عن ذکر الاولیاء تنزل الرحمة مطالعہ نمودم سبحان اللہ خزینہ
اسرار نفیسیہ و معدن جواهر غریبہ است۔ کیف لاکہ صاحب قصیدہ سید الاولیاء سند الاصفیاء
قطب الاقطاب شیخ السموات والارضین شیخ سید محمد محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ باشد کہ کس
الاولیاء است و در مناقب ایشان تصانیف بسیار پُر است کہ کمال اولیاء نوشته اند و مؤلف رسالہ
کوکب در تہ کمال عرق ریزی بقول مستبصرہ در روایات مستندہ جمع آورده است جزاء اللہ جزاء و آنچه
کہ در آخر رسالہ چند صفحہ در باب جواز استناد و استغانت مرقوم نموده است صحیح است۔ انبیاء و اولیاء و ائمہ
و سالک و استغانت از ایشان بوثبت رسیدہ است چنانچہ صاحب کوہ در باب فصل الصدقہ و فصل فی
بروایت جابر بن سلیم آورده است کہ بعدینہ زعم و ویرا دیدم کہ مردم اتباع او در ہم قول فعل سکیننہ
قلت انت رسول الله فقال اما رسول الله الذي ان اصابك ضرر فذ عوقه ككشف عنك وان
اصابك عام سنة فذ عوقه انتهما لك و اذا كنت بارض قفرا و فلاة فضلت و احلتك
فذ عوقه روحها عليك الهم گفتہ من بانحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را یا تو رسول خدائی پس فرمود آنحضرت
من رسول خدا نیم رسول آنخدائی کہ اگر برسد ترا زیلنے پس دعا کنی تو او را بکشاید و در کند آن زبان را
و فتح و ضمتہ او دعوتہ ہر دو صحیح است و اگر برسد ترا قحط سالی دعا کنی تا بر دیا نہ برائے تو و اگر باقی برسیا

مہکمہ یا دروشت۔ پس راہ گم کرد شتر تو پس دعا کنی باز مے آرد و تعالیٰ را حمد را و طبرانی حدیث عینی
 یاعبا و اسد ثلثا امداد کرده و استعانت داده شود و خواہ از ابدال یا رجال الغیب یا ملک انتہی و ایضا و مشکوٰۃ
 و باب من لا تحل لہ مسئلۃ عن ابن الفراسی ان الفراسی قال قلت لرسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم اسأل یا رسول اللہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا وان کننت کلابۃ
 فسئل الصالحین رواہ ابو داؤد و النسائی۔ فراسی خواست کہ از مردمان سوال کند حضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم منع فرمودند بر تقدیر اگر باشد ضرورت پس از صاحبین بخواہ کہ صاحب بہت و کم بہتند و قوت
 شان حلال و طہر میباشند۔ و در مشکوٰۃ و باب فضل الفقراء بروایت ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم رب اشعث مد فوج بالابواب لراۃ علی اللہ لا یرہ اللہ رواہ مسلم یعنی با
 جلیدہ موی گردا گردہ رانندہ شدہ اندر ما از بہت غایت حقارت اندر آمدن مد فوج و مطرود باشد
 از حضور محافل و مجالس اگر سوگند خورد بر خدای ہر آئینہ راست گو میگردد و وی تعالیٰ او را در گوندہ اجاب
 از انہا سیطلبند و مییابند پس شیائد گفتن و ادواکن و خندیدی و استمداد و استعانت ازینہا صحیح جائز
 و ہمین است اعتقاد ما و اسلاف ما و اساتذہ ما علیہم الرحمۃ آمین بر حرہ الرجی الی حرت رب البین سکین حاجی
 محمد مجی الدین عفی عنہ۔

تقریب جناب عالم باہل فقیہ متورع و یکو و خلیق بخلق حسن مولوی احمد بخش صاحب لمہ بہ
 باسمہ سبحانہ میسکین نے یہ سادہ شرح قصیدہ قطبیکہ ملاحظہ کیا اولاً و آخراً صحیح پایہ عقیدہ اہل حق یہی ہو اور
 جو لوگ اولیاء اللہ کو بندہ انتقال کا بجا و جانتے ہیں ہاں اور محض فقر اہو کیا ازکی ولایت مملوب ہو جاتی ہے
 العیاذ باللہ من مثل ہذا القول المنکر بلکہ انکو بندہ موت یادہ و خیاں بات پاک حق کے ساتھ پکڑا ہوتا ہو اوں کے
 استعانت و اتما و جیسا کہ اوںکی حیات میں ویسا ہی بعد ممات کے جیسا کہ تفسیر غزنی تفسیر قاضی شہار علیہم الرحمۃ سے
 ثابت ہوتا ہو کوئی اگر اسکو بعد اودت قلبی نہ سمجھو تو مضائقہ نہیں وہم اغنیاء ان باللہ تعالیٰ و محمودون مقبولون

عند اللہ تعالیٰ اللہ بس باقی ہو۔ راقم راہی رحمت رب العرش سکین احمد بخش عفی عنہ مقام دینی
مرزبان تہا کر تحصیل کہو ضلع راول پندی الحال امام باری نمبر چھاونی جو کہ ضلع شملہ۔
۲۵ شعبان المعظم ۱۳۲۲ھ۔

تصحیحات علماء کرام

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سوال۔ پیغمبرؐ و ائمہ علمائے دین و مفتیان شیعہ متین اندرین صورت کہ زید بلا اعتقاد
فاعلیہ بالذات از حضرات صوفیہ و شایخ استمداد و استعانت نماید مثلاً شیائند یا شیخ سید
عبدالقادر جیلانی و یا خذیمیدی شیائند و یا امداد کن پس بخین اعتقاد و سرایت و استمداد
از مہدو صین کثر ہم اللہ تعالیٰ و اطال اشجار ہم و نفنا من فیوض ہم و برکات ہم رواست یا نہ بیستوا
الجواب توجروا الصواب۔ ❖

الجواب دہو الموفق للصدق والثواب

در تخط قاضی احمد علی صاحب بدایونی عفی عنہ

الحمد للہ غرضانہ بردے شریعت بخین استمداد رواست و کبرائے علمائے و صلحائے
استمداد ازین آیہ بلند پایہ تمسک فرمودہ اند و لو انہم اذ ظلموا انفسہم جآؤک فاستغفروا
اللہ و استغفر لہم الرسول لوجد اللہ توابا رحیماً۔ گمانقلہ علامۃ السبکی
فی کتابہ شفاء الاسقام و این حدیث ہم استناد فرمودہ اند اعدینونی یا عباد اللہ اعدینونی
یا عباد اللہ اعدینونی یا عباد اللہ کما رواہ علامۃ محمد بن محمد بن محمد الجریزی فی کتابہ

الحسن الحسین وحسنہ صاحب شارح الاذکار للنووی رحمہ و اقوال و ارشاد و ملاحظہ حضرات
صوفیہ و مشائخ طریقت و کبرئے حقیقت بسیار است. فقط قالد بلسانہ و فہم و راقہ بیدہ
و قلم عیدہ المذنب العاصی بانواع المعاصی القاضی ابو بکر علی احمد تحمق اللہ شاہ
الحنفی کچشتی القادری المذاقی البدائیونی کان لما باقی الواعظ المددس فی جامعہ البدائیون
مبادقاً و مالک المدرستہ العلومہ و مدرسہا حالاً المرقوم یوم الخمیس الحادی و العشرون
خلون شہر الشوال سنۃ الف و ثلثمائۃ و اثنین و عشرين من ہجرت النبویہ علی صاحبہا
الف الف صلوة و تحیت فی البلد الطہر کلاہور۔ +

و دستخط مفتی فتح محمد صاحب

موافق اینچنین استمداد از نقوص مفہوم و در سامان سلفاً و خلفاً متواتر است ممنوع نمی تواند
شد و اشغال آن مسائل بسیار است کہ بنوعی و اعتقادے جایز است و دیگر صورت و اعتقاد حرام
پس اینچنین استمداد محروم ماندن بجز محرومی نیست۔ و السلام کتبہ فتح محمد نائب لکھنوی غفر عنہ
و دستخط مولوی احمد صاحب مدرس اول و در مدرستہ ثانیہ لاہور
مطلق استمداد ممنوع نیست۔ غلام محمد مدرس مدرسہ ثانیہ لاہور

و دستخط مولوی محمود صاحب

الجواب صحیح محمود غفر عنہ ساکن گنجہ تحصیل کھاریان ضلع گجرات۔

و دستخط مولوی عبداللہ صاحب

درستہ فقیر شیخ عبداللہ از چک عمر گجرات پنجاب قلم خود

و دستخط مولوی محمد شریف صاحب

المجیب مصیب۔ ابویوسف محمد شریف کوٹلی لوہار ان ضلع سیالکوٹ۔

و دستخط مولوی اسلام الدین صاحب قری
و دستخط مولوی محمد الدین غفر عنہ
و دستخط مولوی محمد شریف صاحب قری

دستخط شمس العلماء و ممدوح الفضل مفتی ولی محمد صاحب جالندھری عفی عنہ
استمداد و توسل بابنیا علیہم الصلوٰۃ والسلام و اولیا کرام جایز است و دلایل آن در رسالہ
صولیہ خشبیہ مرقوم است۔ حررہ الفقیر المفتی ولی محمد جالندھری عفی عنہ ۱۲
دستخط مولوی غلام اللہ صاحب قصوری

اصحاب من اجاب۔ راجی الی رحمۃ اللہ اضعف عبدا و اللہ غلام اللہ قصوری عفی عنہ
دست خط مولوی محمد حسین صاحب پسروری عفی عنہ
الجواب صحیح۔ محمد حسین پسروری عفی عنہ
دستخط ملا محمد عبد اللہ شاہ حکیم پشاور
عبد الباقی صاحب پسروری عفی عنہ

جواب مطابق احکام سلف صالحین رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین حکیم محمد عبد اللہ شاہ پوری۔
دستخط مولوی محمد کریم الدین صاحب برادر محمد حسن صاحب مرحوم فیضی مقیم رتھین ضلع جہلم۔
اصحاب من اجاب۔ محمد کریم الدین عفی عنہ رتھین ضلع جہلم۔
دستخط مولوی خیر الدین شاہ صاحب امرتسری
عبد الباقی صاحب پسروری عفی عنہ

اعانتہ حقیقی عند اللہ و مجاری از اہل اللہ عقیدہ اہل ایمان است۔ احقر الباقی و غیر شاہ عفی عنہ
دستخط مولوی عبد الغفور صاحب راولپنڈی
اصحاب من اجاب۔ عبد الغفور راولپنڈی عفی عنہ
دستخط مولوی سراج الحق صاحب گورداسپوری عفی عنہ
عبد الباقی صاحب پسروری عفی عنہ

ہرچہ کہ مفتی فتح محمد صاحب نوشت مطابق آن صحیح است۔ سراج الحق عفی عنہ
دستخط مولوی فاضل محمد محی الدین الصدیقی عفی عنہ

ہرچہ کہ مرضی الدیکی اعمال صالحہ اور انکار اور اعیان صالحین وغیرہ مثل لگنے چاندی جبین وال مبارک

نحوہ اسلم صلی اللہ علیہ وسلم کے تہ شرعاً درست ہے بلکہ امور ہے کیون نہ ہو کہ انکھ لکھ کر الیہ
 الایہ ایک ایک نکتہ تک باعث وصول اور حضور عبد فی حضور اللہ سے یہاں سے ہے
 انکھ لکھ وہ حالت غیبیہ سے بعض حضور میں پہنچ کر توسل و صاف پاس ایک ایک نکتہ و ایک نکتہ
 مخاطب حضور کر تا ہے۔ پس توسل بصالحات مخالف حصر استانت من اللہ نہیں و در ہضم
 آیت کریمہ بے ربط ہو گا پس حضرت مجیب مصیب با حق میں فقط واللہ اعلم لکبہ الاحقر محمد محی الدین الصیدیقی
 الحنفی مدرس مدرسہ النہایہ امرتسر بر قلم خود۔

محمد نسیم گل قنداری عفی عنہ

دستخط مولوی محمد نسیم گل قنداری عفی عنہ

اصاب من اجاب جزاء اللہ خیراً۔ محمد نسیم گل قنداری عفی عنہ

دستخط مولوی نور احمد صاحب پروی حال امرتسری امام مسجد شیخ بڈا صاحب مہم۔

جواب صحیح ہے زیرا کہ مولانا شاہ عبدالعزیز دہلوی نے خود تحت آیت وایک نکتہ فرمودہ اندر لیکن درینجا بایہ فہمید
 کہ استعانت از غیر لوجہی کہ اعتماد بران غیر باشد و اور انظر بحول الہی نہ اندر حرام است و اگر التفات محض بجانب
 حق است و اور ایک از مظاہر عن الہی دانستہ و لفظ بکار نہ اسباب محبت و اتعالی نمودہ نیز استعانت لفظ
 نماید و در عرفان نخواہد بود و در شرع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت بغیر کردہ اند و حقیقت
 این نوع استعانت بغیر نیست بلکہ عن استعانت بحق است لا غیر۔ اور احمد عفی عنہ پروی حال قلم امیر المہم شیخ
 بڈا مہم۔ ۱۲

قطع تاریخ طبع از مضاف سالہ

شکر اللہ ختم شد شرح قصیدہ بی ریا	لہم غیبی بشارت داد از ام الكتاب
از عنایتہا و از الطاف شیخ الزولیا	جاء الاستاذ و عنہ الانبیا رد الالقیاء

تمت تمام شد

استبها واجب الاظهار



باعث جمع و تالیف این رساله از حضرت سادات و شیخان بایکات و صاحبان عاشقان
 روشن دل و مریدان و متقدمان خاندان قاریه علیه غابا و حضرت خاندان چشمتیه بهشتیه باعتبار
 اگر چه این نعمت برای همه مردمان اهل نسبت مانند غذای طبع است اما برای خاندان این سلسله
 کثره الشجره است لذت تر است حق همین است که اهل خوش عقیده همه خاندان است از جهت
 نیست بلکه تحفه نکرمان است امید است که در مطالعه این رساله مرید صادق و متقدم و ائمه
 و محبت جناب سرور اولیا محبوب بجا نی قطب بانی خوش همتانی شیخ سید عبدالعزیز جیلانی
 غنه و ارضاه عنان فی چنان حال میشود که الله تعالی بآن فیض برکت وافر در هر حال نبوی و
 سرزاز و تمنا خواهد فرمود بدعقیده را چون که او خود دشمن جان و ایمان خود است فایده نمی دهد بنا
 استحقاق این رساله اهل خوش عقیده اند اهل بعقیده و بغیر ستادن کثرت یک آیه بشر طرغوف جابج
 و پشه پوره انشا الله تعالی فرستاده آید و هیچ کس تصدیق و سبب اجازهات نفرماید و نه
 نفع نقصان او خواهد شد و ما علینا الا البلاء و الحمد لله اولاً و آخر اوصلى الله على حبیبه و آلها و صحبه
 آمین - مورخه بت و چهار ماه مبارک و محرم ذوالقعد و در ۲۲ سلیمه هجری مقدس

الاف
 فقیر محمد عبدالسلام عفی عنیه امام مسجد قطب واقع کوه شمس

CALL No. { ۸۹۲۶۷۱۲۱ } ع ۱۲ ق ش ع ACC. No. ۱۲۱۲۶
 AUTHOR اللہ اکبر الدہلوی - نہ شرح
 TITLE القصیدۃ المہذبۃ

ع ۱۲ ق ش ع ۸۹۲۶۷۱۲۱ ۱۲۱۲۶			
اللہ اکبر الدہلوی			
Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.